تاریخچهٔ جوانرود

مؤلف : محمد حسین‌زاده (آیشه دولی)

تاریخچهٔ جوانرود

تألیف : محمّد حسین زاده (آیشه دولی)

انتشارات طاق بستان

۱۳۷۷



مؤسسهٔ انتشاراتی طاق بستان

- عنوان : تاریخچهٔ جوانرود
- مؤلف : محمد حسین زاده (آیشه دولی)
- حروفچینی : واحدکامپیوتری انتشاراتی طاق‌بستان تلفن ۷۷۱۶۴۳
- حروف نگار : (ا . ملکی)
- ویراستار : سیّد محمّد باقر هاشمی
- تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه
- نوبت چاپ : اوّل - ۱۳۷۷ -کرمانشاه
- لیتوگرافی : پاسارگاد
- چاپ : مرکز پشتیبانی غرب
- شابک : ۵ - ۱۴ - ۵۵۵۱ - ۹۶۴ 5 - 14 - 5551 - 965

فهرست

یادآوری

سپاس و ستایش مر خدای راکه بندهٔ حقیر مشمول عنایات و الطاف خویش قرارداد تا کتاب حاضر را علیرغم مشکلات و گرفتاری کاری که داشتم با همکاری دوستان دلسوزم به اتمام برسانم ضمناً یادآور می‌شوم، اولاً تاریخ منطقه را به دو قسمت تقسیم کرده‌ام، که قسمت اول آن مربوط به تاریخ حکومت حاکمان که از میان سران بوده‌اند. دوم مربوط به تاریخ تسلّط دولت مرکزی بر منطقه و همچنین دوران پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز می‌باشد. درکتاب حاضر قسمت اول را به اختصار توضیح داده‌ام انشاء در چاپ بعدی کتاب قسمت دوم را هم به مطالب گفته شده اضافه خواهیم نمود.

ضمناً موضوعاتی از قبیل: قبایل جاف جوانرود و سران آن اسامی قلعه‌ها زندگی نامهٔ مفصل اُدبای جوانرود و ... بتازگی به دست آمده است که متأسفانه به علت زیر چاپ بودن کتاب نتوانستم از آنها استفاده نمایم انشاءاله در چاپ مجدد کتاب مطالب مذکور مورد استفاده قرارخواهد گرفت ثانیاً، عدم بضاعت مالی جهت تقبل هزینه چاپ کتاب موجب گردید که مطالب را خیلی مختصر بیان کنم.

ثالثاً، قراربود که تعدادی عکس قدیمی از جمله: عکس علی اکبرخان شرف الملک و سردار رشید و غیره برایم تهیه کنند که متأسفانه تاکنون موفق به دریافت آنها نگردیده‌ام، لذا جهت محفوظ نگه داشتن مکان الصاق عکسها مجبور بوده‌ام از عکسهای دیگری استفاده نمایم که در چاپ بعدی این موضوع نیز اصلاح خواهد شد.

محمد حسین زاده

۷۶ / ۹ / ۳۰

مقدمه ملا احمد فخری « امام جمعه جوانرود »

بِسْمِ‌ا لله و هو الباقی

بعداز حمد خالق منان و درودبی حد و فراوان برسیّد کائنات حضرت محمدالمصطفی‌صلی الله علیه و اله و اصحابه االطیّبین الطاّهرین ، وبا درود بر روح پرفتوح رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره الشریف ، و آرزوی عمر با عزت وبرکت برای مقام معظم رهبری حضرت ایت الله خامنه ای و توفیق بیشتر برای سایر خدمتگذاران به انقلاب اسلامی ایران ، وبا تشکر از برادرمان آقای محمد حسین زاده عایشه دولی که این جانب را مورد مراجعهٔ خود جهت کتابچهٔ تاریخ خود در رابطه به مسائل تاریخی جاف جوانرود و نظریه ای روی آن ،گر چه کتاب خیلی مختصر و محدود است اما با نظری که روی آ ن شد آن را مفید میدانم چون ایشان اول تألیف وکم بضاعت اند اشاره بتوسعه آن ننموده‌ام فقط با اجازه ایشان اشاره‌ای به علما و روحانیون منتصب به مرحوم ملامصطفای بیسارانی مینمایم چون در تاریخ کرد وکردستان وکتب آن کمتر به آن اشاره میشود، لذا از ملا محمد قاضی جوانرود شروع مینماید که در زمان امان‌الله خان والی کردستان و علی‌اکبرخان شرف‌الملک بوده است و قاضی رسمی امورات وقت بوده است، کتابی دارد که با عربی فصیح و بلیغ تألیف کرده است به نام: العقدوالموصول فی‌علم‌الاصول، که در یک مقدمه و شش بحث و یک خاتمه آن را تمام‌کرده است که ۶۵۷آیهٔ قرآنی و ده آیهٔ توراتی و ۲ آیهٔ انجیلی را در آن مورد استدلال خود بر مطالبش قرار داده است،

وی مکتوبات و تألیفات زیاد داشته است لکن در تحقیقات خود بعضی از مسائل دینی اهل تشیع را تایید کرده است لذا واسطهٔ کم تجربه ای مردم آن زمان آن را مضر دانسته‌اند و به آتش کشیده‌اند، و بعضی را واسطهٔ جنگهای عشایری به غارت برده‌اند ،بعضی در کتابخانه مرحوم سید محمد طاهر سیدزاده هاشمی موجود است ، و قسمتی را در سنندج دیده‌اند ، کتاب نامبرده را در سنه ۱۲۷۴ هـ. ق تألیف نموده و یک نسخهٔ آن را برای والی کردستان فرستاده و هدیه کرده است کتاب مطالع‌السعیده فی شرح الفریده را با دست خود نظماً و نثراً نوشته ، و با حواشی و نظرات خود آنرا مزین نموده است، این کتاب شامل علوم نحو ، صرف و خط میباشد،دو برابر کتاب سیوطی است و شیخ سیوطی آنرا تألیف کرده امّا متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده، در پایین یکی ازحواشی خود بر این کتاب نفیس سلسله روحانی خود را اینطور نوشته : من محمد پسر ملا محمود پسر ملا مهدی پسر ملا هادی پسر ملا قاسم پسر ملا مصطفی مشهور به بیسارانی پسر ملا قطب‌الدین عرب ، گویند اسمش ملا احمد یا شمس‌الدین بوده از اینکه عربی را خوب دانسته او را عرب گفته‌اند، بعضی گفته‌اند از سادات حسنی روستای شمشیر بوده‌اند ، ولی ملا محمد قاضی در کتاب عقدالموصول فی علم‌الاصول اشاره کرده است که از بنی اعمام والیان کردستان یعنی اردلانیها بوده‌اند و علاقه و ارادت فوق‌العاده اردلانیها نسبت به این قشر از علما مؤید آن است، ظاهراًاز بدو حکومت اردلانیهادر بلوک جوانرود اولاد ملا مصطفی بیسارانی نیز در مسند قضاوت در جوانرود بوده اند عده ای از

کردستان (سنندج)، روستای قوری قلعه و قلاگه نیز از اولادملا مصطفی بیسارانی محسوب اند ممکن است از برادرزادگان ملا مهدی یا ملا هادی باشند.

چون اسمی از برادران آنان در تاریخ ندیده ام، امّا ملا محمود مشهور به چله کش در جوانرود بوده استاد شیخ عمر بیاره بوده که در صفی آباد زمانی سکونت داشته اند وچون زیارت مرحوم ملا محمود در آرامکاه شیخ ابوبکر بوده به پاس احترام وی ازگردنه صفی آباد تا خارج آن ارامگاه به پای پیاده گذر کرده است، گفته است استادم اینجاست خارج از ادب است که با سواری گذر کنم، ملا محمود نامبرده پنج پسر داشته دو نفر از آنان در جوانی مرده و اولاد نداشته اند بزرگترین آنها ملا عبد القادر اوّل بوده در علوم نجومی دستبالائی داشته داماد کدخدا یاراحمد اول از طایفه ساتیاری بوده وسیله طاعون در روستای یاری همگی فوت کرده اند بجز ملا فخرالدین بچه بود پیش عمه اش در روستای قلعگاه وی چهارپسر و دو دختر داشته، ملا قادر دوم، فتح الله، عبدالله و ملا محی الدین شهرت اینها فخری است، پسر دوم ملا محمود ملا محمد قاضی جوانرود بوده داماد عبدالله بیگ وکیل جوانرود، تنها پسری داشته به نام آقا ملا مشهور به ملک الشعرأ چون در شعر گفتن و سرودن آن دست بالائی داشته است امامتأسفانه حتّی یک بیت ازسروده های وی در دست نداریم، و تنها دختری داشته وداماد دائیش امین بیگ بوده است، پسر سوم ملا محمود ملا محمد حسن اول داماد شخص معتمد ی بنام کنعان در روستای چشمه میران بوده است که دو پسر و یک دختر داشته

است پسر بزرگش بنام ملا عبد الرحمن قاضی دختر آقا ملا عمو زاده خودرا به همسری خود در آورده ، پسر کوچکش بنام ملا احمد قاضی که داماد شیخ فرج ا... خان اردلان پسر محمد صادق خان و برادر علی اکبر خان شرف الملک اول بوده است .

ملا قادر دوم‌پسرملافخرالدین در سنندج وطوالش مدتی تدریس داشته و مدتی استاد سید الدوله و هم اقرانش در دولت آباد روانسر بوده است ، در علم فقه و مباحثه و کلام دست بالائی و ذوق عجیبی در شعر گفتن داشته است ، مرحوم سید محمد طاهر سید زاده هاشمی نقل میکرد شاید در پشت کتابهایشان یاد داشتهائی داشته باشند، ملا محی الدین پسر ملا فخر الدین نیز به کار قضاوت مشغول بوده است ، حاکمان اردلانی بسیار به اینها احترام گذاشته اند و با اسم مولوی یا مولوی زاده نام برده‌اند، سید الدوله پسرانش نیز احترام خاصی قائل بوده اند ، حبیب الله خان و مصطفی خان اول همچنین ، اما نزد جوانرودیها بعداز دورهٔ اول چنان نبوده امتیازی که قابل توجه باشد نداشته اند ، قابل توجه و سؤال است که این دسته از روحانی همه بهتر و برتری داشته اند ودر خدمت به مردم مستضعف قصور نداشته اند ودر راهنمائی خیر حکام قابل توجه بوده اند و شخصیتهائی چون شیخ عمر بیاره ، سید عبدالرحیم تایجوزی ، سیدالدوله و امثالهم شاگرد آنهابوده اند اما در تاریخ کرد و کردستان و جاف جوانرود واکرادیا مشاهیر کرد اسمی از آنها نیست در صورتیکه اشخاصی به خاطر تنها چند قطعه شعر در تاریخ وجود دارند .

واما بیسارانی یک شاعر و عارف معنوی و الهی بوده گذشته از

بهره مندی کامل از علوم دینی آن زمان کراماتی از وی نقل میکنند ، گویا طلبه بوده در روستای پایگلان دختری را مورد محبت خود قرارداده و دختر همچنین ، پشت بام مسجد که روبروی منزل پدر آن دختر بوده درخت توت بزرگی وجود داشته و مانع دیدن همدیگر بوده است ناگهان بیسارانی این اشعار را به زبان می آورد : چلّیٚ چوون ڕەقیب مە دران جە پە نا - مرباد قدرت بدوشِ فنا - وباد قدرت لتارلتاربو - نمازو بالای قبله م دیار بو - فوراً باد سختی می آید و شاخهٔ آن درخت را لت و پاره میکند و به همدیگر نگاه می کنند، گوئی عشق خدائی را در هم می بینند ، یکنفر از اهل حق بادو همسرش خدمت ایشان میروند جهت دعا که شاید همسرانش بچه بیاورند ، وی این دو شعر رامینویسد و میگوید به آرامگاه سید بابا شیخ ببرید و خودتان فوراً بروید تا سال آینده ، آنها نامه را در آرامگاه به جا می گذارند و میروند، کسی آنجا گذر کرده دیده است که دعا ملا مصطفی این دو شعر است : یا سه یاپیرباباشیخ مال جه بیدبّر - ئاما آسانت یکانه و دودرّ - خاکی آسانت مکران هوله -که ره م که رێیشان جفتی پارکوله - سال بعد بر میگردند هر یک از همسرانش پسری آ ورده بودند .

در دیوان پیر شالیار نیز این چند شعر را از بیسارانی نقل کرده : ایمه یچ پروانه ی شمع شناسانیم - پٚرو بال سوته ی دین خاصانیم - پیروی آئین پیامبرانیم - نه ک جه طائفه کم نظرانیم - جمین بنوینه نوری پاکتن - ارتو پاکنی جه کی باکتن - البته چون بیسارانی اورامی زبان بوده شعر خود را به زبان خود سروده اند ، ولی حقیر در تفسیر این سه شعر بیسارانی چند شعررا به زبان کردی جافی سروده‌ام

پروانه ی سوتا و شمعی خاصانم - چون بیسارانی کشته ی راسانم
پابندی ریگه ی پیامبرانم - بیزار تا بارتنگ نظرانم - آرزوی جمال
نوری عینتم - زنده ی میلی توم بندهٔ بینتم - جمین بنوینه نوری
پاکت بیت - پاکی له هر عیب هیچ باکت نویت - جسته م چون
پشکوی بازده ی شمال - شوق بداته وله نوری جمال - خالص ویت
له عیب دنیای آشبطال - راهی ویت و روی اسانه ی کمال - مینت با
تمام ساکن ویت له ایش - موزیان سخت خوینی آدم کیش - بنویسه
تاریخ ذخیره ی خاصان - تا کار آسان ویت بو بازماندگان - بادل
پیوست ویت و خاصی خاصان - نادانان مأیوس گیج و هراسان -
سروده ۷۰/۶/۱۴ ش مطابق ۲۵ صفر ۱۴۱۲هـ. ق

البته بافشرده این تاییدات و توضیحات را در مقدمه این کتاب نوشتم تا مؤ لف آن به مشکل مالی زیاد روبرو نشود و الاّ نیاز به توضیح بیشتر بوده .

والسلام علی عباد الله الصالحین ، احمد فخری امام جمعه جوانرود
۷۳/۱۲/۱۰

مقـــدمـــه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمين و له‌الكبرياء فی‌السموات و الارض و هوالعزيز الحكيم

بندهٔ حقير، محمد حسين زاده فرزند مرحوم سيّد محمّد ـ عايشه دولی ، عمری را به نادانی صرف ايام جوانی كه سرمايه حيات انسانی است نمودم .نه كار ی برای آخرت كردم و نه برای دنيا .

افسوس كه عمر در جوانی بگذشت
ايـــام بـــهار زنـــدگانی بگـذشت
تـا قـوت كـار بـودم غـافل بـودم
هشيار شدم تاب و توانـی بگـذشت

بنابراين می‌خواهم به خواست خدا، بقيه عمر خود را در خدمت به هموطنان عزيزم قرار داده و آثاری از خود در صفحه روزگار برجای بگذارم، تا خدمتی در راه فرزندان اين آب و خاک به جا آورده و يكی از وظايف اجتماعی خود را به مرحله عمل در آورم

نـه از بـهر اظـهارفضل و هـنر   نـه از بـهر تـحصيل دنـيا و زر
فقط نفس را می دهم گوشمال   كه از قال مشغول گـردد بـحال

لذا با فراوانی ملالت و كـوتاهی وقت، شـروع بـه نـوشتن كـتاب تاريخچه شهر خود كردم .

در سال ۱۳۶۴ بود كه به فكر جمع آوری اطـلاعاتی در مـورد شـهر

جوانرود افتادم ، به کتابهای گوناگون مراجعه و به روستاهای دور دست سفر نمودم ، پای صحبت پیرمردهای ۱۰۰ ساله و ۱۱۰ ساله نشستم، ازقدیم حرف می‌زدند از خان و آقا ، جنگ و هجرت . داستانها شیرین بودند و مرا هرچه بیشتر در این راه تشویق می‌کردند.

با اینکه سواد کمی داشتم، ولی بشدت علاقه مند بودم کار را به اتمام برسانم . کار تحقیق و پرس و جو را ادامه دادم ، ولی آن کسانی که باید مرا یاری می‌کردند نه تنها یاری ننمودند، بلکه مرا دیوانه می‌خواندند، ازاین بابت متأسفم، آنان این گونه فکرمی‌کردند، کسی محترم است که مال و منالی داشته باشد ،و اگر کسی از هنرو دیانت حرف بزند دیوانه‌است. مع الوصف کار راادامه دادم و مقداری اطلاعات هرچندکم ومختصر،ولی بامشقتهای فراوان جمع آوری نمودم.

حیفم آمد تا آنرا به صورت کتابی در نیاورم و در اختیار دوستان قرار ندهم . کتاب خیلی کم و مختصراست و احتمالاً کمبودهایی هم داشته باشد، از دوستان و هموطنان تقاضادارم در صورت داشتن اطلاعات بیشتر و مستند آن را در اختیارم قراردهند تادر چاپ دوم از آنها استفاده نموده و کتاب را کامل نمایم .

مدت پنج سالی که روی این اثر کار کردم در واقع شیرین ترین دوران عمر من بود که با شوق و علاقه دنبال می کردم تا بتوانم اطلاعاتی در باره شهر جوانرود، در اختیار همنوعان و هموطنان خودقرار دهم . هرچند این کار ، کار مشکلی بود وکسی به تنهایی از عهدهٔاین کار بر نمی‌آمد، من هم ادعا نمی کنم که این اثر بی عیب و نقص‌است و در حدایده‌آل یا کامل می‌باشد لذا از خوانندگان گرامی

تقاضامی‌شود هرگاه نقص و یا نقایصی رامشاهده فرمودند به دیدهٔ اغماض نگریسته و آن را به بنده اعلام نمایند واگر به مطالبی برخوردند که خدای نکرده به دلخواهشان نبود، آزرده خاطر نشوند، چرا که من میخواهم تاریخ بنویسم نه اینکه از اشخاص و یاقبایل خاصی انتقاد و یا جانبداری نمایم . مورخ باید صادق و بی غرض و عاری از تملق باشد و رفتار و کردار هر طبقه را از روی حقیقت و راستی بنویسد.

نگارش تاریخ فقط برای ثبت گزارش حکام نیست، بلکه باید مصالح دولت و ملت را در برگیرد تا مطالعه کنندگان از عقاید و افعال حکام و اهالی عبرت گیرند و نصیحت پذیرند، و عاقبت کار و آثار رفتگان را سرمشق زندگی خود قراردهند و بدانند که نیک بخت و بدبخت کیست و علت نیک بختی و بد بختی چیست ؟ نیک‌بخت آن است که ازدیگران عبرت گیرد و بدبخت کسی است که دیگران از وی عبرت گیرند،نیکی ونیکنامی باعث نجات و سعادت دوجهان‌است.

کتاب حاضرتقریباً از تاریخ ۴۰۰ سال پیش، زمان حکومت صفی خان سلطان ، شروع می‌شود و تا حدّ توان ، سعی نموده‌ام که اطلاعات بیشتری در اختیار هموطنان قرار دهم ، در ضمن از مطالب اضافه و زائد خود داری نموده و آنچه را مفید و مهم بوده، بی کم و کاست نوشته‌ام .

باید یادآور شوم که جمع آوری موضوعات پراکندهٔ تاریخ ، کاری است دشوار و ممتنع که به نظر ساده و آسان می‌نماید . ولی در عمل با مشقت‌ها و دشواریهای بسیار همراه است، و اگر گردآورنده‌ای به

اصطلاح سنگ تمام بگذارد و حق مطلب را چنانکه بایسته و شایسته است ادا کند و مجموعه‌ای موافق با اصول گرد آورد . باید با حوصله پرکار ، شکیبا و بردبار باشد . بسیار بپرسد و بسیار بشنود و بسیار بنویسد .

شاید من کتاب حاضررا بارها پاک نویس کرده باشم، واگر دربارهٔ مطلب و موضوع واحدی ده ها روایت مختلف شده، همه را به دقت و با رعایت امانت یادداشت کرده وبی حوصلگی و شتاب زدگی به خرج نداده‌ام، تا محصول زحمت من کاری در خور اعتماد بشود .

لازم به توضیح است که شهرستان جوانرود در دوران حکومت اردلانها و ماقبل، تا دوران حکمرانی عبدالکریم بیگ وکیل، جزءبلوک کردستان بوده و ازآنجا برای این دیار حاکم می‌فرستادند. در آن موقع جوانرود از روانسر گرفته تاپاوه و دو آب ، و از ثلاث باباجانی تا خانه شور، جزء این حاکم نشین و جوانرود مرکز حکومت حاکمان بوده،که در کتابهای معتبر تاریخی از جمله، تحفهٔ ناصری نوشتهٔ شکرالله سنندجی - کرد و کردستان نوشته شیخ محمدمردوخ ، و چند کتاب دیگر به آن اشاره شده و نام برده اند .

بعداز اینکه عبدالکریم بیگ وکیل، به حکومت رسید دیگر حاکمی به این دیار نیامد و حکومت بر منطقه و جانشینی، ارثی شد و از دولت تبعیّت نمی‌کردند ، در این میان جنگهایی با دولت وقت درگرفت که به جنگ عشایری معروف است که در کتاب آنها را توضیح داده‌ام .

در مورخ ۱۳۱۰/۱۱/۲۸ بود که رؤساو حکمرانان منطقه دستگیر

شدند و روانه زندان گردیدند و مأ موران دولت به این دیار آمدند و کدخدایان وخان ها براین منطقه حکومت کردند و نمایندهٔ دولت شدند . تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد و دست همهٔ آنها را از منطقه کوتاه کرد.

با افزایش جمعیت و تقسیمات کشوری ، پاوه شهرستان و جوانرود هم یکی از بخش های آن شد، در سال ۶۹ جوانرود به شهرستان تبدیل گردید و دو بخش روانسر و ثلاث باباجانی را به خود اختصاص داد . متأسفانه درباره روانسر و ثلاث ، مطالب خیلی کم نوشته شده وکسی تاریخ این دو دیار را بخوبی نمی داند .

به هر حال چون روانسر در سر راه مأموران دولت و بین جوانرود و کردستان قرارداشته و محل استراحت آنها (به خاطر آب سراب آن) بوده تا حدودی به آن اشاره شده ولی باکمال تأسف از ثلاث، که در منتهی‌الیه شهرستان جوانرود قرارگرفته وکمتر به آنجا رفت و آمد شده نامی برده نشده و اگر هم در جایی نامی از آن آمده باشد خیلی کم و مختصراست. مردم این منطقه به خاطر نزدیکی با عراق مایحتاج زندگی را در حلبچه خریداری می‌کردند ، به همین علّت کسی به فکر یادداشت وقایع آنجا نبوده و تا به حال هم کسی به فکرگردآوری آنها نیفتاده است .

امیدوارم کسی پیدا شود و زحمت به خود بدهد و وقایع تاریخی آنجا راگردآوری نماید تا رویدادهای تاریخی این خطّه ازکشور به دست فراموشی سپرده نشود.

لازم به ذکر است که شهرستان جوانرود از لحاظ وسعت و

جمعیت دوّمین بخش شهرستان کرمانشاه میباشد.

در پایان از امام جمعه محترم شهرستان جوانرود حاج ملا احمد فخری ، فرماندار ، ارشاداسلامی شـهرستان جـوانـرود و بـخشدارو شهردار محترم و دیگر افراد وکسانی که در ادارات و نهادها در رابطه با آمارگیری و نقشهٔ جغرافیایی و اطلاعات دیگری ، با بنده هـمکاری نموده اند کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم و امیدوارم این کتاب که اولین کتاب چاپ شدهٔ بنده می باشدمورد اقبال قرارگیرد. ان شاءاللّه .

روانسر

بخش روانسر از طرف شمال شرقی محدود است به بخش کامیاران ، شهرستان سنندج .از طرف جنوب به بخش سنجابی و از طرف جنوب شرقی به کرمانشاه و از طرف غرب به ثلاث و از طرف شمال غربی با جوانرود همسایه است . روانسر از توابع جوانرود ومتصل به خاک آن است .

روانسر در دوران قبل، جزء بلوکات هیجده گانهٔ کردستان نبوده و حاکمی از آنجا برای این دیارمنصوب نمی‌کردند بلکه جزء حاکم‌نشینان جوانرود بشمار می‌رفته واین محل تماماً ملک مرحوم امان اللّه خان بزرگ بوده که بعداً به مرحوم علی اکبر خان شرف‌الملک رسیده و بعدها ملک سلیمان خان شرف الملک و دو پسر مرحوم علیخان شده است .

محل شادی آباد که مرکز روانسر بوده به علیخان شرف الملک رسیده بوده که بعضی را به دیگران فروخته بود.

تعداد روستا ها در زمان امان اللّه خان ۷۲روستا ذکر کرده اند و جمعیت ۵۰۰۰ نفر می‌باشد. در حال حاضر تعداد روستاهای آن ۹۹ وجمعیت کل ۳۴۱۷۷نفر، مساحت بخش روانسر ۷۰۶۲کیلومترمربع می‌باشد.

این محل درخت و باغی نداردبه جز باغ قدیم روانسر . در زمستانهااز جنگلهای جوانرود برای سوختن استفاده می کردند .

آب این محل از چشمه و رودخانه‌ای‌است که در دامنهٔ کوه

قراردارد واراضی این محل بسیار حاصل خیزمی باشد و همه نوع زراعت‌درآن کشت می شودخصوصاً زمین های «شادی آباد» که خیلی با قوت و حاصلخیز است .

در بعضی نقاط تخمی صد تخم محصول می‌دهد .

در شادی آباد برنج ، بسیار خوب بعمل می آید و در قدیم آن را کاشته اند و چون شالی زار خوب داشته ، به شالی آباد مشهور بود ه است .

محصول این دو محل « شادی آباد و روانسر» صیفی وشتوی است وگندم و جو و ذرت و سایر حبوبات‌که مصرف سکنه این محل‌است، خوب به عمل می‌آید .

روانسر در زمان سلیمان خان شرف الملک قدری آباد شد ومسجدی در آن ساخت . هفت آسیاب را در یک ساختمان واحد دایر کرد که از بیرون یک ساختمان به نظر می آمد ولی در میان آن ساختمان هفت آسیاب نصب و دایر بود متأسفانه در حال حاضر اثری از آن باقی نمانده است .

دردامنه‌کوه تخته سنگی به اندازهٔ ۳۲۴سانتی متر در ۲۰۸سانتیمتر موجود است که به تخت زنگی مشهور است . این سنگ یک تیکه و حجاری شد ه است ، در واقع مثل سکوی مرتفعی است .

یکی دیگر از آثار قدیمی این شهر، غاری است که غرفه‌ای از سنگ ، ساخته شده و روی دیوار آن دو برآمدگی شبیه به دو پستان

به چشم می‌خورد[1] واین غرفه به کوشک معروف است و می گویند: فرهاد چینی که به مدائن می خواسته برود از این راه می گذشته و این کوشک را در دامنهٔ این کوه برای توقف چند روزه خود ، ساخته و دوپستان شیرین را برای آرامش خاطر خویش ترسیم کرده است .

در اطراف شادی آباد ، در بالای کوه بسیاربلند زیارت گاهی قراردارد که به اویس معروف است و می گویند مقبرهٔ اویس قرنی است. سالهاست‌از شهر و روستاهای اطراف ، به زیارت آن میروند و

(۱ - ۱) دخمه ای است از آثارقبل از اسلام که دقیقاً معلوم نیست تعلق به کدام یک از دوره های باستانی دارد.

این دخمه در ارتفاع ۳۵ متری به شکل مستطیل در دیوارهٔ کوه قراردارد.

ارتفاع طاق های آن ۱/۶۶متر و طول آن ۳ متراست .

داخل دخمه نیز مستطیل شکل است و برخلاف جهت سطح دخمه تراشیده شده است و ابعاد آن به ترتیب ۹۲×۷۵سانتی متر میباشد.

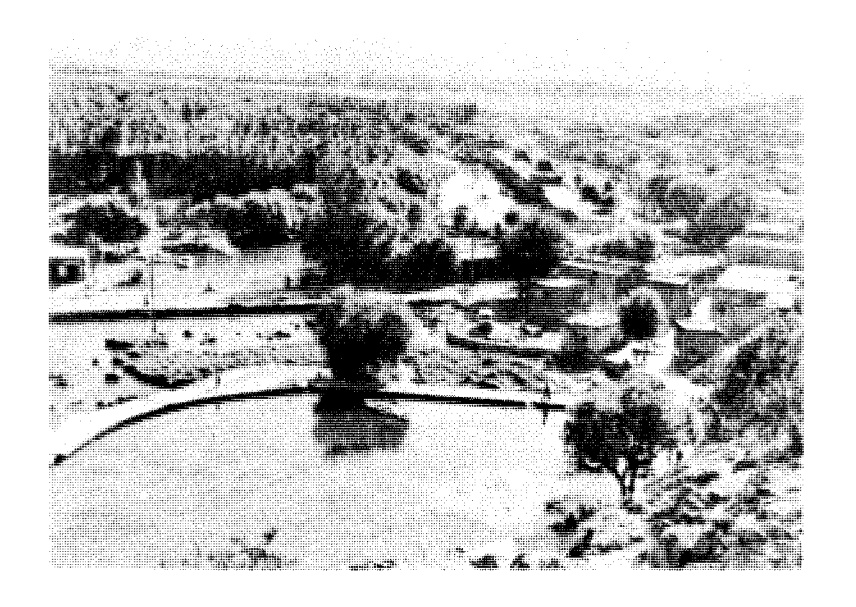
در جلو مدخل شیاری از سنگ نقر شده به عرض ۱۲ سانتیمتر و عمق ۵ سانتیمترکه احتمالاً این شیار محل قرار گرفتن در سنگی دخمه بوده است .

دو سوراخ در طرفین مدخل دخمه در بالا به عمق ۵ سانتیمتر ایجاد شده که محل میخها جهت محکم کردن در دخمه بوده است .

این دخمه اطاقکی است به طول ۱/۴۳ و عرض ۱/۸مترو ارتفاع ۱/۶۴متر باطاقکی گنبدی شکل ناقص .

در پائین مدخل دخمه صفحه ای از سنگ تراشیده اند به عرض ۸۶ سانتیمتر و طول ۳ متر که این همان سنگ حجاری شده است که به تخت زنگی مشهور است

می‌گویند هرکس هفت بار به زیارت آن برود ثواب حج برای او نوشته میشود.
یکی دیگر از مقبره‌های این دیار که در بالای تپه‌ای واقع است شیخ سرا است که یک درخت در جنب آن مقبره سبز شده و شاخه‌های زیادی دارد و معروف است برگهای این درخت در چهار فصل سال ، همچنان سبز باقی می ماند و تاکنون کسی ندیده است که برگهای آن خزان کند، بارها مردم چراغ و روشنایی درآن مقبره دیده‌اند .



نمایی از سراب روانسر

ثلاث باباجانی

بخش ثلاث باباجانی از طرف شرق به جوانرود واز طرف شمال شرقی به پاوه واز طرف مغرب به عراق و از طرف جنوب غربی به سرپل ذهاب وازطرف جنوب شرقی بااسلام‌آبادغرب همسایه‌است.

ثلاث مجموعاً دارای ۴ دهستان و ۱۶۰ روستا میباشد که جمعیت آن بالغ بر ۲۶۶۹۰ نفر و با مساحت ۱۴۸۹/۷ کیلو متر یکی از بخشهای بزرگ شهرستان جوانرود از لحاظ وسعت میباشد.

روستاهای ثلاث در جاهای صعب‌العبور قرار دارد درگذشته به سختی در آنها رفت و آمد می شد و وسیله نقلیه ای به آن دیار نمی رفت ، ولی در این چند سال اخیر، دولت جمهوری اسلامی به مردمان آن دیار خدمت شایانی کرده و به اکثر روستاهای آن جاده و برق برده است ،بیشتر منطقه راکوههای بزرگ تشکیل داده‌که پوشیده از جنگلهای انبوه‌است دراین منطقه فقیر و محروم ، زمین کشاورزی اندک است بیشتر خاک آن را منابع طبیعی تشکیل داده است بلکه زمین کشاورزی آن ۲۰/۰۰۰هکتار و منابع طبیعی آن ۱۲۱۵۷۰ هکتار میباشد زمینهای آبی آن ۱۹۸۰ هکتارمی‌باشد که بیشتر در تازه آبادو میر آباد قراردارد.

از لحاظ آب و هوا، این منطقه تابستانهای گرم و سوزان و زمستانهای سرد و خشک دارد.

سقز چینی یکی از شغل های پر درآمد مردم این دیار است که

سالانه آنرا به خارج هم صادر می‌کنند . سقز را از درختان ون که با مشکلات و مشقتهای فراوانی همراه است می گیرند فصل آن در اواخر بهار و اوایل تابستان است .
یکی دیگر از شغل های مردم این دیار دامداری است که از رونق بیشتری برخورداراست .

لازم به توضیح است که در زمان گذشته ، مرکز ثلاث ،خانه شور بوده و خانه شور یکی از قدیمی‌ترین روستاهای منطقه میباشد .

طوایف باباجانی ۱۲ تیره هستند به اسامی

۱ - تیره خسروپاشا : تعداد یکصدوشصت خانوار هستند که تابستان به میرآباد و زمستان به گاو را کوچ می‌کنند.
۲ - تیره حمده «محمده» در حدود سیصد الی سیصدوبیست خانوار هستند که گرمسیر آنها دشت حر و قالیچه و خانه شور و سرد سیر آنها مله تولات می‌باشد.
۳ - تیره عالی «هوزعالی» زمستانها به محل دشت حر و هوله و نگره و خانه شور کوچ می‌کنند و تابستانها به دنگه و کوه سارابند می‌روند و حدود سیصد و ده خانوار می‌باشند.
۴ - تیره قوچالی «هوزی قوچال - قوچعلی» در حدود پانصد خانوارند که در دوله دره و هوله و خانه شور زندگی می‌کنند.
۵ - تیره میرویسی : حدود چهارصد و بیست خانوار هستند که زمستانها به لوشه و در تابستانها به دشت حر و خانه شور کوچ می‌کنند.

۶ - تیره تمرخانی : در حدود نود خانوار هستند که در دشت حر و تخته قاپو زندگی می‌کنند.
۷ - تیره میرآباد : حدود چهارصد خانوار هستند که در میرآباد زندگی می‌کنند و به کار زراعت مشغولند.
۸ - تیره تایجوزی «در طوایف جاف جوانرود توضیح داده شد»
۹ - تیرۀ ته‌پان : حدود یکصد و چهل خانوار هستند که در تخته قاپو و قریه ته پان زندگی می‌کنند.
۱۰ - تیره اعظم خان در حدود دویست و ده خانوارند که تابستان در نیریژ به کشاورزی می‌پردازند و بعد به گاورای جیگیران کوچ می‌کنند.
و اما طوایف قبادی که جزء طوایف ثلاث باباجانی خوانده می‌شوند خود چهارده تیره هستند به اسامی : ۱ - تیره قلانی ۲ - تیره کوره‌ای ۳ - تیره کلاشی ۴ - تیره علی آقائی ۵ - تیره پشت مال رئیس ۶ - تیره میرکی ۷ - تیره حسن علی ۸ - تیره تنگ اژدهایی ۹ - تیره بابایی ۱۰ - تیره منوچهری ۱۱ - تیره منصور آقائی ۱۲ - تیره مصطفی بیگی ۱۳ - تیره اسماعیل آقایی .
سردسیر طوایف قبادی ، نهر آب و بازان و مله ترشکه است و گرمسیر آنها ازگله و گاوراه قیطول و دربند می‌باشد، این طوایف از طرف جنوب به محل سکونت طایفه قلخانی و از طرف شمال شرقی به طایفه رستم بیگی جوانرود و از طرف مغرب به ازگله و از طرف جنوب غربی با طایفه ولدبیگی همسایه هستند.

روستای زلان



روستای قلقله

محدوده شهر جوانرود

به راستی محدودهٔ واقعی شهر مشخص نیست، بارها به شهرداری و ادارات مربوطه مراجعه نموده ام که محدودهٔ واقعی شهر را پیدا کنم ولی هجوم روستائیان به شهر و افزایش جمعیت موجب شده است که شهر در سه چهار سال اخیر گسترش فراوانی پیدا کند و سه چهار قسمت شهر، زمینهای اطراف را به سرعت بلعیده و می بلعد، باغها و کشتزارهای فراوان اطراف شهر را از بین برده . از آن فضای سبز و خوش منظره، که سابقاً در دیدهر بیننده ای می‌نشست ، دیگر فقط گهگاهی درگوشه هایی قابل رؤیت است .

مسئله کمبود مسکن ، افزایش جمعیت و نیاز شدید مردم به مسکن ، روز به روز روبه افزایش است .

جغرافیای شهرستان جوانرود

شهرستان جوانرود با مساحت ۲۶۲۴کیلومترمربع و ۱۱۶۵۳۵ هزار نفر جمعیت و ۱۰ دهستان و ۳۴۴روستا ، بعداز اسلام‌آباد، یکی از بزرگترین شهرستانهای‌استان است که دارای سه بخش ؛بخش مرکزی ، روانسر و ثلاث باباجانی می‌باشد .

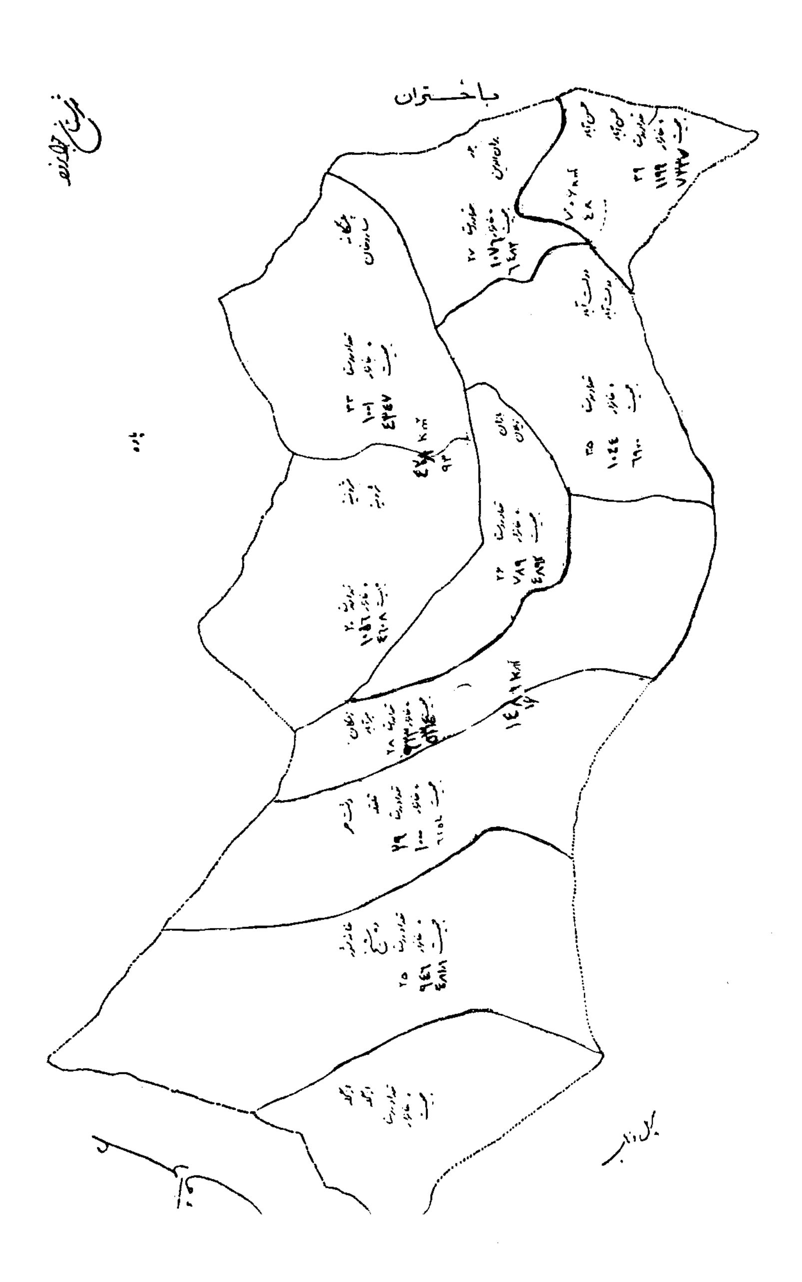
شهر جوانرود در ۴۶ درجه و ۲۸ دقیقه عرض جغرافیایی و ۳۴ درجه و ۴۸ دقیقه طول جغرافیایی قراردارد، ارتفاع آن از سطح دریا ۲۸۰ متر است .

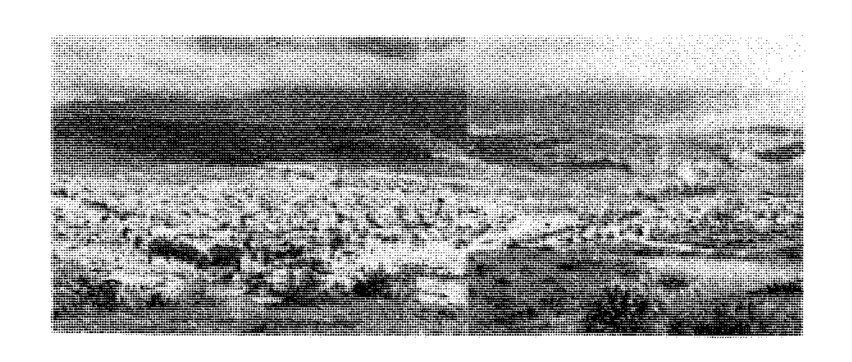
این شهرستان از طرف شمال به اورامان لهون و پاوه ،از جنوب به اسلام‌آباد ، از مشرق به کرمانشاه و کامیاران واز مغرب متصل به خاک عراق است .

شهر جوانرود به هفت قلعه و قلعهٔ جوانرود مشهوراست و دارای چند محلهٔ معروف به اسامی : هلانیه ، زمین شهری ، گورگه چال ، عه‌مه‌له ،باباجانی ، سنجابی ، و قرگه که مقرّ حاکم نشینان محل بوده است ، در کتاب کردستان ، نوشته شیخ محمد مردوخ آمده است که قلعه‌های شهر را امان اللّه خان والی کردستان در سال ۱۲۲۴هـ. ق بنا نهاده است ، اصل قلعه در جای مرتفعی واقع شده بود که تقریباً ۲۰متر ونیم بلندتر از سطح آبادی بوده است

دراین قلعه ها عمارات عالیه بنا شده بود و آبی را از کوهستان مشرف به آنجا، بداخل قلعه آورده بودند و استخرهای بزرگی ساخته بودند که از این استخرها، آب به میان قلعه برده و حوض های متعددی در درون قلعه ساخته شده بود که پرازآب می شد و در اطراف قلعه، باغهایی که دارای درختان زیادی بوده وجود داشته‌است مخصوصاً بهی که گفته اند در اصفهان هم با آن درشتی و شادابی نبوده است

قلعه مذکور از بی مبالاتی حکام آنروز رو به انهدام نهاده و در زمان ناصرالدین شاه، میرزا نصراللّه خان سرتیپ مهندس مأمور شد، که قلعهٔ‌دیگری در نزدیکی قلعهٔ اوّل بسازدو هنوز به اتمام نرسیده بود که به کرمانشاه احضار می شود و کار قلعه به تأخیر افتاد، بااینکه چهار هزار تومان خرج کرده بودند دیگر مبادرت به ساخت آن نکردند .


باختران





اهالی جوانرود هم از خدا می خواستند که این کار سر نگیرد و در اندک فرصتی تمام پی ها را از ریشه در آوردند و سنگ و آجر و سایر مصالح آن را در خانه های خودشان بکار بردند .

متأسفانه بقیهٔ قلعه ها در اثر جنگها یی که در شهر جوانرود اتفاق افتاده از بین رفته است و بیشترین خسارات در زمان جنگ گریش خان در سال ۱۳۴۲ق . بر قلعه ها وارد شد که آثار قلعه ها و تموشه‌هایی که از سراب چشمه میران ، از طرف شمال شرقی شهر، به قلعه آب آورده بودند در این سالها یعنی سال ۱۳۶۷- ۱۳۶۸شمسی مشاهده شده است به موقع از آن سخن خواهم گفت .

شهر جوانرود دارای آب وهوای معتدل و جزء آب و هوای مدیترانه‌ای است . زمستان آن معتدل و تابستانهای گرم خشک دارد. انواع محصولات صیفی و شتوی این منطقه شامل گندم و جو وذرت و ارزن و نخود ، عدس ، خربزه ، توتون و غیره است درختانی که در مقابل خشکی طولانی هوا مقاوم هستند مانندانگور، توت ، گردو و بلوط می رویند .

سقز و کتیرا دراین منطقه زیاد بعمل می آید و هر ساله بخارج از کشور صادر میشود. چیزی که منحصر به همین محال است ،انگبین «شاه بدرم» است که در هیچ جای ایران بجز در این شهر و پاوه یافت نمی شود . مگس این عسل ضعیف ترو باریکتر از زنبور عسل‌است هیچ وقت خانگی نمی شوند ودر بیابانهای گرم و در زیر زمین سفت لانه می‌سازند تقریباً ۶۰ سانتیمتر زمین را سوراخ می کنند و در آنجا شانهای کوچک عسل به اندازهٔ کف دست می گذارند عسل شاه بدرم

مانند عسل معمولی نیست بلکه مزه و طعم آن از عسل معمولی بیشتر است و نیز در زبان محلی به آن «شارام» می‌گویند .

از آثار قدیمی این شهر غار کاوات است که آقای میرزا شکراللّه سنندجی در تحفهٔ ناصری این چنین در مورد آن تعریف می کند:غاراز سنگی در دامنهٔ کوه واقع شده و به کاوات موسوم است و از غرائب روزگار است . اطراف غارتماماًانبوه از جنگل‌است .ابتدا که وارد غار بشوید همچنان به نظر می آید که مانند طاق رواقی است که توسط معمار ماهری ساخته شده‌باشد، یک طاق هلالی از سنگ است . چون داخل دهنه می‌شود، دهنه طاق خیلی بزرگ و گشاد است و به آسانی از دهنه همه کس داخل اطاق میشود و از دهنه سرازیر باید رفت وبه‌اصل طاق وارد شد، همچون می نماید در اصل پله پله بوده و خراب شده، در پایان می گوید : خودم بارهابا علی اکبر خان شرف‌الملک به آنجا رفته‌ام .

هنگامی که به وسط غارمی رسید در سقف آن علامت دو غرفه مانند نمودارکه از سنگ بریده باشند دیده می شود . وقتی کمی بالاتر می روید نهر آب بزرگی از غار می گذرد یعنی دو دهنه مثل دهنهٔ قنات دردو طرف عرض غار واقع و اصل طاق روبه جنوب است و این دو دهنه یکی شرقی و دیگری غربی است ، آب از دهنه غربی واردوازدهنهٔ شرقی خارج میشود .

در چند سال اخیر سیاحان و غار نوردان با آذوقه و چراغ چندبار به داخل دهنه رفته‌اند ولی نتوانسته‌اند به انتهای آن برسند و حتی چند روزی در داخل دهنه پیاده روی کرده اند و به خاطر سردی

داخل دهنه و تمام شدن آذوقه برگشته و اعلام کرده‌اند که اولین غار آبی قارهٔ آسیا است و غار علی صدر در همدان ، دومین غار آبی آسیاست . آقای میرزا شکرالله می نویسد (که در دهنهٔ غار با فاصله هزار قدم یک درخت کوچکی که به درخت نارون شباهت دارد در آنجا بوده و همیشه سرسبز و خرم بوده و در نزدیکی این درخت معبر دهنه تنگ است و به سختی از آنجا باید گذشت، آب این غار خیلی گوارا است و طایفهٔ چوپانکاره[1] در اطراف این غار مسکن دارند، غار کاوات محل تفریح گاه رؤسای جوانرود بوده است)در ضمن این غار در دامنه کوه شاهو قرار دارد. در سال ۱۳۶۴ هـ. ش آب غار را توسط پمپاژ و لوله کشی به جوانرود آورده و مردم شهر جوانرود را که از نظر آب آشامیدنی در مضیقه بودند نجات دادند.

کوه شاهو یکی از کوههای بزرگ منطقه است . ارتفاع شاهو از شمال غربی روانسر شروع میشود و تا سر حد عراق ادامه دارد و خاک اورامان را به قسمت اورامان تخت و اورامان لهون تقسیم می کند .

بعلاوه گردنه های زیاد ی در این رشته کوه قرار داردبه اسمهای مله پلنگانه ، مله شوشمی که ارتفاع آن به ۳۳۹۰ متر میرسد، در این کوه از هر نوع گیاه یافته می شود ، مخصوصاً مهر گیاه و وافر ، چنور غوزه ، و صدها گیاه دیگر میروید .

و همگی آنها در صنایع پزشکی مورد استفاده قرار میگیرند .

انواع مارهای بزرک از هر رنگ وهر اندازه دیده میشود، انواع

---

۱) شبانکاره ، روستائی است که در نزدیکی غار قراردارد .

حیوانات وحشی ، از جمله پلنگ و خرس و گراز هم یافت میشود .
گفته اند که در زمان علی اکبر خان شرف‌الملک ، فردی به اسم سلیم بیگ ایناخی به این کوه رفته و بایک پلنگ درگیر شده با اینکه دوازده زخم از چنگال پلنگ برداشته، با کمال رشادت بضرب خنجراینقدر اورا زده تا پلنگ را از پای انداخته و کشته و بعد پلنگ را روی الاغ گذاشته و به قلعهٔ جوانرود به نزد شرف‌الملک آورده و ایشان هم به سلیم بیگ انعام کافی داده است .
دامداران هر ساله در فصل بهار، به کوه شاهو می روند و تااواسط تابستان در آنجا می مانند و روغنی که از حیوانات بدست می‌آورند از بهترین روغنهای کشور به حساب می‌آید. دامداران برای آشامیدن و آب دادن گله ها ی گوسفند و گاو، از برف داخل نورها[1] که در بعضی جاها ارتفاع آن به چهل متر میرسد استفاده می کنند .
شهر جوانرود دارای ۱۳ باب مسجد است . مردم این منطقه همه سنی و پیرو مذهب شافعی هستند به لهجهٔ جافی که شاخه ای از زبان کردی است تکلم می کنند .
جافهای ایران و جوانرود جزو خاک عراق بوده که محل دائمی آنها

---

۱ - چاه های عمیقی هستند که در کوه شاهویافت می‌شود ، و ارتفاع آن تا چهل مترو یا دربعضی جاها بیشتراز ۶۰ متر هم می‌رسد که برف سالهای گذشته نیز در آن می‌ماند. خودم شخصاً آنها را دیده ام و حتی در بعضی از این نورهاکه سنگ داخل آن پرتاب‌کنید چند دقیقه ای طول می‌کشد که به انتهای نوربرسد ، و از صدای آن چنین برمی‌آید که به داخل آب می‌افتند و به علت داشتن آب همیشگی در این نورها انواع و اقسام پرنده ها در آن موجودند .

لوای سلیمانی بوده است در زمستانهااز بانی خیلان تا حدود قزل رباط می‌رفتند و در بهاران به شهر زور و این نواحی می آمدند .

این طایفه دوشعبه بودند که به جاف مرادی و جاف جوانرود مشهور هستند و یا می گویند جاف عراقی و جاف ایرانی، شعبه اوّل یعنی جاف مرادی ۳۲ تیره‌اند و شعبهٔ‌دوم یعنی جاف جوانرود، ۱۵ تیره‌اند (در قسمت قبایل جوانرود ، دربارهٔ هریک توضیح خواهم داد) ولی طوایف جاف معتقدند که تا سال ۱۰۲۱ هـ . ق در منطقه جوانرود ساکن بوده‌اند ، و حاکمان اردلانی چشم طمع به حاصلخیزی جوانرود دوختند امّا از قدرت جاف ها وحشت داشتند. و سرانجام بنیان حکومت خود را در این منطقه نهادند. در بین این دو عشیره جنگ و جدال درگرفت و در این جنگ ،رئیس جافها و پسر و برادرش دستگیر شدند و به قتل رسیدند ، و بقیه فرار کرده و به سلیمانیّه عراق رفتند.

پاشای سلیمانیّه از جاف‌ها حمایت کرد و اجازه داد که گله‌های خود را در مراتع پنجوین و جنوب قزل رباط بچرانند، ولی آنها در بهار تا حد مرز پیش می آیند و شاهزاده معتمدالدوله حاکم کردستان رسماً به رؤسای جاف ابلاغ می نماید که یا باید تابعیت ایران را قبول کنند و مانند سایر رعایا در داخل خاک ایران سکونت نمایند و یا اینکه دفعهٔ دیگر به خاک ایران نیایند .

رؤسای جاف از این تبلیغ و اخطار مضطرب شده و با دادن مبلغی پیش کشی ، آن سال را به سر بردند تا سال آینده تکلیف خودرا روشن کنند .

در بهار سال آینده شاهزاده‌اردوئی را ترتیب داد و به نقطه ای که محل تخطی جافها به خاک ایران بود اعزام کرد تا از آنها جلوگیری نماید و نگذارد داخل خاک ایران شوند . یک قسمت را بطرف ناوخان شلیر و قسمت دیگر را بطرف مریوان و نقطه خاوران میر آباد می فرستند . جافها که به سر حد میرسند و از هر طرف آنها را ردکرده و مانع آمدن آنها به خاک ایران میشوند . بالاخره با التماس و استرجا نامه‌ای به شاهزاده می نویسند و متعهد می شوند که خساراتی وارد نکنند و شرارتی از آنها سر نزند و سالانه هم دوازده هزار تومان بنام‌حق‌المرتع تقدیم نمایندهٔ شاهزاده کنند، به این صورت جافهابه خاک ایران آمدند و تابع ایران شدند که همه آنها درکنار مرز قرار دارند . ایل جاف یکی از بزرگترین و پرجمعیت ترین ایلات کرد در ایران هستند ، افرادآنها به شجاعت و جنگجویی و دلاوری مشهور می‌باشند. شاعر کرد شیخ رضا طالبانی در توصیف عشیره جاف چنین می‌گوید:

خزمینه مه ده ن په نجه له که ل عه شره تی جافا   میروله نه چی چاکه بـه کـژ قـولله یـی قـافا

کی بی له دلیرانی عـه شـایر کـه نـه چـوبی   وه‌ک تیری نه جه ل نوکه رمی جافی بـه نـافا

خوینریژو شه رانگیزو عه دوبه ند و ته نومه نـد   کامیان که که نه شیره له مه یدانـی مـه سِـافا

چونکه ره سه نی وردو دره‌شتیان هه مو نگـین   مه ی سـاریه نـه شـئه ی چ له دلداچ له سـافا

سردسیر طوایف جاف معمولاً در حوالی ییلاقی دشت لیل ، زمکان دشت حُرّ، نهرآب ، شادی آباد ، کوه بنی‌گز ، دامنه های رشته کوه شاوه «شاهو» ، ماکوان وکوه سارابند وگرمسیر آنها نیز مرخیل ، خانه شور ، ازگله ، باویس ، سرقلعه ، ذهاب ، حاجی‌لر،جیگیران و چوارکلا و می‌باشد.

قبایل جاف جوانرود

تمام قبایل جاف که ۱۵ تیره هستند از طوایف اردلانی میباشند و به قرار زیرند - قبادی - باوه جانی «بابا جانی» - ولد بیگی - ایناخی - امامی - ده توئی - تایشه ای - تاوگوزی - کلاشی - نامدار بگی - نیری (ندری) - (نه یری) - قادر مریویسی - میره بگی - دله تازه ای - داروائی (دو روئی) که عموماً سنی مذهب هستند.
۱) : امامی : قریب به هفتصد خانوار هستند که جزء عشیرهٔ جاف اند و در شهرستان جوانرود سکو نت دارند . رئیس طایفه امامی فردی بود به اسم عثمان بیگ دوم که در سال ۱۳۱۰ هـ. ش دستگیر شده و در زندان قصر قجر در تهران درگذشت ، طایفه امامی یکی از معتبرترین طوایف جاف محسوب می‌شوند و به دامداری و کشاورزی مشغول و از قبیله رستم بیگی جوانرود هستند. این طایفه خود به هفت تیره تقسیم می‌شوند. ۱ - تیره صوفیان در شمشیر ۲ - تیره قمشه یی در جوانرود ۳ - تیره کوری در روستای کوری معروف به کاکاجانه ۴ - تیره کوکویی در سرحد جوانرود و رود سیروان ۵ - تیره محمودباویسی در قوری قلعه ۶ - زردویی ۷ - امامی
۲) : ایله روتی : تابع عشیرهٔ ایناخی هستند زمستان در کنار رود سیروان و تابستان در بین جوانرود و اورامان و تعدادی هم در شهر جوانرود سکونت دارند ۳): ایناخی : قریب به ششصد خانواری می‌باشند که در بلوک جوانرود هستند و تابستان به کوه شاهو از سلسله جبال زاگرس میروند و فعلاً در منطقه جوانرود پراکنده اند و از

شعب جاف و نام اعلیجد آنها ایناق بوده است .
۴): باباجانی : بانضمام قبادی قریب به هشتصد الی هزار خانواری هستند که جزء عشیرهٔ جاف جوانرودند .
امیر تیمور آنها را از خاک عثمانی به ایران انتقال داده بعضی از این قبیله درکرند هم هستند .
۵): باشوکی :که بیشترین آنها در محال روانسر و سنندج ساکن هستند.
۶): پازوکی : در محال جوانرود و روانسر و بعضی در محال لیلاخ سکونت دارند .
۷): تاوگوزی : «تایجوزی » حدود هفتصد و پنجاه « ۷۵۰» خانوار هستند که تابستانها به سوارهٔ بیله‌ای درکوه سارابند و زمستانها به دول‌دره کوچ می‌کنند. تاوگوزی ابتدا در زمرهٔ رعیت اردلانها بوده و سپس حبیب الله خان آنها را جمعی طایفه باباجانی نموده است ، طایفه تاوگوزی به دو تیره کدخدا و دول دره‌ای تقسیم می‌شوند که از تیره‌های معتبر طایفه باباجانی می‌باشند تیره کدخدا از سلسله سادات پیر خضر شاهو و پدر نسبی بیگ زادگان جوانرود می‌باشند که از سران برجسته آنها ملاعبدالرحیم مولوی شاعر بزرگ کرد در قرن سیزدهم می‌باشد.
۸): تایشه ای : جزء عشیرهٔ جاف جوانرودند .می گویند سابق مسیحی بوده اند ازکُردان ارمنستان که به کردستان آمده اند و هم اکنون قریب ۸۰ خانواری در جوانرود و روانسر سکونت دارند .
۹) : دو روئی « دو رودی » هزار خانوار ی هستند که در جوانرود و تعدادی هم در روانسر وکردستان ایران سکونت دارند .

۱۰): سنجاوی : « سنجابی » قریب پنج هزار خانوار هستند که در جوانرود و ماهیدشت کرمانشاه و تعدادی درکردستان ساکن هستند و این قبیله به دوازده تیره تقسیم میشوند . ۱-چالاوی ۲-دالیان گوازی ۳- برازی ۴- سیمه وند ۵- سوره وند ۶- تکاوند ۷- تفنگچی ۸- حق نظرخانی و سه طایفه دیگر - لر - جاف -گوران که آنها را - اماسووند - دارخور - بی وحشتیان می گویند .

۱۱): شاه قبادی : چند صد خانواری هستند که در جوانرود و روانسر [illegible] دارند.

۱۲): صوفیوند [illegible] قریب پانصد خانوار هستند که در جوانرود و ماهیدشت سکونت دارند و تعدادی هم در [illegible]

۱۳): قبادی : جز طوایف جاف جوانرودند - قبادی بانضمام باباجانی قریب به هشت الی ده هزار خانوار هستند که در منطقه جوانرود سکونت دارند ، در زمستان به گرمسیرمی رفتند که جای آنها پشتکوه - شیخان و ذهاب بود و در تابستان در بازان و بنیگز سکونت می کردند. امیرتیمور گورکان اینها را از خاک عراق به ایران منتقل کرده است . طایفهٔ منوچهری و مصطفی بیگی هم از این عشیره هستند .

۱۴):کوکوئی :قریب صد خانوار میباشند که تعدادی در جوانرود و بقیه در عراق سکونت دارند .

۱۵): مصطفی بگی :قریب دویست خانوار میشوند که در مناطق جوانرود و در روستاهای زلان و چم نزار سکونت دارند و جزء قبیله قبادی هستند .

۱۶): ندری :قریب به هزار و پانصد خانوار میباشند که در جوانرود و

تعدادی هم در میرگه سار - اودالان « آبدالان » و ماهیدشت سکونت دارند تصور میرود که بقایای نایرمی‌باشند که‌تحریف‌به‌ندری شده که در جوانرود به نگری معروف هستند .

۱۷): ولد بیگی : قریب به هفتصدخانوار هستند که به شجاعت معروفند و یک تیره از عشیرهٔ جاف جوانرودند .

۱۸): صدیقی : چند خانواری هستند که از علمای مشهور جوانرود ند و نسبت خود را به حضرت ابوبکر صدیق (ع) میرسانند مرحوم ملااحمد ملاباشی « نصیرالاسلام » از این سلسله است

۱۹): زردوئی : این ایل به چهار طایفه تقسیم میشوند ۱- شاه قبادی ۲- روانی ۳- کوان کرند۴- ساتیاری ، می گویند چون رئیس آنها ساعت داشته این طایفه را به همین مناسبت « ساعت یاری » نامیده‌اند که به تدریج ساتیاری شدند .و از تیره های پرجمعیت جاف جوانرود هستند و بیش از دوهزار خانوار می‌باشند.

نامگذاری جـــوانـــرود

علت نامگذاری این دیار به معانی گوناگونی شرح داده شده است. که اولاً شهررا قلعه جوان + رو می خوانند و به این معنی که قلعه‌هایی در اطراف شهر ساخته بودند و تعدادآنها هفت تا قلعه بوده که به هفت قلعه مشهور است . قلعه اوّل که به قلعه کهن معروف بوده هم

اکنون نیز به عنوان برج در میان جوانرودیها معروف است و در جای قلعه به تازگی شروع به احداث مسجد جامع نموده‌اند، دومین برج به برج تازه معروف بوده که محل آن در جای پاسگاه نیروی انتظامی کنونی بناشده بود. سوم قلعه بر روی تپه نقارخان ساخته بودند، چهارم قلعه هم که در شهر جوانرود شروع به احداث آن کرده بودند نیمه کاره رها کرده و آنرا به اتمام نرسانیدند، پنجم قلعه در شهر پاوه بوده‌است ششم قلعه را بر روی قلعه های ترکه ساخته بودند ولی هفتم قلعه کسی به یاد ندارد و بعضی هم می‌گویند در اطراف مرزان یا زمکان ساخته‌اند.

دوم اینکه جوانروداز کلمه جوان + رو تشکیل شده است که جوان به معنی جوانی و جوانان ، و روبه معنی گریان و زاری . چون در آن زمان جوانرود بیشتر در مرکز جنگ قرار داشته و جوانان زیادی را از دست می داده به این اسم خوانده شده است .

سوم اینکه زمانی که جوانرود تحت نظر حکومت مرکزی ایران قرارگرفت . چون فرمانداران فارسی زبان در این منطقه ساکن شدند و دیدند رودی در میان این شهر می گذرد حرف «د» را به آخر آن اضافه می‌کردند و کلمه را به فارسی برای ارسال گزارشات تبدیل می کردند و آن را جوانرود (یعنی رود جوان) نامیدند .

چهارم اینکه بعضی بر این باورند که قبلاً چوار رود «چهار رودی » بوده است و به این خاطر به این نام خوانده شد که در چهار طرف شهر رودهایی در جریان بوده و در پائین شهر به هم میرسیدند و از آنجا هم وارد رود سیروان می شدند و بعدها به مرور زمان چوار رود به جوان

رود تبدیل شد و این اسم دیگر باقی مانده است .

اما چهار رودی که در جریان بودند عبارتند از: سوریر در جنوب شرقی - هلانی در شمال شرقی - شه مامه ای در شمال - ساروخان در مغرب ولی چهار رود اصلی که خاک جوانرود را در برداشته عبارتند از ۱ - رودسیروان ۲ - رودزمکان ۳ - رود ساروخان ۴ - رود امام حسن .



نمایی از جنوب غربی شهر جوانرود

سابقهٔ تاریخی جوانرود

سابقهٔ تاریخی این شهر به سالها قبل برمی گردد وحتی در زمان خلیفه دوم حضرت عمربن خطاب «رض» درتاریخ از جوانرود و پاوه اسم برده شده است . در صورتیکه شهرستان فعلی پاوه یکی از روستاهای تحت نفوذ حاکمان جوانرود بوده است در بیشترکتابها ی تاریخ آمده که در سال ۸۱هجری سپاه عرب در زمان حضرت عمربن خطاب به سرپرستی امام حسن و عبدالله بن عمر و ابی عبیدهٔ انصاری و چند نفر دیگر از سرداران اسلام عازم ایران میشوند ، امام حسن و خذیفه یمانی و قُثَم بن عباس بن عبدالمطلب با لشکری مرکب از چند هزار سوار پیاده به همدان و کرمانشاه می روند و نیز عبداللّه بن عمر هم از جوانرود گذشته و به پاوه و اورامان رهسپار میشود و تالب سیروان پیش می روند ، در همان موقع ده هزار سوار بر سر را ه آنها سبز می شوند و جنگ و جدال شروع می شود . در این جنگ ابو عبیده انصاری به شهادت می رسد . شبانگاه دو لشکر از همدیگر جدا میشوند و عبداللّه بن عمر به میان جمع بر می گردد و بعداً جنازه ابوعبیده رادردامن کوهی که در صحرای شهرزور است دفن می کنند .

بعداز چند روز که در شهر زور می مانند رو به پاوه بر می گردند . سکنه پاوه بر گرد شهر خویش خندق می کَنندو بر فراز بامها سنگرهایی درست می‌کنند. عبداللّه‌بن عمربه پاوه می‌آید وآتشکده‌ها را خراب و به جای آنها مساجد می سازد . سکنه پاوه بعدازگذشت

چند ماه تجدید نیرو کرده و به میان سپاهیان عرب حمله‌ور می‌شوند، جنگ سختی شروع می شود که پانصد تن از سپاهیان عرب به شهادت می رسند . خون مانند رود جاری می‌گردد، بالاخره بعداز قتل عام سکنه و خراب کردن آتشکده ها (آتش‌گاهها) سپاه عرب پیروز می شود و عبداللّه بن عمر با دست خود شروع به ساختن مسجد می‌کرد که هم اکنون بنام مسجد عبداللّه معروف است و بعداز آن عبداللّه یکی از اولاد معاذ ابن جبل را با جمعی از اعراب در آنجا ساکن‌کردو خود برای تصرف دیگر ممالک کردستان به حرکت درآمد مردم جوانرود بدون کوچکترین درگیری، دین مبین اسلام را پذیرفتند.

مأمون بیگ اول والی کردستان که دارای سه فرزند بود ، مناطق کردستان را بین سه پسر خود تقسیم کرد. نواحی ظلم سور و شهر زور گلعنبر و شمیران و هاوار و اورامان را به «بکه بیگ» و محل هشلی و پلنگان و سنندج به انضمام مریوان و کلاش و جوانرودرا به «سرخاب بیگ» و سروچک و قره داغ و شهر زورو اربیل و کوی و عمادیه و رواندز را به «محمد بیگ» واگذار کرد.(۸۶۲ - ۹۰۲ هـ. ق)

سرخاب بیگ در سال ۹۴۵هـ.ق چون دید که برادرزاده اش گرفتار دست عثمانی شده دامن غیرت و مردانگی بکمر زد . متصرفات مأمون بیگ ثانی را از عثمانیها بیرون آورده و خود تصرف کرد . اوبه بلوک مریوان رفته و در بالای کوه مرتفعی قلعه ای بسیار محکم ساخت و آن را در وقت ضرورت پناهگاه خود قرار داد. سرخاب یازده پسر داشت به نامهای حسن بیگ » «اسکندربیگ » «سلطانعلی بیگ»«یعقوب بیگ » « بهرام بیگ » « ذوالفقار بیگ »

«اسحق بیگ»«شهسواربیگ»«ساروخان بیگ» «قاسم بیگ»«بساط بیگ»
و بعد از سی(۳۰)سال حکمرانی فوت کرد و سلطانعلی بیگ که قائم
مقام او بود جانشین پدر شد و او نیز طولی نکشید که از دنیارفت.
صفی خان سلطان جانشین او شد ،ابتدا در جوانرود قلعهٔ صفی
آباد را بنا نهاد و گردنه دامنه قلعه راکه شباهتی با پلنگان مسکن اصلی
گورانها داشت، پلنگانه نامیده و آباد کرد. از تیره های شجاع ایل جاف
سپاهی فراهم آورده و زبدگان آنان را به خدمت گرفت . صفی خان
سلطان در بخشش و شجاعت یگانهٔ عصر خودبوده . جایگاه علما و
صلحاء و سلسلهٔ سادات مشهور به پیر خضری را برتر می داده ودر
دستگاه خویش به عزت و احترام منصوب نمود . صفی خان سلطان
در حالی که سنین عمرش از ۱۱۰ سال می گذشت در سال ۱۱۴۰ ه.
ق در حال حکومت جوانرود درگذشت و دوران حکمرانی هشتاد
سالهٔ او به پایان آمد، حکومت طولانی و فرمانروایی او در جوانرود و
ایل جاف ،حاکی از تدبّر و مردمداری و سیاست مناسب اواست.قبر
صفی خان سلطان در قبرستان معروف شیخ اکرم در شهرستان
جوانرود هم اکنون موجود است و قبر دیگری در بغل قبر صفی خان
هست که اسم امین خان پسر صفی خان بر روی سنگ قبر نوشته شده
است .
در ایام حکمرانی او ، ایل جاف یکپارچگی خود را همچنان حفظ
نمود . پس از مرگ صفی خان سلطان ،فرزند بزرگش سلطان اللّه
وردی به جای پدرنشست و به ادارهٔ امور پرداخت ،در زمان سلطان
اللّه وردی کوچ طوایف و اخذ مالیات دیوانی رعایای جاف جوانرود

به ریاست محلی سّید علی پیر خضری و فرزندان و نوادگان او صورت میگرفت . سلطان اللّه وردی تاسال ۱۱۵۳ هـ. ق که سال وفات اوست در این سمت باقی ماند .

درویش بیگ فرزند دوّم صفی خان سلطان که در آغاز مرگ پدر و حکومت سلطان اللّه وردی ، کودک نابالغی بود ،تحت حمایت مادرش قرارگرفت و در حوزهٔ جوانرود به تحصیل پرداخت و در دانشهای لازم با آداب مملکت داری و سیاست آشنایی یافت .چون درویش سلطان به حکومت رسید. نادر شاه افشار بر تخت سلطنت بود و منطقه غرب به سبب تجاوزات پی در پی سپاهیان عثمانی، در قطحی و عسرت به سر می برد. باتمام پیشروی اردوی ترک، طوایف جاف جوانرود که در بن بست کوهستانی می‌زیستند، با فرمانبرداری از دولت افشاریه ، از تعرض سپاه متجاوز به دور ماندند و به زندگی ایلی خود ادامه میدادند . اشغالگران به شهرهای مسیر جاده بغدادخراسان و مراکز تجمع در دشتهابسنده میکردند . درویش سلطان مقر حکومتی را از صفی آباد به هلانیه ، قلعه جوانرود کنونی، منتقل ساخت و بنای قلعه جوانرود و مسجد جامع را نهاد ، و از علما و مدرّسین بر جسته دعوت کرد و حوزه ای بمنظور تدریس علوم دینی درقلعه جوانرود تشکیل گردید و طلاب علوم دینی از هر طرف به آن مکان روی آوردند .

علمای بزرگی در این حوزه تدریس کردند و در ارتقاء سطح علوم دینی و علمی منطقهٔ جاف جوانرود مؤثر بودند.آن ترتیب فرهنگی تا مدتهای بعد همچنان ادامه داشت و بزرگانی چون ملا محمّد قاضی،

ملا عیسی جوانرودی و ملا عبدالرحیم تاو گوزی ، در آن حوزه تحصیل و سپس تدریس کردند . در سال ۱۱۶۶ هـ . ق سپاه زندیه، قلعهٔ جوانرود را محاصره و با اندکی زد و خورد، سپاه شاهزاده شکست خورد . در سال ۱۱۹۴ علی مراد خان ، محمد رشید بیگ را به حضور خود می طلبد و محمد رشید بیگ به اصفهان نزد علی مراد خان می‌رورد . و علی مرادخان ، محمد رشیدبیگ را می‌بیند و هر چند سعی کرد که با خسرو خان سازش نماید نشد ، محل جوانرود و پلنگانه را از ولایت او جدا کرده و به محمد رشید بیگ و اقوام و اتباعش داد.

این انتخاب بخواست محمد رشید بیگ که درویش سلطان را باعث گرویدن اطرافیانش به خسرو خان می دانست صورت گرفت . درویش سلطان که آگاهی یافت و خسرو خان نیز پشتیبان او بود، خودرا بر محمد رشید بیگ وکیل برتری داده کیخسرو بیگ برادر زن ایلبیگی طائفهٔ رستم بیگی جوانرود را با لقب کیخسرو سلطان که خطاب او بود به عنوان وکیل در مقابل محمد رشید بیگ قرارداده و در قلعه مستقر نمود و خود موقتاً به میان ایل جاف رفت، از آن زمان، عنوان وکیل برروٴسای محلی جوانرود معمول گردید.

طوایف جاف عرصه بر محمد رشید بیگ تنگ کردند . محمد رشید بیگ چون توانایی ادامه سلطه بر محال جوانرود را نداشت ، پس از مدتی ، با نزدیکانش منطقه را ترک کردند و در همدان به جعفر خان زند پیوستند و به روایتی به رضا سلطان اورامی پناهنده شدند، درویش بیگ مردی متدین و پایبند احکام اسلامی بود . در شعر گفتن

ذوق کافی داشت و شعر می‌گفت، او در سال ۱۲۰۵ هـ.ق درگذشت و در جـــوار آرامگـــاه ســـلطان عـــبیداللّـــه مـــعروف بـــه «کوسهٔ هجیج» او را به خاک سپردند. آقای سلطانی ابیات زیر را از او نقل می‌کند.

درویش صـفی زجـاه خـودبین نشـود
طـاووس مـقیم بـام سـر گـین نشـود
آن کس که صفا یافت به حق می داند
کائــینه زعکس کــوه ســنگین نشـود
و همچنین این ابیات :
تاچند فخر و کبر بدین تخت زرنشـان
این تخته پاره تخت سرگور مـی شـود
سـیمای بـی بـدیل سـلیمان مـثال تـو
جولانگه فـراغت هـر مـور مـی شـود

صفی خان‌بیگ فرزند دوّم درویش سلطان پس از مرگ پدرتا سال ۱۲۳۰ هـق حاکم جوانرود بود . او خواهر کیخسرو بیگ از طـایفهٔ رستم بیگی جوانرودرابـه عـقد نکـاح خـود در آورد و ایـن وصـلت موجب استحکام بین او و طوایـف جـاف شـد، و از پشـتیبانی آنـها برخوردار گشت .

در زمان حکمرانی ایشان بـود کـه امـان اللّـه خـان بـه حکـومت کردستان رسید .

او فرزند خود، محمد صادق خان را به حکومت ایل جاف و محل

جوانرود فرستاد. طوایف جاف باباجانی و قبادی و رستم‌بیگی و ولدبیگی از این نیت آگاه شدند و قیام و شورش را آغاز کردند، محمد صادق‌خان که کار را بدین منوال دید دست به سیاست زد و فرزندان الله وردی را به داعیه ارث حمایت کرد و عبداللّه بیگ وکیل راکه در مقابل او ایستاده بود دستگیر کرد و به کردستان فرستاد. صفی سلطان را معزول گردانید و طوایف بنی اعمام جاف را بر ضد یکدیگر شورانید و قتل و خونریزی به وجود آورد .

صفی خان سلطان نیز تمامی املاک خودرابا بهای کم، به محمد صادق‌خان فروخت و به ناچاربه داریان کوچ کرد .و عاقبت حکمرانی اوبه روانسر محدود گردیده و در زمان حکومت فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۳۰ هـ. ق محمدصادق‌خان که از طرف پدر مأمور حکمرانی و تصرّف املاک ایل جاف و محل جوانرود شده و قرار براین بود که اسناد را به نام پدر تنظیم و مالیات را وصول نماید .امامحمدصادق خان اراضی متصرفه را به نام خویش سند کرد . از جمله وقایع حکمرانی او در دورهٔ حیاتِ امان اَللّه خان که در سال ۱۲۳۴ هـ. ق به وقوع پیوست ، جنگ معروف « ناراوی» بودکه در همان سال امان اللّه خان به جمع‌آوری سپاه فرمان میدهد و به جنگ روانه می شوند و شاطر باشی شهریار را هم با ملاعباس شیخ الاسلام که معلم والی زاده بوده با خود می برد و در نزدیکی قریهٔ ناراوی که یکی از قراء روانسراست ، سپاه پدر و پسر در برابر هم صف می بندند ، چند مرتبه باباعلیخان شاطر باشی و ملا عباس شیخ الاسلام با کلام اللّه مجید نزد پسر می روندکه به هیچ وجه مفید نمی آید بالاخره‌کار به جنگ و

قتال منجر میشود .

البته قارئین محترم تصدیق خواهندکرد که این جنگ ، جنگ تاریخی و قابل‌توجّهی است . زیرا علاوه بر اینکه سرداراین دو سپاه پدر و پسر هستند .

مبارزان و دلاوران طرفین و جنگجویان هر دو سپاه یا پدر و پسر ، و یا برادر و برادر و یا عمو و عموزاده و بالاخره قوم و خویش صمیمی می‌باشند که ناچاردر نتیجه هوس رانی این پدر و پسر، همه بر روی همدیگر شمشیر می کشند و یکدیگر را از پای در می‌آورند .[1]

چون شیر و پلنگ رو به میدان کردند
درملک وجود غارت جان کردند
هرسرو قدی که رو به میدان آورد
از نیزه قهر تیرباران کردند

در این ستیز، ایلات جاف به هواخواهی محمد حسن‌خان برخاستند و علیه‌امان اللّه خان و محمد صادق خان وارد میدان شدند، محمد حسن مجروح میشود و پس از یک ماه در سن ۲۲ سالگی از شدت جراحت دارفانی را وداع کرد .

---

۱) افرادی که از دسته پدر کشته شدند عبارتند از : میرزا عبدالله وزیر - محمد علی سلطان اردلان - آقاحسین داروغه - میرزا باقر فرزند میرزالطف الله

از دسته پسر عبارتند از : میرزا فرج اللّه وزیر پسر میرزا احمد - میرزا عبدالکریم معتمد - اسماعیل بیگ برادرش میرزا عبدالرحمن پسرش - میرزا لطف اللّه پسر میرزا عبداللّه و میرزا فضل اللّه پسر میرزا علی

مستوره ابیات زیرا را در رثاء محمد حسن خان سروده است .

دریـــغا از آن مـــیر رســتم پســر
از آن زور بـــــازوی و فـــروهنر

دریــغا از آن غــیرت مــهر و مــاه
دگــر یــوسفی بـود در مـصر چـاه

از آئــین چــرخ فســونگر فسـوس
کـه ازکـین ربـودش بگـاه جـلوس

دلی نیست از این غم ننالد چوبید
بـلی رســتم مــا چــنانش ســزید

امان اللّه خان از صدمهٔ این واقعه اختلال حواس پیدا کـرد و در سال ۱۲۴۰ هـ‌ق پس از ۲۷ سال حکمرانی در گـذشت . پس از در گذشت امان الله خان ،خسـروخان والی ، مـحمدصادق خـان را از حکومت جوانرود معزول گردانید، ولی محمد صادق خان به خاطر تصاحب املاک و ایجاد ثروت در منطقه ، دوباره به حکومت جوانرود برگشت و عبدالله بیگ وکیل و نزدیکانش در مقابل او ایستادند ،امّا سرانجام آنها کلاً تحت نظر محمد صادق خان قـرارگـرفتند، بـعد از اینکه عبدالله بیگ وکیل درگذشت، پسرش غفار بیگ به سرپرستی ایل انتخاب شد و غفاربیگ به خاطر اینکه مثل پدرش دچار وگرفتار حکمران اردلانی نشود به قلعه جوانرود نیامد و در میان ایل ماند و بقیه مردم و سران ایل، گروه گروه به او پیوستند و این امـر مـوجب قدرت و استقلال غفاربیگ گردید و موجب شد که حکمرانان از او جانبداری کنند، وقتی حکمرانان اردلانی وضع را چنین دیدند از پی

توطئه برآمدند وسعی کردند بین طوایف جاف تفرقه ایجادکنند، روزی فتاح بیگ بزرگ ایل ولدبیگی به قلعه جوانرود نزد غفاربیگ می‌رود غفاربیگ به تعدادی افراد دستور می‌دهد ، تا او را بکشند . هنگامی که برای ادای نماز به مسجد می‌رود و سوارهای او هم سلاح را به زمین می‌گذارند تا نماز بخوانند از پنجره مسجد به او تیراندازی می‌کنند و او را به قتل می‌رسانند و جسدش را به جناب شیخ رسول دولت آبادی که در آن زمان در آن جا بوده می‌دهند تا غائله خوابانده شود. جسد فتاح بیگ را برده و به خاک می‌سپارند و طوایف جاف بنای شورش و شبیخون را گذاشته که از پی انتقام برآیند ولی شیخ رسول را واسطه قرارمی‌دهند درگیری و خون ریزی فروکش می‌کند، تا اینکه در سال ۱۲۷۵ ق نقشه‌ای کشید و سران رستم بیگی را دعوت نموده و به بهانه اینکه صلح و آشتی کنند و خون بس نمایند، ولی آنها را محاصره نموده و غفار بیگ وکیل و قادر بیگ اول و نادر بیگ اول را می‌کشند و جسد آنها را غسل و کفن می‌کنند بعد به جوانرودیها خبر می‌دهند و این امر موجب تفرقه شدیدی بین طوایف جاف گردید که سالها ادامه داشت .

در زمستان سال ۱۲۴۶ هـ‌ق حادثه بسیار بزرگی که به طاعون بزرگ مشهور است ، بر کردستان نازل شد و آن سال کثرت برف و برودت هوا به درجه ای بو.د که چهار ماه تمام راه عبور بر مردم بسته شد و در آن سال ذغال از یک من پنجاه دینار به یک من دوهزار دینار رسید .

در این هنگام بهرام بیگ جاف در منطقه ونواحی کردستان و

جوانرود، ظلم و ستم‌را بر مردم رواداشت تاآنجائیکه از خسروخان بن‌امان الله خان والی کردستان نیز سرپیچی می کند، والی کردستان از حرکات او بی نهایت آزرده خاطر و متغیر میشود . دستور می دهد به قشون‌کردستان که بالشکر زیادبه سمت جوانرود حرکت می کنند .

بهرام بیگ تاب مقاومت نداشته مال و احشام خودرا برداشت و به قلعه زنجیر فرار نمود . والی اورا تعقیب کرده و با زحمت زیاد بهرام بیگ و چند نفر معتبر جاف را با چهار فرزند بهرام‌بیگ ، دستگیر و آنها را شلاق می‌زند ، بعد خسرو خان میگوید بهرام بیگ به واسطه حمایت و چشم پوشی من شرارت و هرزگیها میکرد و خودرا شیر ژیان می پنداشت، اکنون به جزای این ناسپاسی ، لازم است سگ سیاهی به‌گردن اوبست ، تامن بعد خورا بشناسد. فوری حکم نمود و سگ سیاهی آورده و به گردن او بستند . بیگ زاده ها ی جوانرود دسته‌ای به مقام او رفتند و از ایشان شفاعت کرده . و مبلغ چهار هزار تومان بعنوان جریمه پرداخت کردند . بعد با التزام ضمانت و کفالت، بهرام بیگ و پسران را آزاد نمود و خسروخان به کردستان برگشت و دوباره خلعت و حکم ریاست ایل و احشام را به او داد.

پس از محمد صادق خان ،نظر به هوا خواهی طوایف جاف از محمدحسن‌خان، به تصور اینکه پشتیبانی این طوایف بخاطر شخص محمد حسن خان بوده است . نجفقلی خان فرزند محمد حسن خان را به حکومت جاف و محل جوانرود برگزیدند، او مردی شجاع بود که از آغاز حکومت محمد شاه در سال ۱۲۵۰ ق در نظم تهران و سپس فتح هرات در سال ۱۲۵۴ ق شرکت داشت . اما او نیز نتوانست

بر طوایف مز بور غلبه یابد هر چند در اخذ مالیات و اموال و کسب املاک کوتاهی نکرد .

در سال ۱۲۷۶ ق در حالیکه حاکم جوانرود بود به استدعای اشرف ولایت کردستان احضار و به فرمان ناصر الدین شاه نایب الحکومهٔ کردستان شد .

سال بعد، آنچه را در حکومت جوانرود اندوخته بود صرف لوازم حکومتی یکساله کرد ،نجفقلی خان معزول و به تهران احضار شد . در فقدان نجفقلی خان ، محمد رضاخان پسر محمد صادق مدتی حکمران جوانرود شد و باعث فتنه و آشوب گردید.

در زمان نجفقلی خان درسال ۱۲۶۸ ق حسن سلطان اورامی عَلَمْ طغیان را برافراشت و بنای یاغی‌گری و اشغال دهات و تاخت و تاراج اطراف را گذاشت . والی بر حسب اجازهٔ دولت در زمان ناصر الدین شاه با یک گروه سرباز و چهار ارابه توپ و دو هزار تفنگچی (چریک) بطرف اورامان حرکت می کند .

نجفقلی خان خلف محمد حسن خان پسر عموی خودرابه پاوه برای سرکوبی حسن سلطان روانه می کند .

احمد خان سرهنگ برادر والی پیش جنگ بود و از راه دربند دزلی فرمان یورش می دهد . یک عده تفنگچی که از طرف حسن سلطان مستحفظ در بند بودند فرار می کنند، سپاه والی سنگرها را تصرف می‌کند و خود والی نیز با بقایای اردو از در بند می گذرد . خان احمدخان بدون فوت وقت به دزلی که مجمع و مرکز حسن سلطان و جمعیت اورامان بوده حمله می برد .

از صبح تا عصر، جنگ رسماً ادامه پیدا می کند. از سربازان دولتی هفتاد نفر و تفنگچی های چریک ۶۶نفر درآن رزم کشته می شوند. سیاهی شب هر دو سپاه را به سکوت وا می‌دارد، از طرف والی کردستان هم کمکی نمی رسد. ناچار نجفقلی خان با بقایای ابواب جمعی خود نوسود را تخلیه و به جوانرود عقب نشینی می کنند.
در بهار ۱۲۶۸ ق طایفه جاف جوانرود و گشکی - مندمی که متنارع فیه دولتین ایران و روم بود ه بنای شرارت و هرزگی گذاشته و به سرپرستی خان احمد خان سرهنگ و اسماعیل‌خان و نجفقلی خان سردار جوانرود با سربازان حرکت می کنند. واز سوی مریوان به آنها حمله می‌برند و آنها تاب مقاومت نیاورده و فرار می کنند و قریب به سی نفر از معتبرین آنها دستگیر و جمعی را هم طعمهٔ شمشیر ساخته و متجاوز از سی هزار رأس احشام آنها را به غارت می برند و تا سر حد خاک ایران آنها را می رانند و با کمال شعف و کامرانی مراجعه می نمایند، در اواسط ماه شعبان سال ۱۲۷۶ هـق میرزا ابوالقاسم مستوفی تفرشی به وزارت کُردستان وارد سنه شده میرزامحمدرضا از مقام وزارت معزول و احضاربه تهران میشود پس از یک ماه والی نیز معزول میگردد و نجفقلی خان عمو زاده اش که حاکم جوانرود بوده نایب‌الحکومه میشود.
والی پس از عزل، با تمام اهل و عیال و اتباع خود به تهران میرود و از این سو نجفقلی خان وارد شهر میشود، خان احمدخان از سرهنگی منفصل و سرهنگ محمد علی خان سقزی جانشین او میشود و به مقام وزارت می‌رسد نجفقلی خان پس از دو ماه در مقام

وزارت ، والی کردستان می‌شود، گر چه ایشان از شنوایی گوش بی بهره بوده ولی فوق العاده با هوش و تیز فهم بوده و سالها آرزوی حکومت کردستان را داشته و مدت یکسال به آرزوی خود پرداخته‌اند، آنچه را در جوانرود اندوخته بوده در حکومت کردستان به مردم بذل و بخشش می‌کند، در ۲۳ رمضان سال ۱۲۷۷ ق غلامشاه خان والی پس از انفصال نجفقلی‌خان ، دوباره به حکومت کردستان منصوب می‌شود، نجفقلی خان دوباره به جوانرود بر میگردد .

در غیاب او محمدرضا خان پسر محمدصادق خان ،جانشین اوشده بود، پس از محمدرضاخان ،علی‌اکبر خان شرف الملک به حکومت ایل جاف و محل جوانرود رسید . اویکی از مقتدرترین حکام اردلانی جاف جوانرود بود که در سرکوبی شورشهای جوانرود و اورامان نقش اصلی داشت .

علی اکبر خان چون مادرش از طایفه ملانشئت پاوه ای بود و سران ایل جاف جوانرود نیز با این خانواده و صلت نسبی داشتند موقعیتی بهتر از حکمرانان اردلانی سابق داشت ، سران طایفه رستم بیگی را در قلعه جوانرود نزدیک خویش نگاه می داشت در حکومت حکم رانان قبلی ،بعنوان گروگان از وجود آنها استفاده کرده از نفوذ امر و نهی طایفه رستم بیگی جوانرود در ایل جاف سود می بردند .شاهزاده فرهاد میرزای معتمدالدّوله حاکم کردستان درسال ۱۲۸۶هـ . ق تعدادی تفنگچی و چریک را به سرپرستی علی اکبرخان همراه نیروهای همدان بادو عراده توپ به ریاست مصطفی قلیخان و اعتماد السّلطنه وسرتیپ بیوک خان برای سرکوبی محمد سعید سلطان[۱] روانه اورامان می کند .

وشاهزاده به تمام نیروهای خود ابلاغ می کند که هرکس سهراب کچل را زنده یا مرده برای من بیاورد صدتومان و یک شال کشمیری جایزه به او می دهم .

۱- محمد سعید سلطان حاکم لهون بوده که دارای شش پسر به اسامی : عبدالرحمن ، عثمان بیگ ، رستم بیگ ، فتاح بیگ ، جعفر سلطان ، محمد بیگ ، شهیریه (حمیته) از عبدالرحمن بیگ ، عباس بیگ و کیخسرو بیگ و فریدون بیگ مانده است .

از رستم بیگ هم محمد صالح بیگ سلطان و افراسیاب بیگ و توفیق بیگ و حسین بیگ به جا مانده اند از حمیته محمد امین بیگ و حسن بیگ مانده است . واز عثمان بیگ محمود بیگ مانده است .

صبح غرّهٔ ماه ربیع الثانی از طرف دربند نیروهای محمد سعید سلطان مخفیانه یورش می برند ولی علی خان ظفرالملک آنهارا به وسیله آتش توپخانه و شلیک تفنگ به عقب می راند و چند نفر آنها را از پای در می آورد واز سربازان ظفر خان نیز هلوخان سلطان بنی اردلان و یک نفر نائب و بیست نفر سربازکشته و زخمی می شوند .

آن روز از هنگام سحر تا غروب اردوی طرفین سرگرم جنگ بودند تا بالاخره تاریکی شب طرفین را محکوم به خاموشی می کند و هر یک به اماکن خود مراجعه می‌نمایند. از طرف نیرو های جوانرودی محمد سعید سلطان پل های چوبی را به آب زده و قریب به چهارصد نفر تفنگچی را به لب رود سیروان می فرستد که از اردوی دولتی جلوگیری نمایند ،اردوی دولتی همین که به نزدیکی رود سیروان می‌رسند اورامیها شروع به شلیک می‌نمایند، چون موقعیت و سنگر اورامی‌ها مشرف به رودخانه بود،از عبوراردو ممانعت می‌کنند تشنگی براردوی دولتی فشارمی‌آوردباتلاش وزحمات زیاد چشمه‌ای راکه در نزدیکی رودخانه بوده به تصرف خود در می‌آورند .

سرداران سپاه می بینند که لشکر نمیتواند در روز از رودخانه عبور کنند ناچار شب ۲۱ ربیع الثانی اعتماد السّلطنه از تاریکی شب استفاده کرده و بدون اطلاع به سایرین، نظام خودرا به لب رودخانه می رسانند وشب را درکمینگاه می گذرانند و منتظر روشنایی صبح می‌شوند، صبح که میشود بقیه نیروها از این اقدام نیرومندانه اعتماد السّلطنه متعجب میشوند و آنها هم به غیرت در آمده خودرا از پشت سنگهابه سنگر ها پرتاب کرده و مانند برق خودرا به لب رودخانه

می‌رسانند و در مسیر یک ، سنگر میگیرند اورامی ها در بالای کوهها و پشت سنگرها مانده واز شلیک توپ و تفنگ نیرو های دولتی و جوانرودی قدرت نمی‌کردند سردر بیاورند، به این جهت لب رودخانه از نظر آنها مستور مانده نظامیان همدان که شنا بلد بوده اند با فراغت خاطر دل به آب زده و از آن رود روان رد شدند و مانند کبک از سنگها و سنگرها بالا رفته و شروع به جنگ می کنند و نیز گلوله توپ و تفنگ دولتیان ،مانند تگرگ اجل بر سنگر اورامیها باریدن می‌گیرد، بکر بیگ اورامی باتوپ به هوا رفته و متلاشی میشود و در روز ۲۲ ربیع‌الثانی تفنگچی ها ی هر دو اورمان ،یعنی اورامان تخت و اورامان لهون، روبه طرف جوانرود می‌آیند و یک مرتبه بر اردوی دولتی حمله ور می شوند ؛ اردو هم قسمتی از آب گذشته و در سنگر ها و قلل کوهها جا گرفته‌اند و قسمت دیگر در آن طرف رودخانه مانده مشغول ساختن پل هستند که از آب بگذرند ودر همه جا حملات اورامیها را دفع کرده و آنها را با تلفات زیاد مجبور به عقب نشینی می نمایند .

در روز ۲۳ ربیع الثانی تمام اردو از آب گذشته و به آن طرف رودخانه می‌رسند و تمام سنگرها و کوهها را به تصرف خود در می‌آورند، شب را با آرامش تمام به صبح می رسانند و در روز ۲۴ ربیع الثانی شیپور حرکت را بصدا در آورده و به نوسود می‌روند، در بین راه عبدالرحمن بیگ و عثمان بیگ پسران محمد سعید سلطان راه رابر نیروهای دولتی سد می کنند و پس از یک ساعت زد و خورد آنها ناچار بفرار می‌شوند و قشون دولتی با نهایت قدرت و عظمت به قریهٔ نوسود که پایتخت لهون بوده واردمی‌شوند و پرچم شیر و خورشید را

در بالای پشت بام منزل محمد سعید سلطان به اهتزاز در می‌آورند، علی اکبر خان شرف‌الملک با تفنگچی های جوانرود و جمع نیروهای خود در این جنگ مردی و مردانگی از خود نشان داده و تا ورود به نوسود پیش قدم و موجبات پیشرفت اردوی دولتی را فراهم کرده بود؛ سرانجام اورامیها شکست خورده و یکسال در شهر زور آواره شدند. پس از یکسال ، محمد سعید سلطان ، شرف الملک را واسطه کرده ، شهزاده تقاضای شرف الملک را پذیرفته و محمدسعید سلطان را عفو کرده ، به ایران بازگشت . شاهزاده باطناً به علی‌اکبر خان می‌گوید که محمد سعید سلطان حاکم لهون را با خود به جوانرود ببرد و شَر اورا به کلّی قطع کند .

شرف الملک هم بر حسب دستور شاهزاده رفتار کرده و محمد سعید سلطان را با خود حرکت میدهد، محمد سعید از آنجاکه مردی تیز هوش بوده و از این پیش آمد که بدون تقاضای او بعمل آمده ظنین میشود و آینده خودرا در بین شک و یقین می بیند و به همین خاطر در بین راه همیشه حرکاتی به خرج میداده که شاید به وسیله آن حرکات ، نیت و نهاد شرف الملک را نسبت به خود استنباط نماید، گاهی یک فرسخ جلو رفته و گاهی یک فرسخ عقب می مانده تا بداند که شرف الملک جویای او میشود یا نه .

علی اکبر خان هم از آنجاکه مرد آزموده و دل داری بوده از حرکات او خودرا نباخته وبه هیچ وجه ازآن تقدّم و تأخرهای او سؤال نمی‌کند و خود را به نادانی می زند تا بالاخره به جوانرود میرسند و در آنجا با نهایت لطف و مهربانی از او پذیرائی می کنند و برای بدام‌انداختن

عبدالرحمن بیگ پسر او که در نوسود جانشین پدر شده بود به محمد سعید سلطان می گوید که بنویسید عبدالرحمن بیگ به اینجابیاید، اونزد من باشد و شماهم با حکم و خلعت به حکومت اورامان لهون به نوسود بروید ،محمد سعید پس از امتحانات و آزمایشهای بین راه آسوده خاطر شده و مطلب را ساده تلقی می‌کند و نامه ای به پسرش می نویسد که ظرف دو روز باکسان خود به جوانرود بیایند.

ملا احمد نودشه‌ای هم برای دیدن علی اکبر خان شرف الملک در معیت آنها به جوانرود می‌آید. پس از آمدن آنها، شرف‌الملک صیفور بیگ که مرد کار و محرم اسرار او بود به پیش خود فرا می‌خواند و محرمانه به او می گوید که جمعی از نوکرهای خودرا آماده کند و هنگامی که محمد سعید سلطان و کسانش به نزد من می‌آیند نوکرها رابه دو دسته تقسیم کنید که بین خودشان باهم نزاع کنند. هردو دسته بعنوان شکایت وارد اتاق من شوند ومن به عزم تنبیه آنها از اتاق بیرون می روم، آنهاهم محمد سعید سلطان و کسانش را دستگیر نموده و زنجیر نمایند.

صیفور بیگ برحسب دستور رفتار می کند و نقشه را انجام می‌دهد پس آنها را بدون درنگ یکایک در میدان جلو عمارت حکومتی تیرباران می نماید.

علی اکبر خان فوراً مراتب را به شاهزاده گزارش می دهد. شاهزاده هم در ازاء این خدمت شرف‌الملک را به رتبهٔ سرتیپی مفتخر و حمایل و نشان به او عطا می کند.

پس از دفع محمد سعید سلطان ،اورامان به کلی آسوده و آرام

میشود. وبعد از سرکوبی و قتل محمد سعید سلطان اورامی در ۱۲۸۶ق نظریه طوایف در باره علی اکبر خان تغییر کرد. و به همین سبب شبی حبیب‌اله بیگ باباجانی و رستم بیگ ولدبیگی ،بر قلعه او شبیخون زدند وپس از ضربه ای هولناک بر موقعیت سیاسی و اجتماعی علی اکبر خان شرف الملک ، به شهرزورمتواری شدند، این در صورتی‌بود که علی‌اکبرخان شرف الملک در اوج اقتدار حکمرانی می‌کرد . وبه قطع درگیریها و مبارزات طوایف جاف جوانرود مطمئن شده‌بود وکمر به نابودی سران طوایف مزبور نیز بسته بود، اوضاع داخلی منطقه و ادامه مبارزه آنها او را آگاه ساخت ،معتمدوالدوله و شرف‌الملک در سال ۱۲۹۱ به دستیاری سنجابی‌ها،رستم‌بیگ ولدبیگی را از میان برداشتند، امین بیگ وکیل جوانرود نیز در محل حکومتی مختار و نظر به روابط و قرابت با شرف الملک از محل حکومتی معذور بوده و مشاورسیاسی حکمران محسوب می‌شد. حبیب‌اله بیگ به ناچار برای ابراز قدرت و اشغال منطقه، پذیرای طوایف جاف مرادی گردید، علی خان ظفرالملک پس ازعلی اکبر خان شرف‌الملک و بعداز مرگ امام قلی میرزای عمادالدوله، که سلطان مراد میرزا به حکومت کرمانشاه منصوب گردید و در سال ۱۲۹۳ ق به جای پدر حکومت جوانرود و ایل جاف را به دست گرفت ، با ورود علی‌خان دوباره شورش و خود سری طوایف آغاز گردید واز پرداخت مالیات و اطاعت از او سرپیچی کردند، بطوری‌که پس از ورود سلطان مرادمیرزا (حسّام السّلطنه) به کردستان ،به فاصله چند روز حکم اکید رسید که علی‌اکبرخان شرف‌الملک را به

جوانرود بفرستند ؛ خواهی نخواهی اورا حرکت دادند و به جوانرود فرستادند و دو سال اجازهٔ مراجعت به کردستان را نیافت ،سپس اورا به کرمانشاه احضار کردند و تا ایام حکومت میرزا محمد خان اقبال الملک در آنجا ماند.

دربهار یکهزارو دویست و هشتاو نه ۱۲۸۹ هـ. ق به سعایت ملک نیازخان حاکم ذهاب ، حبیب بیگ باباجانی و رستم بیگ و عزیزبیگ ولدبیگی ، بابیگزاده‌ها و سران عشایر جوانرود ، جمعی از کلهر و گوران و غواره (گهواره) کرمانشاهان را با خود همدست کرده و پنجهزار ۵۰۰۰ سوار و تفنگچی جمع آوری نموده و به قلعه جوانرود شبیخون زد .

نزدیک طلوع خورشید بود که هنوز شرف الملک واحدی بیدار نشده بود که به درب قلعهٔ حکومتی رسید ه واز روی تدبیرقاپوچی را بیدار کرده وگفتند در را بازکن که رستم بیگ ایل بیگی آمده ، آنها هم از آنان بی خبر بودند و درب راگشودند .

قشون اشرار داخل قلعه شده و به گرفتن و بستن نیروهای شرف الملک مشغول و سایر تفنگچیها در خارج قلعه و تپه‌هایی که بر قلعه مشرف بوده بنای تیراندازی می گذارند. حدود هزار تیر به پردهٔ تختخواب شرف الملک میخورد. شرف الملک بیدار می شود و سراسیمه وحیران ، از تخت پائین می آید و باکمرباز و چشم خواب‌آلود، یکه و تنها در بالای بام به دفاع اقدام می‌کند .

تنهایک نفر به اسم مسعود خودرا به شرف الملک میرساند . شرف‌الملک جز یک تفنگ دولول و یک قمه وقداره که هرشب با

خود داشته ، سلاح دیگری نداشته است در آن گیرودار دختر ده ساله شرف الملک که کلاهی بر سر داشته و قدری لیره و اشرفی روی آن نصب بوده از میان حیاط رد میشده که یکنفر از اشرار کلاه را از سر دختر بر میدارد و دختر فریاد می‌کشد شرف‌الملک که صدای دخترش را می شنود به‌لب‌بام می‌آید و از حالت طبیعی بیرون رفته و فوری یک تیر بسوی او شلیک میکند و اورا به هلاکت می‌رساند و کلاه از دستش می افتد که فرد دیگری برای بردن کلاه می آید.

شرف الملک تیر دیگری بسوی او حواله می کند و نیز او را می‌کشد و در مجموع هشت نفر را بدیار مرگ می‌فرستد، محمدرضا خان برادر شرف الملک که در تیر اندازی مهارت کامل داشت به غرب قلعه میرود و شروع به تیراندازی می کند و پنج نفر را به قتل می‌رساند.

در این هنگام تیری به پای محمد رضا میخورد ، اورا مجروح می سازد و از طرف دیگر مسعود هم مجروح میشود و تا نزدیکی های ظهر درگیری ادامه می‌یابد .

بعد از اینکه جماعت اشرارازکشته شدن شرف الملک ناامید شدند و دانستند که اگر خبر به اطراف برسد نیروی کمکی خواهد رسید، لذا به غارت قلعه و اصطبل افتادندوهرچه به دستشان افتاد بردند وچیزی در قلعه باقی نگذاشتند .

شرف الملک از بام قلعه پائین می آید و نان و چای می‌خورد و صیفوربیگ نایب و امین بیگ وکیل و سایر نوکرها به اطراف قلعه آمدند و فوراً به پاوه و روانسر نوشتند و قاصدهایی به آن دیار روانه

کردند.

لطف اله بیگ فراشباشی از شادی آباد روانسر با هزار نفر تفنگچی و سوار بعد از دوساعت از شب به قلعه رسیدند و شرف الملک آسوده شد و محمد رضا خان را برای مداوا به منزل ملامحمدقاضی بردند، نیروهای پاوه‌ای هم که حدود هزار تفنگچی بودند رسیدند شرف‌الملک نامه‌ای به شاهزاده معتمدالدوله نوشت و طلب اجازه و درخواست کمک کرد که به تلافی برود و شر اشرار را کوتاه کند.

معتمدالدوله هم نامه ای نوشت که علی اکبر خان هر چه میخواهد در اختیارش قرار دهید. بعد شرف الملک به آنها حمله برد و قشون اشرار تاب مقاومت نداشتند و به عراق و ذهاب فرار کردند.

شرف الملک چون داغ برادر بر جگر داشت در غارت آنها کوتاهی نکرد و چیزی برای آنها باقی نگذاشت، حبیب‌اله بیگ و رستم بیگ به ناچار با اتباع و عشایر خود به شهرزور فرار و کوچ کردند. در سال ۱۳۰۳ هـ‌ق حبیب‌اله بیگ باباجانی به حکمرانی جاف جوانرود منصوب گردید. انتخاب حبیب الله خان به حکومت جوانرود برای حکمرانان اردلان به ویژه شرف‌الملک، بسیارگران تمام شد و محدوده حکومت فرمانروایان اردلان به روانسر و شادی‌آباد وباشوکی منحصر گردید.

جز در یکی دو مورد در ایام سردار رشید که به اقتضای وقت و پشتیبانی های خارجی توانست در امور طوایف جاف دخالت نماید. حبیب‌الله خان مردی با سیاست و کاردان محسوب می‌شد و او یکی از مهمترین و بزرگترین مرد تاریخ در اتحاد جافها محسوب می‌شود. از

روستای مراد آباد و صفی آباد گرفته تا نورياب و نجّار، از باینگان گرفته تا نهراب و خانه شور و کلاش ، از نوار مرزی عراق ازکوه بمو تا حدود کوه شاوه و پشت روانسر، تحت تصرف او اداره می‌شد و اغلب در پاوه به امور حکومتی می‌پرداخت و زمستانها هم به خانه شور به میان ایل می‌رفت، حبیب‌الله خان باباجانی در اواخر عمر به مرض سکته دچار شد و در زمان حیات خود، مصطفی خان پسرش را جانشین خود کرد، بعدازمرگ او شانزده پسر و چهار دختر از او به جاماند. درسال ۱۳۰۹ هـ. ق حسنعلی خان امیر نظام گروسی محض رفع مأیوسی از ظفر الملک که اورا از نیابت حکومت و ریاست عدلیه معاف کرده بود، حکومت جوانرود را مجدداً به علی خان ظفرالملک واگذار نمود .

سپس امیرنظام در سال ۱۳۱۴ هـ.ق حکومت جوانرود را با اورامان لهون به سلیمان خان شرف الملک داد.

علی‌اکبرخان شرف‌الملک در پنج شوال ۱۳۱۱ ق درگذشت، بعداز حبیب اللّه خان مصطفی خان حکومت جوانرود را در دست گرفت . اوشخصیتی مقتدر، شجاع و نیرومند بودکه با وجود حکومت اردلانی‌ها، بر منصب پدر ومسند حکومت جوانرود تکیه زد . سخاوت‌های اوبه هنگام سفر به سنندج و شهرزور، هنوز زبان زد طوایف جاف است .

از جمله وقایع ایّام حکم رانی او پناهندگی صدها خانوار بالغ بر هزار نفر عشایر هماوند «همه ون » از محال چمچمال سلیمانیه به ایل جاف جوانرود بود .

دولت عثمانی از دربار تهران تقاضای تحویل پناهندگان راکرد. دولت مرکزی به مصطفی خان برای استردادآنها اخطار کرد.

مصطفی خان در جواب اعلام داشت اینها ایرانیانی هستند که با پدران خود به ایران پناهنده شده و مهمان این ملتند، چنانچه دولت مرکزی امان آنها را قطع کند، من بعنوان مرز بان دولت ایران ،این لطمه را بر تاریخ این سرزمین وارد نخواهم ساخت و تمام آفت و عواقب امر رابه عهده میگیرم و آنها را در سایه پرچم این کشور پناه خواهمداد.

این شهامت و وطن خواهی مقبول رجال مملکت آمده به دریافت لقب مسعود السّلطنه و فرمان حکمرانی، رسماً نائل گردید.

پس از حبیب اللّه خان، ایشان دومین فردی است که به دریافت فرمان و لقب در بین طوایف جاف رسماً نایل میگردد، وی در سال ۱۳۳۷ قمری کشته شد با مرگ مصطفی خان ،نه تنها سایر طوایف جاف جوانرود، بلکه قلمرو طایفه قبادی و باباجانی نیز یکپارچگی خود را از دست داد و حکمرانان اردلان بویژه سردار رشید ازاین امر نهایت استفاده را کرد.

پس از مرگ مصطفی خان مسعود السّلطنه ،با صلاحدید و مشورت عبدالکریم بیگ وکیل جوانرود که بزرگ بیگ زادگان جوانرود بود. مناطق مورد نفوذ مصطفی خان را بین کسان و نزدیکان او تقسیم کردند.

ازگردنه پلنگانه تا باینگان و محل طایفهٔ امامی در قشلاق و منصور آقایی را به علی بیگ و پنج برادر تنی اودادند.

محمد تقی بیگ و سه برادرش به صفی آباد و بازان فرستاده ومحال آنجا به ایشان تعلق گرفت . محمد صالح بیگ فرزند ارشد مصطفی خان به پاس اینکه ارشد اولاد او بود و دو برادرش با علی ویس پدر حاجی عبدالرحمن معروف در برخورد با محمد بیگ (امیر اسعد) عمویش کشته شده بودند ، حکومت طایفه قبادی را مستقل بأنضمام املاک زلان و فولادی به او واگذارگردید. حکومت باباجانی و منطقه‌ای که از بنی گز تا خانه شور حدود آخرش ، محل طایفهٔ تایجوزی « تاوه گوزی » وکلاش را به محمد بیگ « امیر اسعد» و هفت برادر ش دادند .

دراین بین محمد تقی بیگ که در سیاست ایلی و ارتباط منطقه‌ای آگاه بود باکیاست و مرد مداری بر اوضاع مسلط شده محمد صالح بیگ و امیر اسعد را عزل و مناطق آنها را به حیطهٔ سلطه خود منضمم کرده و با علی اکبر خان سنجابی به سبب اشتراک در مخالفت با کلهرها هم پیمان شده و در حمایت آلمانها قرارگرفت. مصطفی خان در سال ۱۳۲۷ ق در مقابله با داودخان کلهر کشته شده و عبدالکریم بیگ در سال ۱۳۱۹ ق بعد از اینکه پدرش محمدبیگ اول درگذشت، به وکالت جوانرود رسید و این در زمانی بود که حبیب الله خان درگذشته و منطقه جاف جوانرود در تصدی اردلانها بود و عبدالکریم بیگ از رقبای آنها در منطقه جاف جوانرود بشمار می‌رفت . عبدالکریم‌بیگ درصدد برآمد تا اورامانیها را با جوانرودیها متحد سازد و از آنها زن گرفت و این تصمیم موجب استحکام او گردید.

در ۱۳۲۹ محمد مردوخ و فراشباشی ، داود خان عضدالسّلطان برای

متحد شدن نیروهای جوانرود و اورامان رو به روانسر حرکت‌کردند دو روز در قلعهٔ حاجی کریم به سر بردند و روز سوم از داودخان چند سواری گرفته و رو به کاروانسرای ماهیدشت حرکت می کنند و در آنجا یک شب را به بررسی وقایع روزگذشته می‌گذرانند و فردای آنروز ناهار را در منزل شیرخان سنجابی (صمصام‌الملک) می‌خورند و برای شام به روانسر میرسند .

حسین خان سردارکل و عباس خان سردار رشید چند روز قبل به روانسر رسیده بودند .

حسین خان پس از مراجعت از جنگ به فاصلهٔ چند روز خون قی کرده و فوت می نماید .

کسان حسین خان گفته بودند که عباس خان اورا مسموم ساخته بود به انتقام اینکه حمیده خانم دختر شرف الملک اصلاً نامزد عباس خان بوده و حسین خان به قوهٔ استیلا اورا به نکاح خود در آورده بود .

عباس خان سردار رشید مدت شش روز آنها را در گرمه خانی معطل می کند و نگذاشت حرکت کنند، پس از گذشت شش روز آیت‌الله مردوخ و فراشباشی و همراهان به سوی گردنهٔ خراجیان «نالّه شکیّنه » حرکت می‌کنند ، وقتی به گردنه میرسند مجید پسر حاج محمد کریم ،آدم وکیل الملک که جلوتراز همه بود یک مرتبه ناپدید میشود و ده نفر تفنگچی ازکمین گاه بیرون می آیند و اسب و تفنگ را از او می گیرند و بقیهٔ افراد حمله میبرند ، بعد از مدتی زد و خورد تفنگ چیها پراکنده میشوند و فریاد می زنند که به شما کاری نداریم آقای شیخ وهاب مارامأمورکرده‌تالیره واسلحه واسبهای شمارا

بگیریم و برای اوببریم، تفنگچی ها شکست می خورند و عقب نشینی می کنند .

طولی نمی کشد که خبر میرسد در شب نوزده صفر ۱۳۳۰ یار محمد خان کرمانشاهی با دویست و پنجاه نفر مجاهد به شهر کرمانشاه حمله برده و سالار الدوله و سردار رشید و داودخان هرسه فرار می‌کنند، سلیمان خان شرف الملک با جواد خان برادرزاده‌اش که هر دوی آنها در شهر کرمانشاه منزل داشتند حاجی‌نعلبند با چند نفرمجاهد به سراغ منزل آقامحمود برادر آقامهدی می‌روند و شرف الملک و جوادخان را به قتل می‌رساند .

دراین هنگام احمد بیگ و محمدرشیدبیگ فرزندان خودرا به همراه آقا بزرگ داریان با دویست تفنگچی به یاری اردوی یار محمّدخان فرستاد، در شهر کرمانشاه با اردوی یارمحمد خان بر طرفداران فرمانفرما و سواران سنجابی درگیر شدند .و فاتحانه پیش رفتند . چون خبر مرگ یار محمد خان در اردوی جوانرود و اورامان پیچید از صحنهٔ درگیری باز نگشتند و چند نفر از بیگ زادگان در اوج جنگ کشته شدند .

اردویی که‌به محدودهٔ کنسولخانه رسیده بودند به کنسولخانه پناهنده و خلع سلاح شدند . بعداز چند روز خبر قتل شرف الملک به سردار رشید میرسد . سردار رشید با تمام قوا ی روانسر و جوانرود و کمانگر به‌کرمانشاه حمله میبرد و یار محمد خان را شکست میدهد و شهررا به تصرف خود در می‌آورد، اعظم‌الدوله و فخیم‌السّلطنه پسرش هردو فرار می کنند ، سردار رشید شخصاً با عده ای دنبال آنها

میروند وآنها را دستگیر میکند و به شهر می آورد و هـردوی آنـها را اعدام کرده و خانه های آنان را غارت می کند . سردار رشید اردوئی مرکب از سنجابی و شیخ اسمعیلی و روانسری و جوانرودی تشکیل میدهد و رو به همدان اعزام می نماید .

در روز هفتم جمادالثانی ۱۳۳۰ مـردوخ بـاچندنفر وارد روانسـر میشوند و شب به اتفاق سردار رشید نامه‌ای برای رؤسای جوانرود و قبادی و ولد بیگی و ایناخی و باباجانی می نویسد که دو روزه همگی در روانسر حاضر شوند و عهد نامه ای را امضاء کنند که با طایفه خود به یاری شاهزاده بروند .

شب ۲۸ رمضان ساعت ۵ صبح سواری از طرف سردار رشید میرود و نامه ای برای مردوخ میبرد که در آن نوشته شده بود، منَ از طرف شاهزاده با جمعیت روانسر و جوانرود و کمانگر آمده و وارد تپلدر(قشلاق تخت)شده‌ایم . در اینجا شنیده ام که شما با قوای اورامان قصد حمله به شهررا دارید لازم است با یکدیگر ملاقات کرده که طرفین از روی یک نقشه به شهر حمله کنیم ، سالارالدوله هم وارد میشود . هردوی آنها با هم ملاقات می کنند که در ۲۹ رمضان شب عید فطر حمله کنند .

در صبح ۲۹ رمضان که دو ساعت مانده بود به اذان صبح ، صدای بزرگی شبیه صدای توپ که در حدود ۱۰۰ قدمی دیگران بود شنیده شد ، آنها نیز تصور کردند که سردار رشید با نیرو های خود فرمان جنگ داده است و جنگ شروع شده و سردار رشید هم تصور کرد که آنها به شهر حمله کرده‌اند، مردوخ فردی را به سوی سردار رشید فرستادِ تا خبر آورد، اما سردار رشید به محض شنیدن صدای مذکور با عده ای که همراه داشت رو به روانسر برگشت و از شهر هم خبر به فرمانفرما رسید از شنیدن صدای مذکور تصور کرد که اردوی سالار الدوله به کنار شهر رسید است .

چون از اهل شهر هم واهمه پیداکرده بود به کرمانشاه حرکت می کند و بقیهٔ نیروها هم بعداز خواندِن نماز عید، به اورامان مراجعه کردند بعداً معلوم شد که صدای مذکور، صدای رعد آسمان بوده است .

در عصر همان روز شاهزاده سالارالدّوله نامه‌ای برای مردوخ

نوشت که من با یار محمد خان و قوای کرمانشاه رو به کردستان حرکت می‌کنیم و شما هم با هر عده ای که در اختیار دارید بدون هیچ عذر و بهانه‌ای رو به شهر حرکت کن ، مردوخ با نیروهای خود در اوّل شوال ۱۳۳۰ رو به شهر حرکت کرد و مقارن با ظهر به چمن شرف‌الملک رسید ویک ساعت بعد هم شاهزاده سالارالدوله وارد آنجا شده و یک نفر را به شهر خسرو آباد فرستاد تا شهر را برای آنها تخلیه نمایند و آنها وارد شهر شوند .

در همان سال (۱۳۳۰) یار محمد خان و تفنگچی های جوانرود و ولد بیگی و اورامی با سرپرستی عبدالکریم بیگ وکیل بارمز (سرپرستی) به کرمانشاه حمله بردند.

درحالیکه شهر را به تصرف در آورده بودند یار محمد خان برای به‌تصرف درآوردن قلعهٔ حکومتی ، دستور شکاف دیوارقلعه را در محل چهار سو داده بود که فرمانفرما را زنده دستگیرکند، از بالای بازار مورد اصابت گلوله قرارگرفت و کشته شد .

عبدالکریم بیگ وکیل که خبر مرگ یار محمد خان را شنید جنگ را متوقف نکرد و در مقابل بختیاریها و نیروی دولتی نبردرا ادامه دادتا خود و برادرش مصطفی بیگ وپسرعمویش عنایت‌اللّه بیگ و تعدادزیادی ازتفنگچی های جوانرود کشته شد ند .

جسد آنها پس از اتمام درگیریها، توسط زردوئی های ساکن کرمانشاه به جوانرود انتقال یافت . این خبر به کردستان که رسید اورامیها شبانه فرار می کنند . بعد از مرگ عبدالکریم بیگ پسرش که سن کمی داشت، بزرگان و ریش سفیدان او را به جای پدر به وکالت

جوانرود برگزیدند و عبدالغفور بیگ عمویش و فیض الله بیگ پسرعموی محمدبیگ وکیل، به مشاورت و مواظبت از او پرداختند سردار رشید بعد از مدتی ،ریاست عبدالرحمن بیگ را به ضرر ریاست خود می‌دید، عبدالغفور بیگ را علیه برادرزاده‌اش تحریک کرده و علی‌اکبرخان سردار مقتدرسنجابی را به حمایت او فراخواند. سردار مقتدر هم نیز برای سرکوبی طوایف جاف، در پی فرصت بود وقت را غنیمت شمرده و در پی پشتیبانی از عبدالغفور بیگ برآمد فتاح بیگ (سرداراکرم) ایل بیگی که مادرش دختر احمد سلطان اورامی بود و فیض الله بیگ و عبدالرحمن بیگ و تمام سران اورامان که همگی از طایفه مادری بودند، در مقابل تحریکات سردار رشید ایستادند . بالاخره سوارهای سنجابی، قلعه جوانرود را اشغال کردند و عبدالرحمن بیگ به اورامان فرارکرد و عبدالغفور بیگ را به وکالت جوانرود منصوب کردند . در اواسط جمادی الاول بود که روسها به نواحی کرمانشاه آمدند.

حاج عارف بیگ با یک عده سوار به کرمانشاه میرود و با روسها می جنگد و پشت سراو هم سردار رشید با نیروهای خود که بالغ بر پنجهزار نفر بود، به حسن آباد میرود و در روزهای صفر نیروهای روسی هم به آنجا میرسند که جنگ شروع ، و سردار رشید مجبور به عقب نشینی میشود و روسها تا نزدیکی پاوه پیش می آیند .

روسهاتا مدتی در این منطقه می مانند و بعداً خود منطقه را تخلیه می‌کنند و به تهران بر می گردند در روز ۸ رمضان ۱۳۳۷ سردار رشید با تمام قوای خود به عزم تنبیه اشرار گلباغی وارد گریزه میشود .

هر چند رفتن سردار رشید بر حسب تقاضای شریف الدوله بود امّا مقصود اصلی سردار، انتقام سال ۱۳۳۶ بود که گلباغیها با او بد حرکت کردند و در این جنگ ازگلباغیهاشکستی خورد ند که تا آنروز ندیده بودند چون اغلب رؤسای آنها کشته شدند و جمعی هم به اورامان پناهنده شدند و جمعی هم به غارت و یغمای شهر پرداختند، در اوایل ربیع الثانی خبر رسید که رضاخان به مقام وزارت جنگ و فرماندهی کل قوای ایران نایل گردیده است . بعد از اینکه سردار رشید دستگیر می‌شود و به تهران می‌فرستند شریف الدوله ، سیدالدوله را به تصدی امور جوانرود مأمور می‌کند که این انتخاب در سال ۱۲۹۸ ش می‌باشد. او ابتدا به قریه دولت آباد روانسر رفت و قرارشد که سه فرزند سلیمان خان شرف‌الملک به اسامی «مظفر ، سلطان‌علی ، علی‌اشرف» از خواهرشان حمیده خانم که از نامادری او بودند تحویل بگیرد و کلیه املاک بازمانده از پدرش سلیمان خان شرف‌المک را تصاحب کند . و این کار را هم کرد و دومین اقدام او کوتاه کردن دست حمیده خانم از دوازده قریه شادی آباد بود که کارگزار حاضر بود آن دوازده قریه را به مبلغ ده هزار تومان به سردار رشید بفروشد ولی سردار از هیبت خانم ، جرأت خرید آن را نمی‌کرد.

چند روز بعد خبر رسیدکه سّید ضیاء الدین رئیس الوزراء، سردار رشید را که در تهران بود مرخص نموده[1] و میرزا محمد خان عضو

۱-سردار رشید را به بهانه ای به کرمانشاه می خوانند و اورادستگیر می کنند و بعد به تهران انتقال می دهند تا اینکه ضیاء الدین رئیس الوزراء اورا آزاد می کند.

وزارت داخله را به همراه او به روانسر می فرستد و به محض رسیدن به روانسر شروع می کند به کاغذ پرانی وارسال هدایا برای رؤسای عشایر و بدگوئی نسبت به رضا خان وزیر جنگ ،در قلیل مدتی تمام رؤسای سرحدی سنجابی و جوانرود و غیره را با خود همدست می‌کند و پستهای نظامی راکه در روانسر و اطراف بودند، همه را خلع سلاح می‌کند، سردار رشید برای انتقام از سیدالدوله به قریه دولت‌آباد حمله می‌برد و سیدالدوله هم با فرزندان خود رو به ذهاب فرارکرده و سردار هم در تعقیب آنها رفته ، امّا ناکام بازمی‌گردد و هر چه کتاب خطی درکتابخانه او بوده همه را به غارت بردند و چیزی برای او باقی نگذاشتند. بعد از چند روز خبر می دهند که سردار رشید عازم کردستان میشود و منور خانم دختر اعظم خان را به همسری غلام حسین خان اخوی زاده اش در می آورد .

بیش از هزار سوار را به عنوان برازاوا به شهر می فرستد و اورا حرکت می دهند.

اورامی ها هم به شهر میروند که تا طلعت خانم را که دختر شیخ عارف بوده حرکت بدهند .

یک روز بعد از حرکت دختر شیخ عارف ، سردار رشید با سه هزار سوار جوانرودی ، روانسری ، سنجابی به شهر می‌روند سوارهاطبق دستور سردار رشید در اطراف شهرها پناه می‌گیرند و شروع به تیراندازی به سوی در و دیوارها می‌کنند. اهالی شهررا متوحش می‌سازند .

این حرکت در میان عشایر بی اندازه مقبوح و مذموم است که

کسان دامادذرمحل عروس، اظهار وجود و خود نمایی بنمایند وهر وقت این رویه ازکسان داماد مشهود شود،کسان عروس هم به مقام معارضه بر آمده و قتلهاو زد و خوردها در بین طرفین به وجود آمده و شادی مبدل به زاری و سوگواری شده است .

سردار پس از این حرکت لغو، در چمن شرف الملک پیاده میشود و چادر می زند، سوارهایش هم در باغ های اطراف منزل می‌کنند حکومت و سرهنگ و اعیان شهرکه به دیدن او می‌روند سردار نسبت به آنها بی‌اعتنایی به خرج می‌دهد، رضا خان وزیر جنگ هم که در نتیجه خلع سلاح پست های نظامی ،و پاره‌ای اقدامات دیگر که از سردار رشید سر میزند با خبر می‌شود، علی اکبر خان سردار مقتدر سنجابی را از حبس آزاد می کند و اورا مأمور می کند که سردار رشید را کشته یا زنده دستگیر کند .

این خبر در همان مجلس در چمن شرف الملک محرمانه به سردار رشید میرسد.فوراً سردار رشید دست وپای خود راگم کرده . و بدون معطلی عروس راحرکت میدهد وبه رروانسر مراجعت می‌کند .

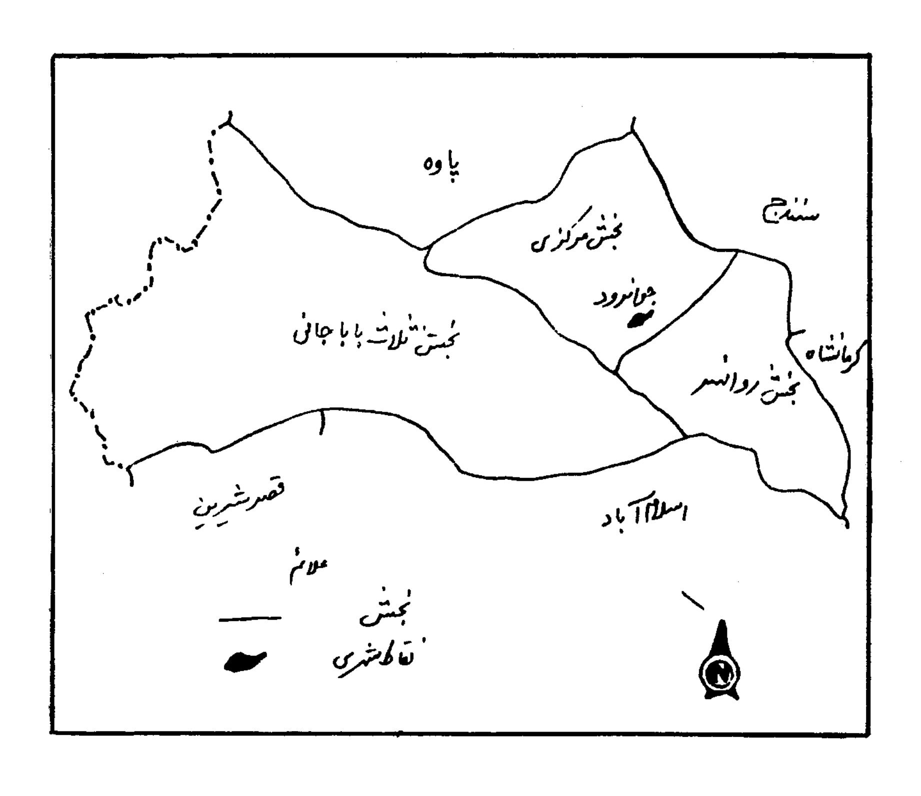
شهاب الدوله هم شرح هرزگی او را به وزارت جنگ اطلاع می‌دهد. وزیر جنگ امرمؤکد را به امیر لشکر (احمد آقاخان) که در کرمانشاه بوده می‌دهد که به هرزگی‌های مشارالیه خاتمه بدهد .

علی اکبر خان سردار مقتدر هم که به میان سنجابی مراجعت میکند می‌بیند که اوضاع سنجابی به کلی تغییر و عموماً تابع دستور سردار رشید شده اند و جای امیدی برای وی باقی نمانده است ناچار می‌خواهد از راه دوستی داخل شده‌که شاید با این وسیله راه درستی

پیداکند و بتواند اوامر وزارت جنگ راکه آرزوی دیرنیه او بوده انجام بدهد. او مُرَتب میان سردار رشید را با جعفرسلطان تیره می‌کند و اورا وادار می کند که اردوئی مرکب ازشش هزار سوار پیاده علیه جعفر سلطان حرکت دهد .

سردار مقتدر هم با جمعیت سنجابی جزء این اردو شد که در نتیجه این تدبیر، دوباره اقتدارات خود را بر ایل سنجابی تجدید کرد، و نیز جعفر سلطان هم با چهار هزار نفر تفنگچی به استقبال این اردو رفت ، درحوالی سریاس و شمشیر به هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت و اردوی سردار رشید با تلفات زیادی شکست خورد، ولی نزدیک شدن سردار مقتدر به سردار رشید در نظر وزارت جنگ بر عکس اثر بخشید و مورد سوء ظن واقع شد که بالاخره امیر لشکر بر حسب دستور وزارت جنگ، اورا به کرمانشاه خواسته و دستگیر می‌کند .

درپایان واقعه، عبدالرحمن بیک وکیل جوانرود و افراد او در اردوی سردار رشید به جرم همکاری با لشکر لهون و عامل اصلی پیروزی جعفر سلطان، در شورای فرماندهی اردو مرکب از سردار رشید و سردارمقتدر و.... محکوم به مرگ و ترور گردید،که به توصیه وپیش خبر رشیدالسّلطنه از نقشهٔ مزبور، رهائی یافت و به همین جهت روستاهای جوانرود به دستور سردار مقتدر، توسط سوارهای سنجابی غارت شده و طعمهٔ حریق گردیدند.



رضاخان میر پنج چون از مأموریت سردار مقتدرنتیجه‌ای نگرفت، خود او نیز محفلی دیگر برایش فراهم ساخت ،به ناچار قوای دولتی را با اختیارات تام قشون لازم، به فرماندهی امیر احمدی به منطقه اعزام نمود .

احمد آقاخان امیر لشکر غرب که عزم سرکوبی عباس خان سردار رشید را کرد، وسیله عباس خان قبادیان کلهر باروْسای طوایف جوانرود و ولدبیگی تماس گرفت : بهرام بیگ ولد بیگی وسیله این ارتباط گردید و در سفر ی به جوانرود و سپس به اورامان، آنها را به همدستی کلهر واردوی دولتی و سرکوبی سردار رشید و سردار مقتدر سنجابی بر انگیخت .

روانسر توسط تفنگچی های ولد بیگی و قوای دولتی در سال ۱۳۰۲ش اشغال گردید، قبل ازاین حمله، مردوخ را به میان سران می‌فرستد، اوّل پیش رئیس قریه رزاو و سپس به قلعه گاه پیش محمّد صالح سلطان و عبداللّه بیگ سرهنگ میروند و از آنها التزام می‌گیرند که به هیچ وجه به کمک سردار رشید نروند ودراین جنگ دولت را یاری کنند ، بعد به دزلی رفته واز محمود خان دزلی هم التزام می‌گیرد که به هیچ وجه کمک و مساعدت به سردار نکند، و برای انجام اوامر دولت حاضر باشد ،از آن جا هم به خدمت شیخ حسام الدین رفته و ایشان را درگل عنبر ملاقات می کند و به همین ترتیب آنها را حاضر میسازد و از آنجا به نوسود پایتخت لهون می روند و جعفرسلطان نیز به قیدقسم حاضر میشود که با تمام قوای خود علیه سردار رشید حرکت کند . از آنجا هم عنایت اللّه بیگ افتخار السّلطان را بعنوان نماینده به میان رؤسای جوانرود و قبادی و باباجانی و ولدبیگی و ایناخی وگوران می فرستدو همه آنها را متحد میسازد و عموماً ملتزم میشوند که با قوای خود به جنگ سردار رشید بروند، پس از این قضایا و حصول اطمینان از اتحاد عشایر و محاصره شدن معنوی سردار

رشید، در میان سرما و برف به کردستان بر میگردد .

در روز ۱۸ شوال ۱۳۴۱ قمری برابر اردیبهشت ماه ۱۳۰۲ شمسی که مصادف با دومین ماه بهار بود با دستور امارت لشکر غرب به کردستان و به ریاست سرهنگ احمد خان منصوربه‌جانب روانسر حرکت می کنند و عباس خان امیر مخصوص هم با قوای کلهر، و بهرام بیگ سردار اکرم با قوای ولد بیگی، و وکیل جوانرود و سایر رؤسای عشایر سرحدی با جمعیت خود حرکت می کنند، خود امیر لشکر هم با نیروهای کرمانشاه به سوی روانسر به حرکت درمی‌آید و به محض رسیدن سرداراکرم وقوای جوانرود به روانسر، مختصر زد وخوردی درگیر میشود .

سردار رشید روانسررا تخلیه می کند و باکلفت و عائله به چالاوۀ شاهوواز آنجا هم به رزاو پناهنده میشود .

جعفر سلطان به انتظار رزاویها دیرتربه اردو میرسد و به این جهت مورد توجه امیر لشکر واقع نمی‌شود،امیر لشکر سرهنگ گیگوخان را در روانسر می گذارد و علی بیگ و سایر پسران حاج آقا را دستگیر می‌نماید ولی مردوخ نامه ای به امیر می نویسد تاآنها را آزاد کند .

سردار رشید مدتی در رزاو می ماند و بعد به خیال استمداد به مریوان و از آنجا هم به پیران نزد ملک محمود میرود و هیچکس به او کمک نمی‌کند، چون التزام داده بودند که با او همراهی نکنند . در روز ۱۱ صفر ۱۳۴۲ ق نامه ای برای مردوخ می نویسد و اظهار ندامت و پشیمانی از گذشته می کند و در ضمن می‌پرسد آیا صلاح هست خودم را به دولت تسلیم کنم یا نه، و او هم در جوابش می نویسد که

اطاعهٔ امر دولت محتاج به استشاره و استخاره نیست، هرکه گریزد زخراجات شاه، بارکش غول بیابان شود، چند روز بعد سردار رشید به همدان می‌رود و توسط سرهنگ گیگوخان به خدمت امیر لشکر به تهران فرستاده می‌شود، در روز انقلاب تهران، سردار رشید با لباس عوضی از تهران فرار می کند و بعد از دو روز به روانسر میرسد و دوباره شروع به تعقیب خیالات خود می نماید واز رؤسای عشایر جز محمد رشید بیگ پسر جعفر سلطان ،کسی دیگر به او نمی پیوندد.

در ۱۹ رمضان ۱۳۴۲ ق از طرف دولت نامه ای برای آیت اللّه مردوخ می‌رسد که دوباره به میان قبایل برود و آنها را علیه سردار رشید متحد کند و نیز آیت اللّه مردوخ نماینده ای از طرف خود به میان قبایل اورامان و جوانرود می فرستد و از آنها التزام میگیرد. که علیه سردار رشید وارد جنگ شوند و دولت را یاری نمایند .

آیت‌اللّه مردوخ در تاریخ ۲۴ رمضان نامه ای به مضمون زیر می نویسد و برای رؤسای دولت ارسال می کند «به شرافت مذهبی و تمام مقدّسات عالم با حضور کلام اللّه مجید ربانی، متعهد و ملتزم می‌شویم که تا آخر عمر، با عباس خان سردار رشید اردلان، دوستی نکنیم و به هیچ وجه با او مساعدت و همراهی ننمائیم و اگر از تعقیب قوای دولتی متواری و وارد حدود ما شود، او را دست بسته تحویل دولت بدهیم و برای محاصره او نیز در صورتیکه از طرف کرمانشاه قوای عشایری بیاید ماهم در قسمت خود برای سرکوبی مشارالیه حاضر خواهیم شد».

در زیر نامه عنایت اللّه صارم السّلطان نماینده سعید السّلطنه وکیل

جوانرود ، حسین (رشیدالملک) ، عبدالمجید (سرداراجلال)، محمد(سعیدالملک)، محمدصالح قلعه‌گاهی ، محمود دزلی ، جعفر (سردارمعتضد) ، محمد توفیق ، احمدبن‌جعفر امضاء کرده و التزام مذکور را تسلیم حکومت می کنند ، عین آنرا توسط وزارت داخله برای وزیر جنگ و امیر لشکر می فرستند .

در اوایل شوال ۱۳۴۲ ق سلطان کریش خان با قوای کردستان حسب الامر امارت لشکرغرب به جانب روانسر و جوانرود حرکت می‌کند .

سرهنگ احمد خان وکیل السّلطنه و ساعد السّلطان و سالار فاتح را هم همراه خود حرکت می‌دهد که تا کاغذ پرانی نکنند و پس از دو جنگ ،سردار رشید شکست میخورد و روبه خانهٔ شیخ حسام‌الدین فرار می کند ، از شیخ حسام الدین مبلغی بعنوان استقراض می‌گیرد و نزد ملک محمود میرود . ملک محمود هم مبلغی به او می‌دهد و رهسپار محمره میگردد .

در آنجا هم شیخ خزعل خان مبلغی به او مساعده می کند و روانهٔ بغدادمی شود تا وقتی که رضاخان پهلوی به زیارت نجف میرود و در آنجا به شفاعت آقایان علما او را عفو میکند ، در روز ۱۸ ذیحجه سردار رشید بعداز دوندگی و در بدری در بغداد، دوباره پناهندهٔ شیخ‌حسام الدین شده که اورا در پیشگاه دولت شفاعت نماید .در ۱۸ ذی الحجّهٔ ۱۳۴۲ قمری ، سردار رشید (۳۰ تیرماه ۱۳۰۲)

با یکی از پسران شیخ حسام‌الدّین به سنندج آمد ، سردار رشید در منزل آصف و شیخ عثمان در هاجر خاتون ماند و علما و مشایخ و

تجار و کسبه و اهل بازار به دیدن شیخ رفتند . ولی چون سردار رشید در منزل آصف بودکسی به دیدن او نرفت وحتیٰ اعتضادالدّوله و وکیل الملک ووکیل السّلطان هم به دیدن او نرفتند.
بعداز آن سردار رشید نیز دستگیر و به تهران اعزام گردید.

جعفر سلطان از گرمسیر اورامان لهون ، با تفنگچی‌های خود بطرف نواحی ییلاقی در جنوب لهون که در تصرف سردار رشید بود به پیشروی پرداخت ، و پاوه که از دیر باز حاکم نشین ییلاقی جوانرود و روستاهای نجار، نوریاب ، دشه ، خانقا، دوریسان را توسط فرزندانش و تفنگچیان تحت امر آنها به اشغال و تصرف خود در آورد . با دستگیری سردار رشید نظام سیاسی سنتی حکمرانان اردلان بر جوانرود و ایل جاف فرو پاشید .

در شهریور ۱۳۲۰ که سردار رشید در تهران تحت نظر بود ،طوایف مختلف جاف مانعی برای استقلال و اختیار نداشتند گرچه همانطوری که آمد، پس از جنگ بین الملل اوّل سردار رشید نیز نتوانست سلطه خود را بر طوایف جاف هموار سازد . و با تمام نقشه‌ها و تفرقه ها به این آرمان خود نایل نگردید . بعداز سردار رشید شریف الدوله ، سید الدوله را به تصدی امور جوانرود مأمور ساخت .

در سال ۱۳۰۳ ش کریش خان ارمنی در یکی دو نبرد با سواران سردار رشید فاتح گردید و روانسر را پشت سر گذاشت و با اردوی دولتی در جوانرود مستقر گردید.

این استقرار، آغازین نیروی نظامی رژیم در منطقه بود که به تدریج سایر مراکز چون پاوه - نوسود و دولت آباد را در بر گرفت .

گریش خان بدون توجه به تعصب دینی مردم جوانرود، به تصور اینکه با تحمیل و قدرت نظامی می تواند کارها را از پیش ببرد در منطقه به شکار خوک و استعمال مشروبات الکلی می‌پرداخت و بتدریج ارتکاب عمل حرام را از شکارگاه به پادگان جوانرود کشانید و این بر اهالی و سران، بسیار سنگین آمد.

بالاخره در اسفند ۱۳۴۶ ق تفنگ چیان جوانرود پادگان قلعهٔ جوانرود را محاصره کردند، درگیری آغاز گردید و گریش و نظامیان تحت امر او پنج روز مقاومت کردند، در آغاز جنگ، اورامی ها نیز به یاری تفنگچیان جوانرودی آمدند و در روز ششم گریش خان به سبب فشار مهاجمین، بالباس مبدل از پادگان گریخت و نظامیان با برافراشتن پرچم سفید تسلیم شدند.

عبدالرحمن بیگ وکیل، دستور قطع تیراندازی وگشودن محاصره را صادر کرد و نظامیان را پس از تصرف پادگان، به طرف روانسر هدایت کردند.

بعد از این واقعه تا سال ۱۳۵۰ ق مأمور دولتی اعم از لشکری و کشوری در جوانورد حاضر نگردید و کلیه اموررا عبدالرحمن بیگ وکیل شخصاً انجام می داد.

بعداز عبدالکریم‌بیگ وکیل، پسرش عبدالرحمن بیگ را با وجود اینکه سن کمی داشت به جای پدرش بوکالت جوانرود برگزیدند.

عبدالغفور بیگ عمویش و فیض اللّه بیگ پسر عموی محمد بیگ وکیل، به مشاورت و مواظبت او برخاستند.

در ۲۳ شعبان سال ۱۳۴۹ ق سرهنگ محمود خان امین،

عبدالرحمن بیگ وکیل و کریم بیگ پسر جعفر سلطان را به سنندج دعوت کرده بود با حسین خان رزاو و محمودخان دزلی و بهرام‌بیگ، دستگیر وبه خرم آباد فرستادند .

پس از این عمل آزمایشی ، عشایر جوانرود وطوایف جاف را به بهانه بر گزاری فتح اورامان در شوال ۱۳۵۰ ق به قلعهٔ جوانرود احضار، وپس از اجتماع، مجلس آنهارا محاصره و همگی را دستگیر نمودند و باپای پیاده در میان بارندگی شدید به کرمانشاه حرکت دادند. افرادی که در این میان دستگیر شدند عبارت بودند از عبدالرحمن‌بیگ وکیل و فرزندش محمد بیگ وکیل ، عزیز بیگ ، رستم بیگ ، حسن بیگ ، برزوبیگ ، حسین بیگ ، محمد رشید بیگ عبداللّه بیگ ، محمد جعفر بیگ ، محمد بیگ « خوشمکان » ، آقا عنایت، شیخ مصطفی ، شیخ عزیز فرزند مرحوم شیخ فتاح جوانرودی ،کد خدا عبدالله شبانکاره و ملاعبدالکریم ، این اسیران با سایر سران طوایف و بیگ زادگان ، به شهر تهران اعزام گردیدند گروهی در قصر قجر وگروه دیگر به زندان اصفهان اعزام شدند.محمد بیگ دوم، وکیل جوانرود چون در زمان دستگیری بیش از ۱۷ سال نداشت به همین مناسبت پس از چند ماهی، او را تحت نظر آزاد و در تسلیحات قوای مرکزی برای امرار معاش به کار گمارده شد و اجازه خروج از پادگان و اماکن نظامی را نداشت .

در شهریور ۱۳۲۰ ش ، زندانیان آزاد گردیدند و به میان طایفهٔ خود باز گشتند . مأمورین انگلیس از بازگشت محمد بیگ به جوانرود ممانعت کردند و عبدالرحمن بیگ پس از اسارت و ده سال زندان، در

قصر قجر تهران حیات را بدرود گفته و طایفهٔ رستم بیگی قـادربیگ فرزند دوّم عبدالرحمن بیگ را به وکالت جوانرود برگزیدند .

حکومت مرکزی چون توانایی حضور در میان عشایررا نداشت، قادر بیگ وکیل را مأمور تشکیل ژاندارم محلی و پلیس تأمین امنیت با هزینه دولت نمود و در پی استمالت و دلجوئی از سران عشایر بر آمده و درجهٔ ستوان سوم افتخاری را برای او فرستادند .

دربازگشت محمد بیگ وکیل از تهران ،بیگ زادگان جوانرود که در اوج قدرت محلی بودند و اسلحه و مهمات و افراد به حد کافی در اختیار داشتند و افراد طایفه نیز از رنج ده سالهٔ نظامیان آسـوده‌شده بودند گرایش به آنها داشتند در صدد توسعه خاک جوانرود بر آمدند .

ابتدا به باز پس گرفتن مناطقی که جعفر سلطان وفرزندانش پس از مرگ حسین خان و عبدالکریم بیگ وکیل، از حیطه جوانرود تصرف کرده بودند اقدام کردند .

در این امر، حمایت برادرزادگان کریم‌السّلطان لهونی که مـادرش جوانرودی بود و به حمایت از محمد امین بیگ عموی دیگرش که داعیهٔ حکومت اورامان را داشتند دخیل بودند درگیری آغاز گردید و ده شبانه روز زد و خورد بیبن تفنگچیهای اورامی و جوانرودی ادامه داشت .

محمد بیگ وکیل، هدایت و رهبری تفنگچیان جوانـرودی را بـر عهده داشت . در اثر این درگیریها روستاهای پاوه - خانقاه - دشه - نجار -کومه دره و تاپل دوآب به تصرف نیرو های جوانروددرآمد و لهونیها به دستور کریم السلطان عقب نشینی کردند .

این واقعه در سال ۱۳۶۱ ق رخ داد . تیپ مستقل کرمانشاه به حمایت از بیگ زادگان لهون، یک ستون عملیاتی رابه فرماندهی سرهنگ بیگدلی از طریق روانسر به منطقه اعزام داشت و بامانور هوایی و استقرار توپها درکوهستان، تفنگ چیان جوانرودی را مجبور به بازگشت به قلعه و تخلیه روستاهای مزبور کردند و لهونیها را مجدداً در املاک مذکور مستقر ساختند .

درسال ۱۳۴۶ ق سرتیپ شاهنده، تیپ مستقل کرمانشاه رابه منظور خلع سلاح عشایر و نیروهای نظامی، به منطقه روانسر فرستاد و به تمامی عشایر منطقه ابلاغ کرد که باید سلاح خود را به مأموران خلع سلاح نظامی تحویل دهند، عشایر جوانرودی با این امر مخالفت کردند ووابستگان خود از زن و کودک و سالمند را در کوههای صعب‌العبور گرمه زناو ، چالاوه ، ناویل ، دوانی ، میگوری و نوار مرزی عراق اسکان دادند و آمادهٔ درگیری و مقابله گردیدند .

شاهنده به پاوه آمده سران عشایر را دعوت کرده و در اجتماع آنها ضمن سخنرانی به دلجویی و استمالت از آنها پرداخت و به عدم تعرضات و مبارزهٔ مسلحانه دعوت کرد . این غائله نیز همانند مسئله کلهر، بدون جنگ و درگیری و خونریزی خاتمه یافت



عکسی از حسین بیگ و قادر بیگ وکیلی

در سال ۱۳۲۷ نیروهای نظامی به جوانرود حمله بردند، این اولین رویارویی مستقیم عشایر جوانرود، با قوای نظامی بود که به جنگ جوانرود معروف است . عدم اجرای دستور خلع سلاح از سوی جوانرودیها و استمالت فرماندهان را دلالت بر ناتوانی دولت مرکزی دانستند واز سوی دیگر، فشار حکومت نظامی در تحویل اسلحه بدون تأمین امنیت منطقه یا ایجاد تسهیلات رفاهی برای اهالی، کمبود آذوقه و نداشتن زراعت مناسب ، موجب عکس العمل مردم جوانرود و بی اعتنایی به مسئله خلع سلاح گردید، مأمورین دولتی از اختلاف و کینه عشایر قلخانی نسبت به جوانرودیها استفاده و افراد مسلح طوایف سنجابی ، الهیار خانی، گوران و ولدبیگی را با ستونهای عملیاتی نظامی بسیج کرده و برای سرکوبی عشایر جوانرود در اواخر ماه تیر ۱۳۲۷ ش ، مطابق اواسط رمضان ۱۳۶۷ق از مسیر سنجابی ودولت آباد اعزام نمودند.

میرزا لطف الله سعیدی شاعر جوانرودی در مورد این جنگ و تاریخ آن چنین می‌گوید.

له تقدیری حه ق که س وکارنه زان — روزی چوارشه مه و چوارده ی ره مه زان

سالْی هه زار و سه صد بیست و هفت — یک ئاکرونه فتی وه جوان روکه فت

ئه وروجوان رو زور وه اختیارو — شه رکه رو جنگی هه رشش سوارو[1]

---

۱ - منظور شاعر از شیش سوار جنگی محمدبیگ وکیل ، نادر بیگ رستمی ، قادر بیگ رستمی ، حسین بیگ رستمی ، حسن بیگ رستمی و رستم بیگ بوده که به عنوان فرمانده نیروها در جنگ حاضر بوده‌اند.

میلی تو نه بی ئه ی په روردگار — **شش سوار چیه سی له شه ش صدسوار**

سواربین وه زین ئم شش سواره — **رونسیان وه روی سپای هه زاره**

ترکه وقه لاکه مشهوری عامه — **حه دودی جوان رو به ئه و ته مامه**

نیروی دولتی و عشایر، بر تپه های مرتفع پشت روستاهای کلی و تُرکَپان ،جوانرود را هدف توپ و خمپاره قرار دادند و هواپیماهای نظامی به حمایت از نیروهای اعزامی وارد عمل شدند و روستاهای جوانرود را بمباران کردند، تفنگچیان جوانرود مقابله کردند . نادر بیگ رستمی برادر محمد بیگ وکیل و عبدالرحمن بیگ ایناخی و محمد شمشیری در روز چهاردهٔ رمضان ۱۳۲۷ ش کشته شدند .

یکی از علمای حوزهٔ علمیه محل ،که حملات همه جانبه را بر سر مردم بی دفاع جوانرود، که فقط دارای اسلحهٔ غیر خود کارجنگی هستند . در این ماه مبارک که بیشتر عشایر همراه با ستون عملیّاتی شعائر اسلامی را رعایت نمی‌کردند ، دستور جهاد دادند و همهٔ مردم این امررا قبول نمودند و جنگ ، رنگ مذهبی به خود گرفت و کُلّ اهالی بسیج شدند و با بسیج شدن مردم جوانرود ، نیروها عقب‌نشینی کردند و موفق به خلع سلاح جوانرود نشدند . در این موقع حکم ستوان سومی قادر بیگ رستمی که مأمور تأسیس پلیس تأمین امنیت و تأسیس گروهان ژاندارم محلّی شده بود، به فرمان شاه لغو شد و برای بار دوم در مرداد سال ۱۳۲۹ هـ ش .



تصویر حسین‌بیگ وکیلی



تصویر قادر بیگ رستمی

تیپ مستقل کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ فولادوندوبا یاری و همکاری نیروی نظامی خرم آباد و سنندج، قوای سنگین تسلیحاتی پیاده نظام و زرهی را به منطقهٔ روانسر بعنوان مانورگسیل داشتند و از سران جوانرود خواستار همراهی و هدایت نیروی نظامی به‌منطقه سریاس شدند تا بدینوسیله ارتباط جوانرود را با اورامان قطع کنند، ضمناً با نمایندگان سیاسی عراق تماس گرفتند که مرز را به روی آنها ببندد .

در واقع مقدمات تشکیل تله نظامی را پی ریزی کرده بودند. مجدداً جوانرودیها خانواده هایشان را به کوههای صعب العبورکوچ دادند و روستاها را تخلیه کردند .

محمد بیگ وکیل ،دستور آماده باش ایل را صادر نمود . به نیروهای دولتی دستور داده شد که در منطقه مستقر شوند و نیروی اعزامی قسمتی در روانسر و قسمتی درگردنهٔ پلنگانه به فرماندهی سرگرد عزیز الله پالیزبان و قسمتی در سریاس به فرماندهی سرهنگ جوانشیر استقرار یافتند ، سرهنگ جوانشیر به محض استقرار مسئله خلع سلاح جوانرود را اعلام نمود ، سران واهالی جوانرود بطورکلی از تحویل اسلحه امتناع کردند.

در اواخر مردادماه ۱۳۲۹ ش نیروی موجود در سریاس، بطرف قشلاق و قوری قلعه حرکت کردند،این حرکت موجب درگیری گردید وبا شدت درگردنهٔ مله پلنگانه ادامه یافت ،تیپ کرمانشاه فوراً مراتب را به ستاد ارتش اطلاع و دستورگرفت که فوراً متجاوزین را سرکوب و به خلع سلاح کامل ایشان اقدام کند .

ستونهای کمکی همراه ۵ تانگ و چهار هواپیما از تهران فرستاده شد، اهالی جوانرود در سنگر بودند ووابستگان آنها در کوهها به سر میبردند و تمامی روستاها را خالی کرده بودند .

لهـونیها بـه تـلافی حـمله سـال ۱۳۲۲ ش ۱۳۶۲ ق، و تـصرف روستاهای مـنطقه پـاوه، بـه یـاری نـیروهای دولتـی آمـده بـودند و روستاهای خالی جوانرود را اشغال کردند. و به تصور اینکه با استقرار و پیشروی نیروهای دولتی ،جرأت بازگشت نخواهند داشت عده ای از بیگ زادگان لهونی در روستاهای مزبور مستقر شدند، محمد بیگ وکیل جوانرود و نزدیکان او چون از واقعه اطلاع یافتند در پی انتقام بر آمدند، وکیل با طرحی تاکتیکی و حساب شده عده ای از تفنگ چیان زبده را در چند دسـته بـه فـرماندهی عـده‌ای از نـزدیکان خـود بـه روستاهای مزبور و سنگرهای ایجاد شده فرستاد، تمامی لهونی‌های مسلح که به یاری نیروهای اعزامی در روستاها و سنگرها مستقر شده و هفتادو پنج نفر بودند همه را شبانه دستگیر و خلع سلاح نمودند و به سوی اقامت گاه مخفی وکیل جوانرود در نوار مرزی عراق و ایران که لشکر گه خوانده می‌شد بردند، این عمل متهورانه موجب گردید که سایر روستاها در امان بمانند و احیاناً اگر افراد مسلح دیگری در سایر روستاها بودند آنجا را تخلیه و به مکان خود بازگردند، پس از مدت قریب به یکماه، با وساطت شادروان حـاج شـیخ نـصرالدیـن ومرحوم شیخ قادر نجاری رحمة الله علیهما و استاد حاج ملا محمد زاهد ضیائی و عده ای دیگـر از روحـانیون دسـتگیر شـدگان را آزاد کردند و سرهنگ فولادوند به همراه دو نفر افسر و دو نفر سـرباز و

راننده، بدون هیچ گونه تشریفاتی به روستای یاری می آید و با مقدمات قبلی با محمدبیگ وکیل جوانرود و سران شورش ملاقات و مذاکره می‌نمایند.

قرار براین میشود که قوای نظامی به طرف کرمانشاه حرکت نمایند بعد از دو روز قوای نظامی، منطقه را بطرف کرمانشاه ترک نمود و تفنگ چیان و اهالی به روستاهای خود بازگشتند، در زمان نخست وزیری دکتر محمد مصدق و جریان نهضت ملی شدن نفت، غلامحسین خان اردلان برادرزاده سردار رشید، در بین عشایر جاف جوانرود برای گرایش به دکتر مصدق تبلیغ کرد و در این میان محمدبیگ وکیل جوانرود همراه با عشیرهٔ خود به او پیوستند، قبل از کودتا محمدبیگ وکیل و برادرش قادر بیگ با رستم بیگ وکیلی عازم تهران شدند و با دکتر محمدمصدق ملاقات نمودند. دکتر محمدمصدق از محمدبیگ وکیل درخواست کرد که عده‌ای از تفنگچیان خود را به تهران بیاورد و از او محافظت کنند، محمدبیگ در جواب گفتند که به علت نبودن فرصت کافی و نداشتن وسیله نقلیه کافی و محافظت جاده ها توسط نیروهای سپهبد زاهدی، این کار غیرممکن است ، و اگر وقت کافی داشته باشیم دستور می‌دهم که شبانه و از بیراهه تا یکهزار مرد مسلح به اینجا بیایند ، در آن شب که کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست ، غلامحسین خان اردلان و محمدبیگ وکیل جوانرود و دیگر همراهان او، در خانه مصدق بودند که در جریان زد و خورد، آنها فرارکردند و به منطقه و به میان ایل بازگشتند، سپس به کودتاچیان اعتراض کردند و پشتیبانی خود را از

دکتر محمدمصدق اعلام نمودند، این اعلام موجب تیره شدن رابطه آنها با سران کودتا گردید و یک سال بعد به بهانه خلع سلاح در تیرماه ۱۳۳۳ش لشکر ۷ کرمانشاه را به منطقه اعزام نمودند و طوایف جاف همه با هم متحد شدند و علیه سران وارد میدان گشتند. نیروهای دولتی به فرماندهی سرهنگ خاکسار و سرگرد ضرابی بدون اطلاع به گردنه مله پلنگانه و روانسر و بنچله آمدند و مستقر شدند. وقتی مردم عشایر از آمدن نیروها اطلاع یافتند در مرکز قلعه جوانرود جمع شدند و تمامی مال و اموال و احشام خود راکوچ دادند و به بالاخانی رفتند، وقتی سران نیروهای نظامی از اتحاد مردم عشایر و آمادگی آنها با خبر شدند از راه دوستی وارد شده و بدون درگیری به کرمانشاه برگشتند و این حرکت فقط به خاطر آگاهی یافتن از توان نظامی و رزمی عشایر بود ، در اوایل سال ۱۳۳۴ ش پیمان بغدادبین دولت ایران ، ترکیه و عراق منعقد گردید که یکی از مواد آن بستن مرزها و ممانعت از عبور افراد بنام پناهنده بابطور قاچاق بود، در اوایل دی ماه لشکرهای سنندج و خرم آباد و سپاه چهار باختر در کرمانشاه نیز برای سرکوب نهائی تجهیز و تقویت شده بودند و فرماندهان نظامی برای نمایاندن عدم طرح حمله با سران عشایر جوانرود وارد مذاکره شدند، ناگهان در شب ۱۵ بهمن سال ۱۳۳۴ ش از سه محور سنندج ، خرم آباد و کرمانشاه از طریق راه سنجابی و روانسر به جوانرود حمله کردند.

نیروهای اعزامی شامل پیاده نظام زرهی و توپخانه بودکه از پشتیبانی نیروی هوایی و بمباران هواپیما نیز برخوردار بودند، تفنگ‌چیان جوانرود تحت امر محمد بیگ وکیل، مطابق برنامه‌های

پیشین به دفاع پرداختند، افراد مسلح مقابل ستونهای عملیاتی را سد کردند، ساکنان دلیر قلعهٔ جوانرود با به جاگذاشتن اموال و احشام که نصیب قوای نظامی گردید، زنان و کودکان را با وجود سرمای شدید بهمن ماه در منطقه از تیررس بمُب و توپ و غیره رهانیده و به کوه زدند، جنگ در ساعت ۹ صبح شدت پیداکرد، حلقهٔ محاصره تنگتر شد و با محافظت هواپیما به پیشروی پرداختند، کیکاوس بیگ رستمی برادر محمد بیگ وکیل کشته و عده بسیاری از تفنگ چیان زخمی شدند، عشایر ایرانی و مسلمانانی که هزاران سال مرزدار ووطن خواه و اسلام پرست غرب ایران بودند در زیر ضربه های هولناک رژیمی که سرکوب ملت را میدان آزمایش توانایی خود ساخته بود بدون هیچگونه دکتر و دارو و حتی کمکهای اولیه، درکنار تخته سنگها جان می دادند، و این استعداد و نیروگویی قصد دشمن شکنی بیگانه را داشت که چنین بی‌رحمانه پیش می‌رفت، تفنگ چیها بدون عقب نشینی در سنگرها به دفاع ادامه دادند، جنگ از صورت مقابله به مغلوبه و رویارویی رسید، تانکها وارد سنگر تفنگ چیان شدند، کیکاوس بیگ در این هنگام به سبب پایداری، هدف قرارگرفته و کشته شد ، در واقع در دفاع از حقوق و ناموس و مقابله با ستم به شهادت رسید، توپخانه مرتب منطقه را زیر آتش داشت و هواپیماها در پرواز پایین، بمباران و تیراندازی می‌کردند، یکی از آنها مصدوم و در منطقه روانسر سرنگون گردید، جنگ از تپه ماهورها به کوههای صعب العبور کشیده شد و درگیریهای چریکی و پارتیزانی آغار گردید، قریب به دوماه درگیریها ادامه داشت، با توجه به مفاد پیمان

بغداد، دولت عراق به فرماندار نظامی نوار مرزی بنام عمرعلی دستور بستن مرزها را بر روی شورشیان جوانرود صادر کرد و مرزبانان ترکیه نیز مواظب مرزهای خود بودند.

محمد بیگ وکیل جوانرود و عزیز بیگ وکیلی عموی او به اتفاق ملا محمدعلی قاضی زاده بمنظور جلوگیری از تلفات زنان و سالمندان در سرمای کشنده کوهستانی که از رگبار توپ و خمپاره جانی به در برده بودند، با مأمورین مرزی عراقی داخل مذاکره‌شدند، پس از چند روز بحث و دیدار و ملاقات فرماندهی نظامی نوار مرزی و متصرف حلبچه، اجازه ورود به خاک عراق به نامبردگان داده شد تا شاید با ملاقات مقامات بالاتر بتوانند راهی را برای ورود سایر عشایر بی پناه و بی مسکن و آذوقه بداخل عراق باز نمایند، امّا پس از ورود آنها بداخل خاک عراق، کارگزاران دولت بغداد، بدون توجه به تأمین کتبی خود براساس مفاد پیمان بغداد، محمد بیگ جوانرود و همراهانش را اجباراً با یک فروند هواپیما از کرکوک به کرمانشاه آورده و تحویل مقامات نظامی ارتش دادند و آشکارگردید که سرتیپ سرنا وابسته نظامی ایران در عراق، در تمام مراحل مذاکره و ورود سران عشایر جوانرود دخالت مستقیم داشته است. بعد از تحویل محمد بیگ وکیل، حسین بیگ معروف، رهبری نیروها و طوایف جاف را به عهده گرفت، قادر بیگ با تنی چند از بستگان برای نجات باز ماندگان در حلقه محاصره باقی ماند و سپس تسلیم شد، سپس وی دستگیر و در کرمانشاه در اختیار رکن دوّم قرار گرفت، حسین بیگ خانواده‌های بی سر پناه را در مناطق مرزی اسکان داده و تفنگ چیان را به قلل

کوههای مرزی هدایت نمود که نه در دسترس مأمورین عراقی بودند و نه مأمورین ایرانی ، و هر چند گاه به انجام عملیات چریکی در منطقه می پرداختند .

پس از مذاکره با محمد بیگ وکیل و دستیاران او، ارتش توانست ضمن تماس با حسین بیگ ،با انعقاد قراردادی در سراب میگوری با نمایندهٔ نظامی سرهنگ (ضرابی) مشعر بر اینکه دولت وقت، منطقهٔ جوانرودرا کما فی السّابق در اختیار عشایر مزبور قراردهد، مشروط به اینکه یکی یا دونفر بعنوان نماینده از طرف وکیل جوانرودو همراه ایشان به تهران بروند مسئله خاتمه یافت .

حسین بیگ وکیلی به نمایندگی عشایر جوانرود، به همراه ضرابی به کرمانشاه و سپس به تهران سفر کردند و آرامش نسبی برقرار گردید و سران عشایر را که از مقابله خود داری نمودند با درجهٔ افتخاری نظامی به خدمت خود در آوردند، برای حسین بیگ وکیلی درجهٔ افتخاری سرگردی ابلاغ کردند، حسین بیگ در زیر ابلاغیه خودنوشت « از عقل شما در حیرتم من شاه مملکت خویشم ، شما می خواهید مرا به سرگردی بفریبید» حسین بیگ وکیلی در شهریور ۱۳۶۳ش درگذشت و به این صورت دفتر پر ماجرای ایلی کهنسال بسته شد و برگی دیگر به تاریخ افزوده گردید، لازم به ذکر است که بگویم ، چنگیزخان مغول هم به این دیار آمده و مدتها درجوانرود،که هلانیه مقر ایشان بوده مانده و جنگ کرده است .

در جوانرود مشهوراست که فردی به اسم محمود آغه بیگ، در بالای تپهٔ نقارخان، که برجی در آنجا ساخته بودند، جزء هفت قلعه

بوده مکان داشته و آب سراب چشمه میران را به وسیله تموشه به درون قلعه آورده بود (تموشهای آن در این چند سال اخیر پیدا شده و این گفته را تائید می کند)با جنگ در مقابل سپاه چنگیز او تسلیم نمی‌شود تا اینکه یکی از سران نیرو های چنگیز، دستور می دهد که همهٔ اسب ها را نمک بدهند و برای چند روزی نگذارند آب بخورند، بعد از چند روز تمام اسبها را در اطراف قلعهٔ مزبوررهامی کنند و هر کدام یک نفر به دنبال آنهامیروند تااینکه یکی از اسبهاکه صدای آب را می شنود شروع می کند به سم کوبیدن روی زمین و زمین را می کَنَد، نیرو ها که این جریان را متوجه شده‌اند، آنجا را می کَنْند و آب را قطع می کنند و محمود آغه بیگ را اسیر می‌نمایند، حالا هم آن محل به اسم کوه چنگیزخان و یا بهتر است بگوئیم تپه، به تپه نقارخان معروف است، و اما افرادی راکه در این دیار حکمرانی کرده‌اند و اطلاعات کمتری بدست آورده‌ایم، در اینجا ذکر می‌کنیم با مختصر توضیحاتی در رابطه با آنها :

۱- مأمون بیگ اردلان

۲- صفی السلطان

۳- عثمان پاشاجاف

۴- زوراب بیگ (سهراب بیگ)

۵- احمد پاشا

مأمون بیگ اردلان

مأمون بیگ پس‌از آنکه به حکومت رسید، در آبادی مـملکت و تأمین راههاوحفظ حدود کوشید، پس از جـمع آوری نـیروی کـافی سپاهی تشکیل داد، بمنظورشکست روزگار خضر بیگ دوم . او بـه خاک عثمانی حمله برد و بعداز دو سال جنگ و ستیز، تمام نقاط را به تصرف خود در آورد .

او نواحی زلم و شهرزورو گلعنبر (گلپ فعلی) و دوان و نوسود را به پسر بزرگ خود بیکه بیگ واگذارکرد و هُشلی و اورامان و مریوان و جوانرود و پلنگان را به پسر میانه سرخاب‌بیگ بخشید و آنگاه خود گوشه گیری و انزوا را برگزید .

سرخاب بیگ مدّت سی سال حکومت کرد و او یازده پسر داشت که در میان آنها، سلطان علی بیگ را جانشین خودکرد . دوران حکومت او سنهٔ ۹۷۵ هـ‌ق بوده است .

صفی سلطان

پس از درگذشت سـلیمان خـان . مـرید ویس سـلطان کـلهر از دوستان سلیمان خان اردلان بوده و در دربار شاه عباس ثانی صفوی مکانت واحترام زیادی داشته که برحسب پیشنهاد وی و صوابدید او، شاه صفوی در سـال ۱۰۶۸ هـ‌ق قـلمرو کـردستان را بـین فـرزندان ویستگان سلیمان خان تقسیم کرد و جوانرود را به صفی خان سلطان داد.

عثمان پاشا جاف

عثمان پاشا جاف فرزند محمد پاشا در سنهٔ ۱۲۶۳ تولد یافت از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۵ هـ‌ق به مدت پنج (۵) سال از طرف دولت ایران حاکم جوانرود و ذهاب شد، پس از آن با عشیرهٔ خود به خاک عراق بازگشت و به مساعدت و یاری پدر به قائم مقامی حلبچه رسید. وی عاقبت در سنه ۱۳۲۷ هـ‌ق در جلبچه بدرود حیات گفت.

زوراب بیگ - سهراب بیگ

در شرفنامهٔ بدلیسی آمده است، که وی حاکم مقتدر و معروف امارت دره تنگ بوده که نواحی «آلانی»، قلعهٔ زنجیر، روانسر، ودودان، را در تصرف داشته است و احتمال میرورد که آلانی همان هلانیه امروزی باشد که اکنون در جوانرود قرار دارد (پارک جوانرود هلانیه است) و درآن گفته که آلانی اسمی کردی است.

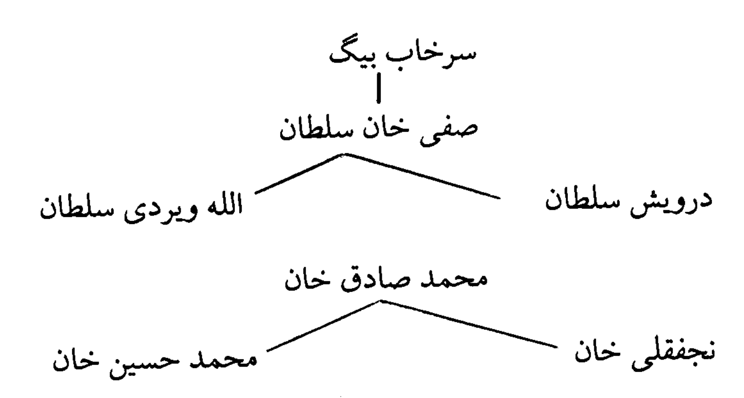
احمد پاشا جاف

ابتدا در سلیمانیه عراق بوده و بر اثر فشارهایی که از نجیب پاشا حاکم بغداد بر او وارد میشود به کردستان ایران فرار میکند و از آنجا هم پیش امان اللّه بیگ وکیل پاشا که بلوک روانسر موروثی اوبود ه می‌آید، امان الله بیگ وکیل هم عمارتی ساخته ودر اختیار اوقرارمیدهد و مایحتاج سپاه اورا فراهم می آورد.

روزی احمد پاشا سران و اشخاص مهم را دعوت نمود و به ایشان گفت بهتر آنست که امروز تلافی جنگ مریوان را از مردم بابان بکشیم،

بعد محمود خان عم خود را به شادی آبادنزدیکی روانسر می‌فرستد تا از آنجا هر اندازه می‌تواند نیروی سوار و پیاده بیاورد .و بعد به نجفقلی خان حاکم جوانرود نامه می‌نویسد و درخواست یاری می‌کند.

این بیچاره غافل از نقشه احمد پاشا بوده نیرو را به اندازهٔ کافی جمع آوری کرده و شب هنگام به پیش امان الله بیگ وکیل رفته وبه او خبر دادند که احمد پاشا سپاه فراوان آورده واوهم از ترس با او بیعت کرده و همدست شده و بعد روانهٔ جوانرود گشته و چند ماهی در جوانرود و روانسر می‌ماند ، و بعد تا لب رود سیروان پیش می‌رود سپس از آنجا به سنندج رفته و بعد به عراق بازگشته و از آنجا رهسپار اسلامبول گردید و دیگر بازنگشت .



محمد رضا خان

علی اکبر خان شرف الملک

علی خان ظفر الملک

حبیب الله بیگ باباجانی

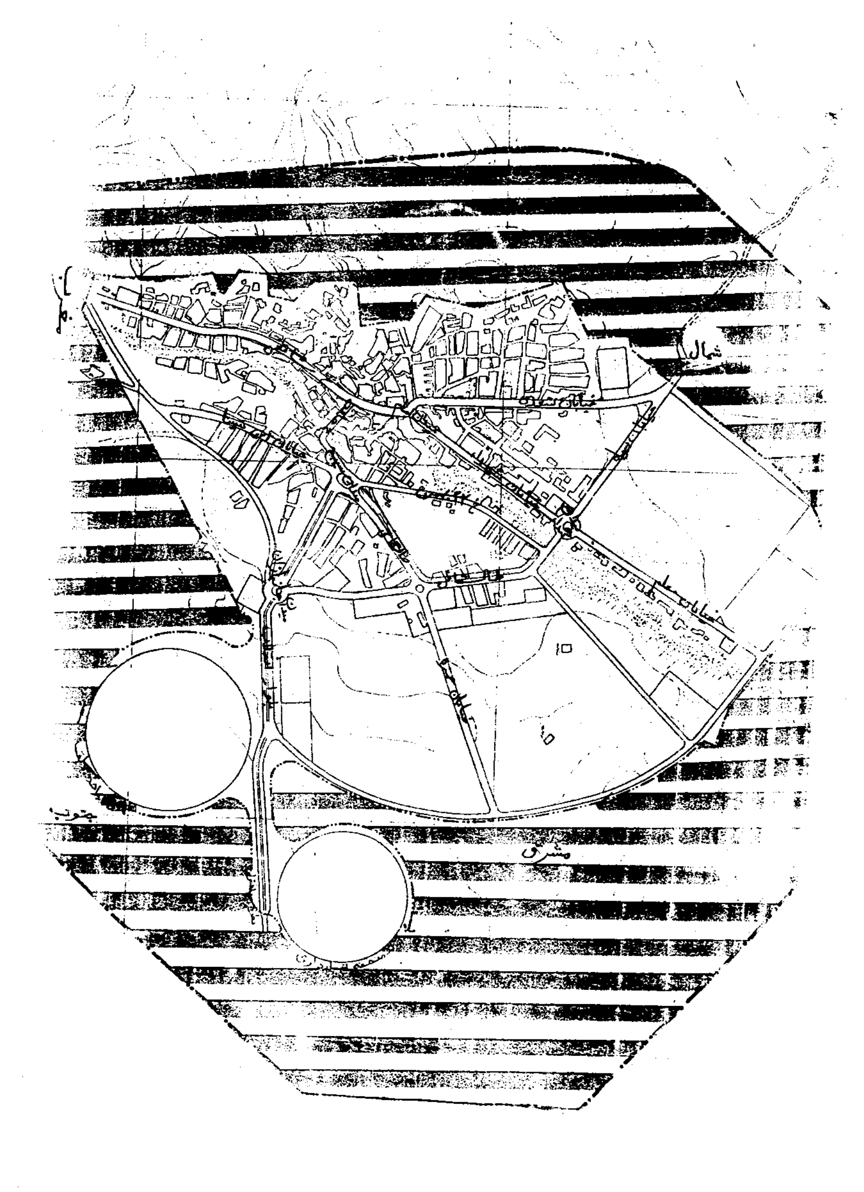
مصطفی خان

محمدبیگ وکیل

عبدالکریم بیگ وکیل

عبدالرحمن بیگ

محمد بیگ وکیل دوم　　　　قادر بیگ وکیل اوّل


شمال
مشرق
جنوب

مالیات و عوارضی کـه سـران عشـایر و مـالکان ، از رعـایا می‌گرفتند

«آوخوران» حق آب می باشدکه رعایا مبلغی رابعنوان آب خوران به مالک می دادند .

«جفت کان » هر رعیتی که یک جفت گاو برای شخم داشت چند روزی بدون مزد برای مالک شخم میزد « پـاچا لانـه » رعـایایی کـه بافندگی میکردند و یا گلیم مـی بـافتند، مـبلغی را بـعنوان پـاچالانه می‌دادند .

« پرسانه » برای سر سلامتی و تسـلیت بـه مـالک ، رعـیت یک گوسفند می‌داد.

« پژمانه » حق پشم بود که هر رعیتی گوسفندان او به دو سال می رسید مقدار معینی پشم و یا معادل آن پول به مالک می‌پرداخت .

« جوتانه » شخم زدن است رعیت در سـال چـند روزی مـجّانی زمین‌های مالک را شخم می‌زد.

«خرمانانه » حق خرمن بود که مقداری غلّه ویاگوسفند و یا بزی به مباشیرین می دادند تا زودتر به سر خرمن بروند و خرمن را بردارند و سهم مالک را ببرند .

« پوشانه » رعایایی کـه گـوسفندان خـود را در اراضـی و مـراتـع روستاهای دیگر می چرانیدند بعنوان پوشانه ، مـبلغی را بـه مـالک می‌دادند بعضی جاها برای‌هر گوسفند ۷ ریال و برای هـر گـاو ، ۱۲ ریال می‌پرداختند .

«رونانه » حق روغن بود که هر رعیتی که حیوان شیر ده داشت هر سال از یک رأس حیوان ، یک چارک روغن به خان می‌داد .

« سورانه » پولی بود که خان از کسی که داماد می شد یا کسی که دختر را شوهر می داد از رعیت می گرفتند تا اجازهٔ عروسی داده می‌شد .

« فروجانه» هررعیت می‌بایست در سال سه تا چهار مرغ ، به مالک یا خان می داد .

« جومال » هررعیت درسال چند روزی مجّانی جویها و نهرهای باغ مالک را با خرج خود پاک میکرد.

« رشفت » هر رعیت برای تقاضایی که از مالک میکرد مبلغی بعنوان رشوه می‌داد.

« گله جفت » رعیت هایی که دارای یک جفت گاو شخم زن بودند بطور دسته جمعی ، زمین‌های مالک را چند روزی مجّانی شخم می‌زدند»

« بارانه » هر رعیت که باری از ده خارج میکرد، باید مبلغی را بعنوان بارانه پرداخت نماید.

« بیکارانه » هر رعیت در ایام سال، چند روزی باید برای مالک، بدون دریافت مزد، کار کنند.

« گله درو » رعایای هر ده، بطور دسته جمعی، چند روزی مزارع خان یا مالک را درو میکردند .

« گله هیزم » رعایای هر ده، بطوردسته جمعی، برای مالک یا خان هیزم می‌آوردند .

اسامی چندتن از علما، ادبا و شعرای جوانرود

۱ - ملاعیسیٰ جوانرودی

ملا عیسیٰ از علمای کلاش میباشد که مشهور به جوانرودی است.
ملا عیسیٰ از استادان حوزهٔ علمیهٔ جوانرود در قرن سیزدهم بوده و مرحوم ملا عبدالرحیم مولوی هم از شاگردان ایشان بشمار می‌رفته است، چند سند معتبر که ممهور بمهر ملا عیسیٰ است، درکتابخانهٔ شخصی سیّد باقر هاشمی موجود است.

چند بیت ازاشعار ایشان را در زیر می آوریم.

روله بـزانـه روله بـزانـه	احـوالی یـاروپریم بـزانـه
هـم بـه خـویشانش هـم بـه بیگانه	پـرسه بـزانـه اوجـه کـامانه
خاصیش، خرابیش، اطـوارش ،کـالاش	پسـتی قـامتش، بـلندی بـالاش
احـوال تـحقیق پـریم بکـیانه	مکـره درو مـاو رویـانه

۲ - ملا جامی

ملا جامی فرزند ملا احمد، بیسارانی الاصل و جوانرودی السکن بوده که در سال هزارو دویست و هفتادو دو قمری ۱۲۷۲ هـ‌ق در زمان حکومت نجفقلی خان اردلان می‌زیسته، بیاضی بخط ملا جامی درکتابخانهٔ شخصی سیّد باقرهاشمی موجود است.

۳ - کیفی جوانرودی

نامش فتح الله در سال ۱۱۹۲ هـ‌ش برابر ۱۲۳۴ هـ‌ق در روستای کوریٚ بخش جوانرود متولد شد و در سال ۱۸۸۳ میلادی، برابر ۱۳۰۵ هـ‌ق در استانبول بدرود حیات گفت.

کیفی یکی از دانشمندان و فضلای بزرگ و مشهور استان کرمانشاه میباشد

در دروهٔ جوانی برای تحصیل علم، روبه عراق نهاد و در هه ولیر به اتفاق شیخ رضای طالبانی شاعر شهیر کرد، در خدمت مرحوم استاد عبداللّه جلی زاده به تحصیل پرداخت .

کیفی در سال ۱۲۷۰ هـ‌ق هه ولیر را ترک و از راه کرکوک روانه و عازم استانبول پایتخت ترکیه شد و در همان جا رحل اقامت انداخت.

اینک چند بیت از اشعار او را در زیر می آوریم

کافره مه سته چاوه‌کـــی غـــاره‌تی دیــن و دلبـــه ره

په رچه می پی ی کلاوه‌کی دوکه لی عودوعه نبه ره

زلفی سیاهی وه‌ک زره تاکـــوده گـــاته کـــه مـــه ره

شکه ن شکه ن گره گره حه لقه وچین وچـــه نـــبه ره

له چینی زلفی تابه تا خوته ن خوته ن خه تـــاحه تـــا

له پیچی پرچه می هه تانه ظه رده چی مو عه تـــه ره

۴ - محمّد بیگ

شادروان محمد بیگ فرزند فیض اللّه بیگ بن فرج اللّه بیگ بـن عبدالله بیگ وکیل جوانرود مـی‌باشد، در سـال ۱۲۷۳ در روسـتای خوش مکان از توابع بخش جوانرود متولد شد .

او به سال ۱۳۰۲ هـ‌ق دستگیر شد و بـه زنـدان اصـفهان اعـزام گردید در واقعهٔ جنگ جهانی دوّم، به شهریور سال ۱۳۲۰ از زندان گریخت و به میان ایل بازگشت .

محمد بیگ به فارسی و کردی شعر سروده، وی در بهمن ماه سـال

۱۳۳۸ در قریهٔ تپه بور جوانرود، متوفی و در همان جا به خاک سپردند

چند بیتی از محمد بیگ

رویی جه تقدیر بینای بان سر — قسمت کاری کرد لوام به دفتر

نیشته بیم عاجز، سراسیمه وار — حیران جه گردش ، چرخ کجرفتار

دست کمند کردم نه دور زانو — نه بحربی پی هر بال مشانو

قامت خمیده لول وردن و هم — کوته سوچیای هتیتهٔ ستم

چون آدینه بی ملاقات آزاد — و عزم دیدن خویشان و دلشاد

مامان و مجس پی دین خویشان — شیرین قامتان زیبامهوشان

جواننا آما یک گل غنچه ئی — ارمنی نژاد ترسابچه ئی

صنوبر بالا شمشال پنجه ئی — آهو رفت و رم غزال لنجه ئی ...

۵ - ملاء احمد کلاشی

نامش احمد پسر صدیق کلاشی که در سال ۱۲۲۶ هـ.ش در روستای کلاش جوانرود بدنیا آمده است .

در همان اوایل کودکی پیش پدرش خواندن و نوشتن را آموخت و بعد به سنندج رفته و در آنجا درس ملائی را تمام کرد ، سپس پیش غلامشاه خان رفته و نویسندهٔ اوشد .

بعداز مدتی به جوانرود برگشت و نویسندهٔ علی اکبرخان حاکم جوانرود شد. و در همین زمان هم شروع کرد به درس دادن، ملااحمد کلاشی درسال ۱۲۹۸ بعداز ۷۲ سال زندگی وفات یافت .

ملا احمد یکی از ادیبان و شاعران معروف کرد بشمار می آید ، با

کیفی جوانرودی آشنائی داشته و نامه های منظوم برای همدیگر ارسال میکردند .

تعدادسروده های ملا احمد خیلی زیاد بوده ، متأسفانه چون آنها را جمع آوری نکرده‌اند از بین رفته است ،اینک چند بیت از سروده های ملا احمد کلاشی ، که با کردی سروده است .

دله گوش بده ردله گوش بده ر　　لادی وه قه ولم خاس خاس گوش بده ر

وه سوه سه و خه یال نه خاطر به رکه ر　　تاوا چوون په ریت یه کیه ک ده رد سه ر

با وجود توویت خاستر مه زانی　　چیشت که رده ن چیش نه ی ده ور فانی

لازمه ن واچو ون په ی خجله ت تو　　رودای وه یانه م هه ی روه یانه م رو

راسه ن جه ئه زه ل یاگه ی رو حه نی　　ده روازه ی سرور رای فتوحه نی

ظاهر جای خالص خاص ئیمانی　　خیر شه ریک به زم نه فس شه یطانی

جه وه خت طفلی هیج نه بی ئاخت　　نه بیم من دلته نگ به رزی ده ماخت

پات نیانه سال سنّ بالغی　　دله که م که م تووه من بیت یاغی

دله چه ند تور دام‌نه راکه م ته ندی　　چه ند توم خه یال باطلان شه ندی

شه یطان داسه رمه شق دله تویج وانات　　منیج که ردم مه شق فه ردتقصیرات

دله نه ردکه ج شاناى نه کارم　　خه طایی خه طات نیا نه بارم

گامه یل ده رگای خوه راسانت بی　　ئیراده ی سه فه ر رای راسانت بی

کانه سه یاحی ملک ئیران بی　　کانه سه یر ته خت شار تاران بی .....

۶ - جهان آرام خانم

نامش جهان‌آرا دختر ملانشئت پاوه ای میباشد که در سال ۱۲۷۵ در پاوه بدنیا آمده است . و در همان اوایل کودکی در پیش پدرش خواندن و نوشتن را آموخت و بعد برای او معلم خصوصی گرفتند تا

اینکه با علی اکبر خان حاکم جوانرود ازدواج نمود.
درسال ۱۲۹۸ علی اکبر خان به تهران دعوت شد و ایشان به آنجا رفت و در همان جا با یکی از شاه زادگان ازدواج کرد و برای جهان آرا خانم طلاقنامه فرستاد و او را طلاق داد.

سپس جهان آرا با حبیب الله خان باباجانی که جانشین علی اکبر خان شده بود، ازدواج کرد، ثمرهٔ این ازدواج تنهایک پسر بود که از او برجای ماند ،این شاعرهٔ بزرگ بعد از ۵۴ سال زندگی در روستای صفی آباد جوانرود وفات یافت. و در همانجا به خاکش سپردند. سند عقدنامهٔ این بانوی عفیفه و متّقیّه و این شاعرهٔ برجستهٔ کرد، در کتابخانهٔ شخصی سیّدباقر هاشمی محفوظ است.

محقّق و استادفقید، مرحوم سید طاهر هاشمی درباره جهان آراخانم می نویسد: جهان آرا دخترملا نشئت پاوه ای یکی از زنان بزرگ بوده که در جوانی، یکی از زیباترین و قشنگترین و هوشیارترین زنان منطقه بوده است و یکی از شاعران معروف کرد بشمار می آید. محمد بیگ وکیل، عاشق ایشان میشود و چند بار به خواستگاری او می‌رود. ولی بعلت اینکه شخصی چون علی اکبر خان فرمانروای جوانرود، رقیب او بوده، جهان آرا با علی اکبر خان ازدواج میکند.

علی اکبر خان به تهران میرود و برای جهان آرا طلاقنامه فرستاد و اورا طلاق داد، سپس جهان آرا با حبیب الله خان باباجانی ازدواج کرده و تاآخر عمر با او زندگی میکند.

جهان آرا در اصل پاوه‌ای میباشد ولی چون بیشتر در جوانرود بوده و محل زندگی ایشان محسوب می‌شده. به همین خاطر او را

جوانرودی می دانستند .

جهان آرا وقتی از علی‌اکبر خان طلاقنامه را دریافت میکند ، خیلی ناراحت می شود ، چون او شوهر خود را دوست مـی داشت از او درخواست می کند که برگردد و باهم زندگی کنند . ولی علی اکبر خان قبول نمی کند . جهان آراخانم درد دل خود را این گونه بیان می‌کند :

قیبله م ده ماخم قیبله م ده خاخم　　نه مه نده ن نیه ن به رزی ده ماخم

دو ورجه توپه رده ی ده روون داخ داخم　　زنجیر ته قدیر که رده ن یا ساخم

که م که م که رده ن که م سومای چراخم　　په زموورده ن غونچه ی گولاله ی باخم

په رگه نده ن کلاف خه یا طه ی دیزم　　نمینه ن نه رگس شه هلای هو ونریزم

زه رده ن گول وه ره ق گونای گولنارم　　که ساسه ن توحفه ی مایه ی بازارم

تاله ن تام ده م تالا وه رده که م　　کاله ن ئاه سه رد سیای ده رده که م

لیله ن ئایه نه ی جام چه مینم　　قه لاخه ن کالای بالای خه مینم

ناره واجه ن لال دورج یه مانیم　　بی قوربه ن که و هه ر نوقل نیهانیم

بی سه یره ن صه فای قه وس قه شه نگم　　توزخیل خه م وه شته ن نه ره نگم

ته مام هه رجه تیر تانه ی به دکاران　　مه رحه ق بزانو چونم و یاران

ئازیزم یه گشت مه نیه ت باری تون　　ئیش و نیش خه م وه زامداری تون

جه فای به دکاران گشت به جه بونه ی تون　　تانه ی ئه غیاران گشت سه رکونه ی تون

خه سره و شیرین ویل جه سونگ تون　　مه جنوون له یلی رسوای لونگ تون

صه نعان تامه حشه رته رسا یار تون　　یوسف زلیخا گرفتار تون

۷ - *میرزا احمد داواشی*

نامش احمد پسر محمد داواشی، در سال ۱۳۱۸ در روانسر بدنیا آمده و در همان جا هم بزرگ شده است .

در کودکی مادرش را از دست داده و غم از دست دادن مادر بر روحیه او خیلی تأثیر گذاشت، پدرش او را به روستای تم تم پیش ملامحمد حسن جوانرودی فرستاد ، و پیش او خواندن را شروع کرد .

در ۱۹ سالگی ترک تحصیل نمود و پیش پدرش برگشت، پدرش درآن موقع در خدمت صادق خان اردلان بود .

میرزا احمد بعداز مرگ پدرش به خدمت عباس خان سردار رشید رفت و شروع به کار کشاورزی نمود .

این شاعر بزرگ و توانا در سن ۸۳ سالگی وفات یافت و بنا به وصیت خود، اورا در جوار مقبرهٔ اویس قرنی در مسیر جاده کرمانشاه - روانسر بخاک می‌سپارند، میرزا احمد داواشی یکی از شاعران کرد محسوب میشود .

که سروده های زیادی به زبان کردی از خود بر جای گذاشته است. اینک چند بیت از سروده های میزا احمد داواشی را در اینجا می آوریم .

سیاپوشه که م سیا پوشه که م   **وه ش ئامای ئه ی مای سیا پوشه که م**

شوخم شیرنیم شه که ر نوشه که م   **چون شه که روشیر تازه جو شه که م**

گولبوی گول ئه ندام گول فروشه که م   **نه شته ردای له زام تازه جوشه که م**

ضوحاک ظالم مارنه دو شه که م   **په ی قه تل ناحه ق مه ظلووم کوشه که م**

گوشواره ی طه لای زه ردنه گوشه که م   **نیای بارمه یل ویت نه دوشه که م**

کرماشان به نو و رویت ره خشان که ردی   **چرای به رق و توریه ریشان که ردی**

بازارش واکه رم پرکه و هه رکه ردی   **به خش و محالش مونه ووه ر که ردی ......**

۸- خورشید خانم داواشی

نامش خورشید دختر محمد داواشی است که در سال ۱۳۲۰ در روانسر بدنیا آمده و پیش پدرش خواندن و نوشتن را یاد گرفت .
بعد برای او معلم خصوصی گرفتند زبان عربی و فارسی را نیز آموخت ، بعد ازدواج نمود و خانه دار شد .

بااینکه خانه داری می کرد ، اما مطالعه دیوان شاعران کرد و فارسی زبان را فراموش نمی کرد.

خورشید خانم یکی از شاعران معروف منطقه و کرد میباشد که سروده های او زبان زد همه است .

گویند که خورشید خانم دیوان شعری نوشته که متأسفانه بعد از مرگ او ازبین رفته است .اینک چند بیت از سروده های خورشید خانم داواشی :

یه خورشید واته ن دایم غه مینه ن
غه مین دووری صه فائو ددینه ن
یا خودا مه رگی نه وینم وه چاو
نه یژنه فم وه گوش نه یوینم وه خاو
سه روه که ی بالای هه ربه هاری ویت
سه روی چه مه نان شه رمساری ویت
له دوازده مانگه لی ی واری باران
خه زان نه که روچون باقی داران
جادار عه زیز پیرئیر شاد بو
وه کیل زینده ی غه وث به غدادبو

ناله ی مه ستانه ی ته کیه ش هه ریه رزیو
په ناگای ده رو یش ئه بدال مه رزیو
مه یخانه ی مه عنیش هه ر به رقه راریو
باخه به ر جه ئه مر له یل ونه هار بو
جه لای سینه ی سه رد گونا باران بو
ئوستاد سه رمه ست روزگار ان بو
زنجیر لوطفش نیان به گه رده ن
ئه هلی و رامم که رد تاوه روی مه ر ده ن
به لکه م جه ئه لطاف و ینه ی ئه وشایی
رابعه ی ده وران گوم که رده رایی
بگنووه سه ر رای طاعه ت کاری دا
به ریبو جه حوکم سه نگساری دا
بواچو سه رمه ست باده ی شاکریم
که لب ئا سانه ی عه بد و لقادر یم

۹- میرزا لطف الله سعیدی

نامش لطف الله فرزند عبدالقادر که در سال ۱۳۰۴ هـ‌ش در روستای ساروخان چشم به جهان گشود، در همان جا دوران کودکی را سپری نمود.

لطف الله برای درس خواندن روانه شهر جوانرود شد و دورهٔ ابتدائی را تمام کرد.

بعد از تمام دروهٔ ابتدائی، ترک تحصیل نموده و به کار کشاورزی روی نهاد . او در سن ۱۲ سالگی شروع به شعر گفتن کرد .

عشق و علاقه ای که در همان اوایل جوانی نسبت به سرودن شعر داشت بی نظیر بود، بطوری که به تمام مجالس عروسی و جشن و شادی دعوت میشد و حتیٰ چندین بار هم به کشور عراق دعوت شده . و به آنجا رفته بود .

میرزالطف‌الله سعیدی با اینکه سواد خیلی کمی داشت و حتیٰ‌بعضی او را بی سواد می‌دانستند، امّا طبعی لطیف و گفتاری شیرین داشت، او شعر های فراوانی سروده است .

از جمله جنگ نامه جوانرود ، جنگ مامنان ، پیری ،گفتگوی زمین و آسمان ، سفر نامه تهران - تعریف نامه بیگ زادگان و ده ها شعر دیگر که هر کدام به نوبهٔ خود با ارزشند .تخلص وی در شعر «میرزا» بوده است .

متأسفانه به علت کم سوادی نتوانسته آنها را بنویسد و فقط شعرهای خود را روی نوار کاست ضبط میکرد تعداد ی از کاستها هم از بین رفته‌اند . بیشتر خانواده‌های این منطقه، حداقل یک الی دو نوار از میرزا لطف الله در خانه دارند، یکی از ویژگیهای مهم میرزا این بود که بدون فکر کردن شعر می سرود و کلمه ها را ردیف میکرد .

میرزا لطف الله تا سال ۱۳۴۶ در روستای ساروخان بود ، بعد خانه و زمینهای کشاورزی خود را فروخت و به شهر جوانرود کوچ کرد و اجاره‌نشین شد . در سال ۱۳۵۴ برای خود و خانواده اش خانه ای خرید و زندگی فقیرانه خود را شروع نمود و از راه سروردن شعر خرج زندگی را تأمین می‌کرد.

در سال ۱۳۶۹ هـ‌ش بعلت ناراحتی قلبی زمین گیر شد و در روز

بیست اسفند هزار و سیصدوهفتاد ۷۰ دیده از جهان فرو بست و در شیخ ابوبکر جوانرود اورا به خاک سپردند. چهار دختر و یک پسر از او بجای مانده است اینک چند بیت از سروده های میرزا در مورد سفرنامه تهران سال ۱۳۲۷ .

«بِسْمِ اللّهِ الْرّحمٰنِ الْرّحیمِ»

یاران هامسه ران خه مبارم ئیمشه ۆ!
له ئیشی زامان ئه ۆگارم ئیمشه ۆ
دور کفته ی ولّات وطنم ئیمشه ۆ
مأیوس و معروض دلّ مه نم ئیمشه ۆ
چون ماران گزته بی هازم ئیمشه ۆ
وک مجنون بۆ لیل بی نازم ئیمشه ۆ
بیّ قن بی چایی بیّ شکر ئیمشه ۆ
خه می ولّات کُل کوته در ئیمشه ۆ
وه دین و مذهب آئینم ئیمشه ۆ
چلّکن و توزین کایینم ئیمشه ۆ
[کافر] چنگانه و گیره له فه رقم ئیمشه ۆ
ئاو گوزەر و ناکا له حه لقم ئیمشه ۆ
یقین واده ی کوچ مه رده نمه ئیمشه و
تشریف وه سای سنگ بردنمه ئیمشه ۆ
یارو رفیقم هر خه من ئیمشه ۆ
دلّه که م جه خه مان ماته من ئیمشه ۆ

چون گـدای شـاران بیّ پـولم ئیمشه وّ
چون پـاشاه له تـخت مـعزولم ئـمیشه وّ
چون نـه وفـل نـظیر نـه تـاسم ئیمشه وّ
هــامسه ران خـه یـلی کسـاسم ئیمشه وّ
کســاسی هـرحـال وسـواسـم ئیمشه وّ
بـه وره نگــی سـیاه پـلاسم ئیمشه وّ
هــر بــه ئــه و دانـای دادگـر ئیمشه وّ
نــــامینی گــیانم تــا ســحر ئــیمشه وّ
تـــا سـپیدی صـبح بـنالّام ئـیمشه وّ
تـــا کــفنت بـرّی و بــالّام ئــیمشه وّ
یــارب بـه حـاجت بـینای بـی زوال
قـــادر و قـــدرت بـــرزی بـلندمال
یـا حــقّ یـا قــیوم آگـاه دار له حـال
حــاضر کــه ی له لام شــیرینی شمالّ
یـــارب بـــه حـاجت خـوای لٰـایَنٰامْ
به فرموده ی حـقّ سـی جـزمه ی کـلام
بـــه شـــرافـتی شـای خَـیْرُالأنـامْ
قبول کا رجـای ئـه ی بـنده ی کـم فـام
شیرینیّ شمالّ حاضر که ی له لام

****

به هـاران خـوه شـه ! بـه هـاران خـوه شـه !
سه یری صه حرا و چه م گولزاران خوه شه !

شــه مــال بشــانوو چــناران خــوه شــه !

سه یری باغچه و بی هناران خوه شه !

جـوانـی خـوه شـه جوانـی خـوه شه !

ســه یـری جوانـی خـه وانـی خـوه شـه !

سه یر کـونه وه کـولّ سـه رکـانی خـوه شـه

نگـــای زلفـــانی قـطرانـــی خـوه شــه

قــرچـه ی دوانــچه ی دزاودز خـوه شــه

سه یری هلّپرکه ی سیّ وچوار رز خـوه شـه

در ده گـا سـالو و هـووفه ی دالّ خـوه شـه

چـرپه ی هــلپرکه ی پـرجـنجال خـوه شـه

رازی نــــهانی یــه یـنی یـار خــوه شــه

قــصه ی مـخفیه تـی پـای دیـوار خـوه شـه

قـصپه ی بـق و چیلّ یـالّه و یـالّ خـوه شـه

نگای دوسـی خـاص مـالّه و مـالّ خـوه شـه

دنگــی قــازه لّـاخ ســالّی نـو خــوه شـه

صــه یــادان دســتور کــوّ و کوّ خـوه شـه

رفیق گیانی من گیانی تو خوشه

مـیوات بگــه یــه و ه تــه لّـو خــوه شـه

فــقط نــه پـلکی وه خـوه لّـو خـوه شـه !

هر چـیه کـم عـرض کـرد تـه مـامی خـوشه

له م گشت خوه شی یه (میرزا) م بی به شه !

علما و دانشمندان و شاعران مشهور شهرستان جوانرود

واما تعدادی از علما و دانشمندان و شاعران مشـهور شـهرستان جوانرود به عبارت زیر ند .

۱- مولوی تاوگوزی «تایجوزی » ۲- آقا عنایت هدایتی

۳- خانای قبادی ۴- ولی دیوانه از روستای دزنه

۵- ملا احمد ملا باشی ۶- ملا محمد جوانرودی

۷- ملا عبدالصمد جوانرودی

۸ - شیخ محی الدین خالصی

زیارت گاه های مهم در منطقه جوانرود

۱ - **کاکه جانه**: در روستای کوری واقع است و برای زیارت، روزهای چهارشنبه باید به آنجا رفت .

۲ - ***سلطان حیدر مصطفائی***: مشهور به سلطان شیخ موردار(مُهردار) در روستای کانی گُل واقع است ، آورده‌اند که ایشان از اصحاب مهم و مشهور و مُهردار پیامبر(ص)بوده و بهمین دلیل به این اسم مشهوراست . و کسانی که بیماری روماتیسم داشته باشند روزهای چهارشنبه به زیارت آرامگاه او می‌روند .

۳ - ***شیخ محی الدّین خالص***: در روستای عایشه دول

۴ - **نوروه سه ز**:در روستای آیشه دول قراردارد و در این زیارتگاه شبهای جمعه ، بخصوص ماه مبارک رمضان هنگام سحری، نوری در آنجا می‌درخشد مانند چراغی می‌ماند که روشن کرده باشند و تا نزدیک اذان صبح آن نور رؤیت می‌شود. نگارنده شخصاً آنرا مشاهده نموده‌ام .

۵ - ***شیخ ابوبکر در جوانرود***

۶ - ***شیخ الکرم در جوانرود***

۷ - ***شیخ احمد در جوانرود***

۸ - **سلطان ساق** در سوارهٔ بیله ای ، زنانی که بچه دار نمی شوند به زیارت آن می‌روند .

۹ - ***پیروایـن***: در روستای سرود واقع است و بچه های چند ماهه که یک نوع بیماری می گیرند به اسم «ئازاری مه نالانه » درد بچه گانه، روزهای چهارشنبه باید صبح خیلی زود به آن زیارتگاه بروند

اعتقاد براین است کسی که به آنجا می‌رود باید مقداری شیرینی از جمله خرما با خود ببرد و بین مردم تقسیم کند تا بچه‌اش شفا یابد .

۱۰ - ***کاکه تایشه*** : کسی که مبتلا به بالوک (زگیل) باشد باید برود مقداری خاک یااز پوست درخت روی قبر بیاورد و حتی اگر کسی او را هم صدا کرد، به پشت سرخود نگاه نکند.

۱۱ - ***خاتون مریم*** : در روستای کانی گل عزیز واقع است و بیماری زنانه به خود گرفته و زنان به طواف آن می روند .

۱۲ - ***داربه روله*** : (بلوط) می‌گویند شخصی به اسم وهاب، درختی کاشته که به دار به روله مشهور است، آبی در پای این درخت در جریان است ،کسی که روماتیسم داشته باشد و خود را با آن بشوید شفا می‌یابد .

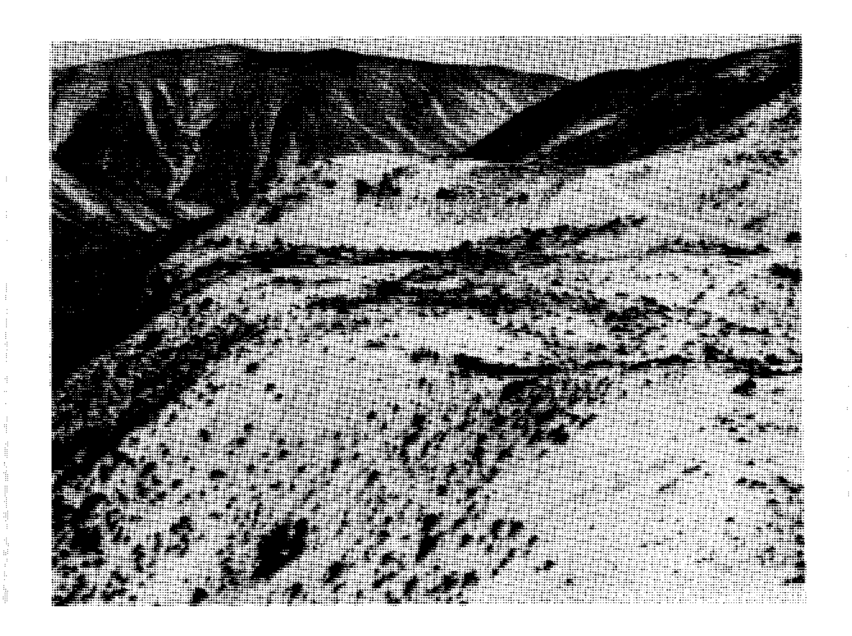
۱۳ - ***شیخ احمد مشهور به هفت پیری سفید برگ***

۱۴ - ***خلیفه قنبر بان گولان*** :کسانی که مار و عقرب آنها را نیش می‌زند به زیارت آن می‌روند .

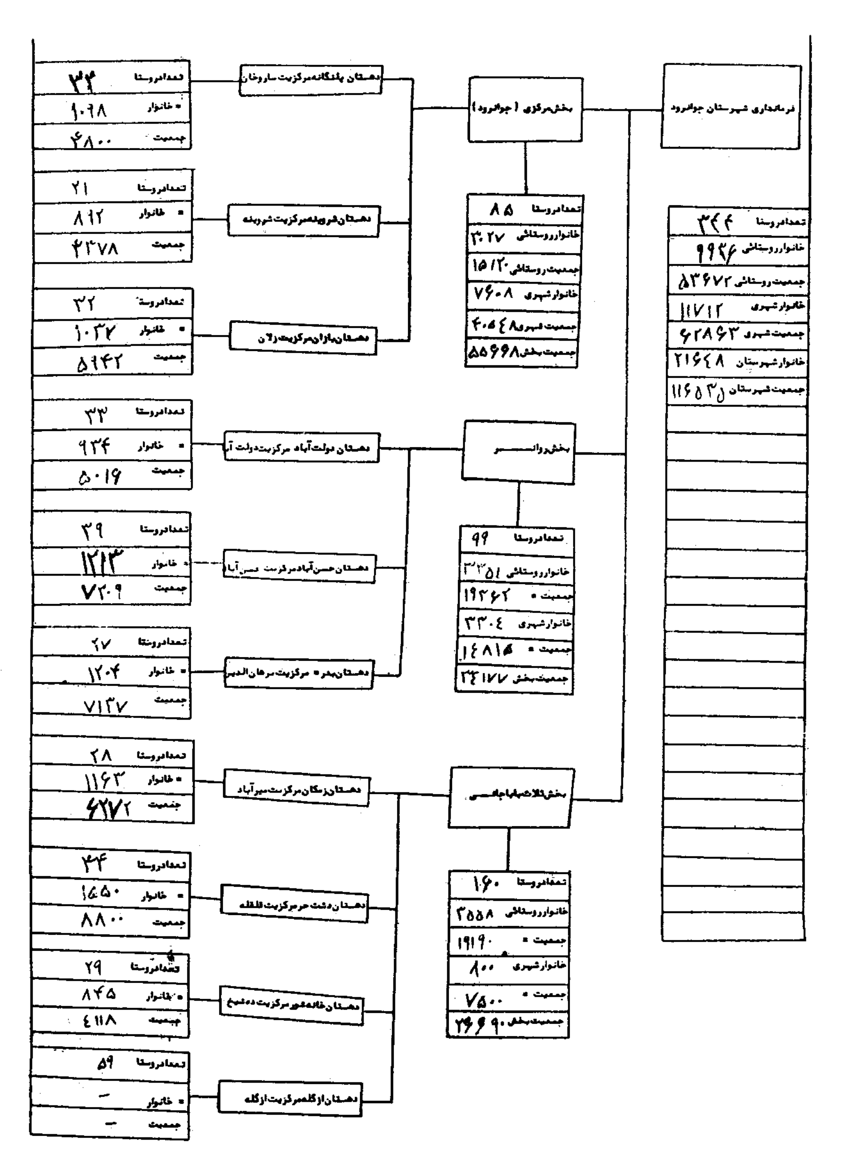
۱۵ - ***نوروه سه رکلی*** : در روستای کلی واقع است در آنجا درختی بوده که قسمتی از تنهٔ آن گود و مقداری آب در آن گودی جمع می‌شده است ، آبرا روی بعضی از زخمها می‌مالیده‌اند و بهبود می‌یافته‌اند.

۱۶ - ***ریزه*** : در روستای دواله قرار دارد . آب ریزه بسیار مهم و مشهور می‌باشد، آب آن از چشمه بیرون می‌آید و به اندازهٔ یک متری جریان می‌یابد و سپس دوباره در زمین فرو می‌رود و ناپدید می‌گردد ، آشامیدن این آب برای افرادی که به سنگ کلیه و سنگ مثانه دچار هستند بسیار مؤثر و سنگها را آب می‌کند، می‌گویند اگر سنگها قابل

حل شدن نباشند با نوشیدن این آب ، نوشنده از بین می‌رود.



نمای از چشمه ریزه



مراکز و آمار دهستانهای شهرستان جوانرود

اسامی روستاهای تابع شهرستان جوانرود

۱- شبانکاره
۲- خویری آباد
۳- چشمه میران
۴- عایشدول
۵- ده لیلی
۶- بیا شوش
۷- کلی
۸- تورکه‌پان
۹- صفی آباد
۱۰- خانم آباد
۱۱- ترکه تازه آباد
۱۲- ترکه علیا
۱۳- ترکه سفلی
۱۴- تپه ور
۱۵- هوزی خوله
۱۶- کانی گل علیا
۱۷- کانی گل سفلی
۱۸- ساروخان
۱۹- علی آباد کهنه
۲۰- علی یعقوب
۲۱- کانی‌گوهر
۲۲- کانی ساتیار
۲۳- کولسه
۲۴- ماساندر
۲۵- یوسف خانی علیا
۲۶- یوسف خانی سفلی
۲۷- کوری
۲۸- یاری
۲۹- شیخ الکرم
۳۰- گردک
۳۱- علی آباد ساسل
۳۲- بادکان
۳۳- عزیز آباد
۳۴- شرونیه
۳۵- دهتوت علیا
۳۶-- دهتوت سفلی
۳۷- بیوله
۳۸- هوزی سید مراد
۳۹- نول
۴۰- گلی
۴۱- گلباغی
۴۲- ده سرخ

۴۳- سرخبان سفلی
۴۴- سرخبان علیا
۴۵-گنداب
۴۶- بیوند علیا
۴۷- بیوند سفلی
۴۸- سفید برگ
۴۹- پوینه
۵۰- زیران
۵۱- هانولان
۵۲- هشت بشوله
۵۳- سررود علیا
۵۴- سررود سفلی

بخش روانسر

۱-کانی کبود
۲- خانیله
۳- مسکین آباد علیا
۴- مسکین آباد سفلی
۵- قلانجه
۶- سلکان
۷-گله سفید
۸- صادق آباد
۹- باباعزیز
۱۰- برهان الدین
۱۱- زیر جوبی
۱۲- بدر آباد
۱۳-کانی خضران
۱۴- بناوچ
۱۵- بنچله
۱۶-کانی کوچکینه
۱۷- بانشله
۱۸- علی آباد
۱۹- مراد آباد
۲۰- خانم آباد
۲۱- بان چیه
۲۲-گراب سفلی
۲۳-گراب علیا
۲۴- فیروزه
۲۵- سرابیان
۲۶- مامنان سفلی
۲۷- مامنان علیا
۲۸-گمشتر علیا
۲۹-گمشتر سفلی
۳۰- نهرابی

۳۱- شبانکاره
۳۲- دولت آباد
۳۳-گرگابی مصطفی
۳۴-گرگابی میرزا علی
۳۵- بیردا
۳۶- امر آباد
۳۷- تم تم
۳۸- زرین چقا
۳۹- ده ساده
۴۰- خرم آباد سفلی
۴۱- خرم آباد علیا
۴۲-کلاه کبود
۴۳- قلعه رضا
۴۴- شالی آباد
۴۵- حسین آباد
۴۶- تپه رش
۴۷-کریم آباد
۴۸- حسن آباد
۴۹-کوریان گورا
۵۰- تپه لری
۵۱-گیج
۵۲- تپه کوییک
۵۳- ده باغ
۵۴- میر عزیزی
۵۵-گراز آباد
۵۶- تپه زرد
۵۷- قلعه ذکریا
۵۸- غلامعلی بیگ
۵۹-کانی شریف
۶۰- بزاول
۶۱- سمنگان
۶۲- آهنگران
۶۳- چشمه پنبه
۶۴- باباحیران
۶۵- خراجیان
۶۶-کلاوه
۶۷- ده باوکه
۶۸- بله زین علیا
۶۹- بله زین سفلی
۷۰- قلاین
۷۱-گرکیدر
۷۲- مهرگان
۷۳- سردم
۷۴- اسماعیل

۷۵- رستم آباد
۷۶- حاجی آباد
۷۷- جان جان
۷۸- شوربلاغ
۷۹- دوآب
۸۰- ماخوشین
۸۱- رئیس
۸۲-کیلانبر علیا
۸۳-کیلانبر سفلی
۸۴-کره حسن آباد
۸۵-کره قلعه سفید
۸۶-کره قلعه کهنه
۸۷-کزازی
۸۸- بناوچکو
۸۹- ده سرخ
۹۰- شش بید علیا
۹۱- شش بید سفلی
۹۲- درکه
۹۳- شانرش
۹۴- تازه آباد مله ترشکه
۹۵- پشت تنگ شاینگان
۹۶- پشت تنگ چشمه قلیجان
۹۷- شاینگان
۹۸- چراغ سان
۹۹-کنا گرگ

بخش ثلاث باباجانی

۱- تازه آباد
۲- قالیچه
۳- تاکانه
۴- نگره
۵- خدا مروت
۶- ده شیخ
۷-کلاف سیاه
۸- میدان نمک
۹- حرمیان علیا و سفلی
۱۰- بانی پاریاب
۱۱-کیسله
۱۲- تاله توت کیسله
۱۳- ظلم سور
۱۴- وانی سر
۱۵- زیارت تمرخان
۱۶- رویله
۱۷- هوله رمضان

۱۸- بانی هو
۱۹- سرخه ده
۲۰- جاسوسله
۲۱- خسرو باشه
۲۲- هوله تمرخان
۲۳- قره ژاله میر علی
۲۴- بانی آغه ویس براخاص
۲۵- بانی آغه ویس امام حسن
۲۶- ژالان تپه کاله عزیز
۲۷- ژالان تاگل فرهاد
۲۸- مله کرمینه شاهمراد
۲۹- غازان دول عبدالله
۳۰- غازان دول علیمراد
۳۱- دارمنیله اسکندر
۳۲- کوکه عباس
۳۳- کانی کریم یار ویس
۳۴- کلاوه گاری
۳۵- تازه آباد کرو گاری
۳۶- کژدل گاری علی آقایی
۳۷- تایجوز
۳۸- قجر
۳۹- گوریشه
۴۰- کانی دانیال
۴۱- قلقله
۴۲- کانی بیخیره
۴۳- جوجار
۴۴- میدان تفلی
۴۵- بناوچ زمکان
۴۶- دشت لیلی حوض شیخ
۴۷- زمکان علیا وسفلی
۴۸- میر آباد
۴۹- تپه خرگوشان
۵۰- درنه
۵۱- دو آب
۵۲- میدانه
۵۳- چشمه رود
۵۴- دواله
۵۵- برکله
۵۶- مله تولات
۵۷- اورازه
۵۸- خسرو باشه
۵۹- هشمر
۶۰- خمگران
۶۱- هواندران

۶۲- سراب بند زنجیر
۶۳-گنانی
۶۴- سراس صید علی
۶۵- چشمه نزار علیا و سفلی
۶۶- نیمه کار
۶۷-کچل آباد
۶۸- قاپ قلی
۶۹- جوجار عبدال خاکی
۷۰- عبدال خاکی
۷۱- تپه کبود
۷۲- عزیز اباد
۷۳- هفت کانی
۷۴- هلول
۷۵- نیرژ علیا و سفلی
۷۶- تپان
۷۷- مله آواره
۷۸- مله آواره بازان
۷۹- لاباغ
۸۰- نخته
۸۱- جوهر فتحعلی
۸۲- فیات
۸۳- برده رش
۸۴- حسین آباد
۸۵- ده رش
۸۶- جوب آباد
۸۷- فولادی علیا
۸۸- فولادی سفلی
۸۹- سوروانی
۹۰- بانی کان
۹۱- هسیر
۹۲- زلان
۹۳- بانی میران
۹۴- ده خلیفه
۹۵- چشمه گدار
۹۶- هزار خانی
۹۷- ده رش
۹۸- ازگله
۹۹- قیطول
۱۰۰- سورمر
۱۰۱-کوزی
۱۰۲- بانگار عزیز
۱۰۳- بانگار عبدالله
۱۰۴- بانگار سفلی
۱۰۵- دره روز علیا

۱۰۶- دره روز سفلی
۱۰۷- ژاله کوسه
۱۰۸- نقده سفلی
۱۰۹- زلانی
۱۱۰- قلانی سفلی
۱۱۱- قلانی علیا
۱۱۲- پشت اسپرفتاح
۱۱۳- بانگار علیا
۱۱۴- کانی کریم یارولی
۱۱۵- کاکه میرکی
۱۱۶- عبدالان میرکی
۱۱۷- پشت تنگ کاری
۱۱۸- نقده علیا
۱۱۹- تپه کبود سفلی عبدالمحمد
۱۲۰- پوکه عباسی
۱۲۱- داره نیله اسکندر
۱۲۲- مله گرمینه شاهمراد
۱۲۳- غاز اندول علیمراد
۱۲۴- غاز اندول عبدالله
۱۲۵- دربند دهول
۱۲۶- دره ژاله علیا
۱۲۷- دره ژاله سفلی
۱۲۸- کلاره میرکی
۱۲۹- داری زنگنه شیخ حسن
۱۳۰- داری زنگنه سفلی
۱۳۱- علی آقای بانی جیور
۱۳۲- تق تق علی آقایی
۱۳۳- رقص علی آقایی
۱۳۴- سوانه دارچک
۱۳۵- کانی دزان حاجی حسین
۱۳۶- سیوانه سه تپان
۱۳۷- پشت پله ژاله امین
۱۳۸- سیوانه علیا امین
۱۳۹- زالان تپه کاکه عزیز
۱۴۰- داره لار عبدالکریم
۱۴۱- بانی آخ ویس براخاص
۱۴۲- بانی آخ ویس امام حسن
۱۴۳- قره ژاله مهر علی
۱۴۴- گودل گاری علی آقا
۱۴۵- داری نیله عزیز
۱۴۶- تازه آباد گودی گاری
۱۴۷- تپه کبود حسن
۱۴۸- تازه آباد گاری خال
۱۴۹- گلاوه گاری

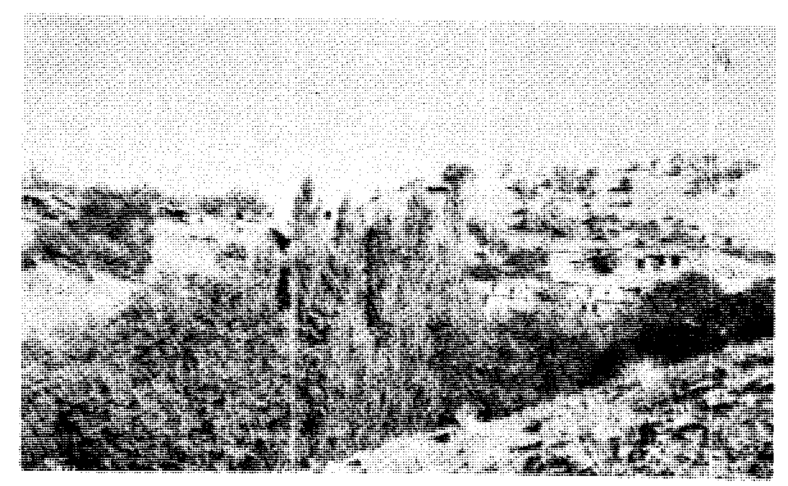
۱۵۰- دوره آسیاب رشید
۱۵۱- دارلار علی خانی
۱۵۲- دوله خشک حسن
۱۵۳- سراسیر فرامرز
۱۵۴- گوه رضا علی
۱۵۵- نور توکیان
۱۵۶- درمی سفلی
۱۵۷- درمی علیا

عکسی از شخم زدن «جفت گان» و کشاورزان زحمت کش

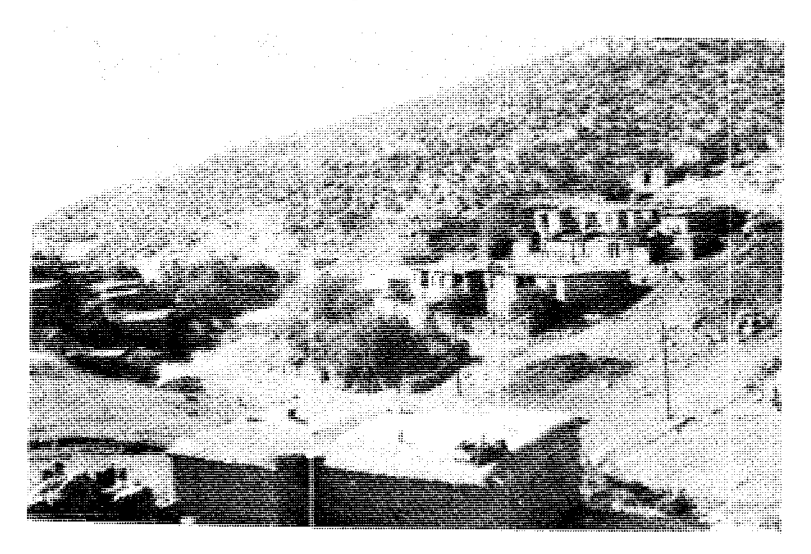




روستای چشمه میران



روستای ده لیلی



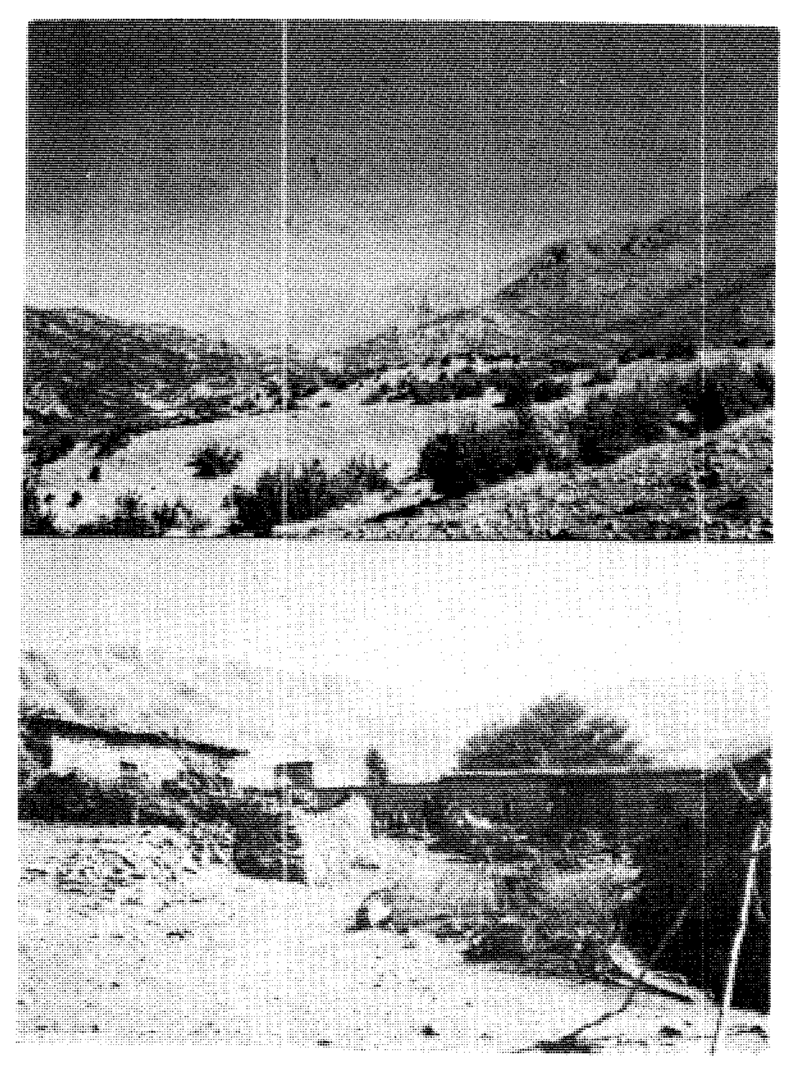
نمایی از دو روستا که در جنگهای عشایری طعمه حریق شد و به آتش کشیده شد



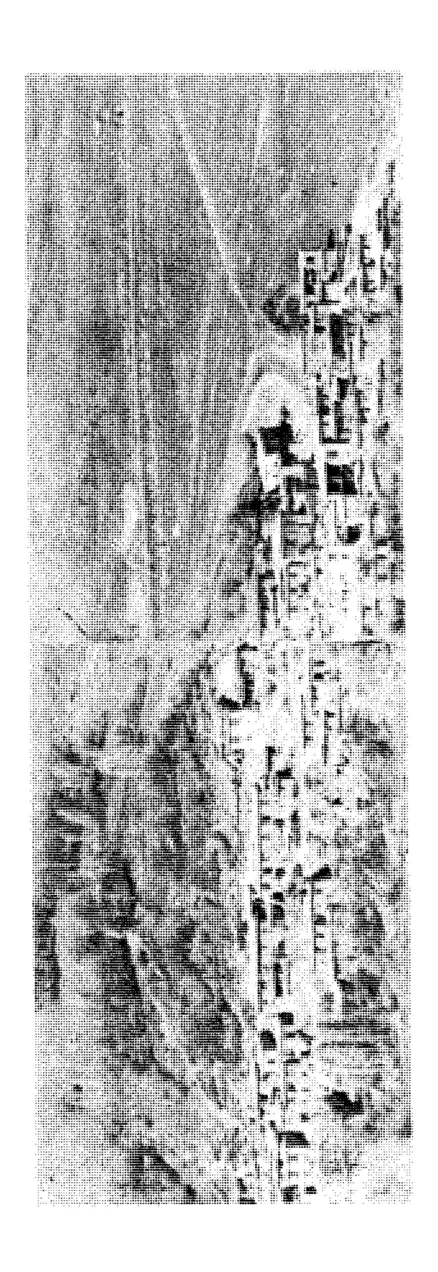
دهنه غار کاوات

دورنما شهر جوانرود

گردنه مله پلنگان



روستای عایشه دول که در جنگ عشایری هدف بمبهای دولتی (پهلوی) قرارگرفت



نمای از روستای صفی آباد

جهت یاد آوری اسامی روستاهائی که دارای دو نام هستند بشرح زیر می‌باشند

بخش مرکزی

دهلیلی - مله پلنگانه
هوزی خلّه - محمود آباد
سنگ سیاه بازان - برده رش بازان
بیا شوش - کوریه
خوشمکان - ناوخوشگان
کانی کل سفلی - هلاج آباد
چشمه سفید - کانی چرمک
خانم آباد - پیرباوا
کانی گوهر - درید ول
سرخبان - سوروان
گلباغی - گلواخه ای
گنداب - فیروزه
چشمه میران - چم میران
عزیز آباد - صوفی عبدالقادر
قلیجان - شیخ الکرم
شهر جوانرود - قلای جوانرو

بخش روانسر

کانی شریف - شاهگدار
مامنان علیا - قلعه
مامنان سفلی - میرگه رش
چشمه سفید - شبانکاره
گراب سفلی - سراب گراب
کناگرگ - چناره
پشت تنگ سلیمان - پشت تنگ شماینگان
کره حسن آباد - کره فرامرز بیگ
قلعه کهنه - فتاح بیگ

بخش ثلاث باباجانی

کانی خنجر - یا قو جان
میدان طفلی - نظر زلکی
تپه خرگوشان - طایفه حسین
نیمه کار - مرغزار
کچل آباد - هوزی سید مصطفی
کیسله - آغه ویس

اسامی افراد و اشخاص و شهرها و مکانهایی که در کتاب آمده

«ز»

«س»

«ن»

منابع کتاب

۱ - تاریخ مفصل کردستان - امیر شرف خان بدلیسی

۲ - میژوی ئه دبی کوردی - علاء الدین سجادی

۳ - ایلات و طوایف کرد - سید علی میر نیا

۴ - جغرافیای مفصل ایران

۵ - حدیقهٔ سلطانی - محمد علی سلطانی

۶ - کرد و کردستان « وایسلی نیکسیتین » ترجمهٔ محمد قاضی

۷ - تاریخ مردوخ « کردستان » محمد مردوخ

۸ - تاریخ و جغرافیای کردستان عبدالقادر ابن رستم بابان

۹ - شناسنامهٔ جغرافیای طبیعی ایران

۱۰ - مختصری دربارهٔ حاشیه نشینان کرمانشاه - محمد ناصری

۱۱ - طوایف کرمانشاه

۱۲ - کارنامه و شناخت مختصر استان کرمانشاه

۱۳ - مشاهیر کرد : بابا مردوخ روحانی

۱۴ - طوایف‌کردوپیوستگی‌نژادی وتاریخی‌او-غلامرضارشیدیاسمی ۱۵ - طوایف و ایلات کرمانشاهان - محمدعلی سلطانی

۱۶ - تحفه ناصری - شکرالله سنندجی

۱۷ - هوزی جاف - محمود عزیز حسن -کوردی چاپ بغداد

۱۸ - بنه ماله ی زانیاران -کردی

۱۹ - تاریخ مستوره

۲۰ - دیوان شیخ رضا طالبانی

۲۱ - زبدةالتواریخ - محمدشریف قاضی

۲۲ - جغرافیا و تاریخ سیاسی کردستان - ناصر محسنی

۲۳ - مجله چیستا - سال نهم شماره ۸۶ - ۸۷

۲۴ - تذکرةالملوک

۲۵ - مراجعه به ادارات مختلف ، گفتگو با صاحبنظران ، مطالعهٔ نقشه‌ها ، مقالات چندین کتاب اورامان و استان - رفتن به روستاها و گفتگو با اهالی آنجا و پیر مردها و پیر زنها .

اسامی افرادی که مرا درگرد آوری این کتاب یاری نموده‌اند (یا با آنها مصاحبه شده ، یا از کتابهای شخصی آنها استناده نموده‌ام و یا به هر طریقی از جمله - تهیه‌آمار - تهیه نقشه ها و غیره بشرح زیر میباشد .

۱ - سان احمد ظهرابی

۲ - محمد کاکا خانی

۳ - حاج درویش ولی حسین زاده

۴ - مادر گرامیم

۵ - صابر مرادی

۶ - سیدمحمد باقرهاشمی

۷ - انور خالصی

۸ - صالح مرادی

۹ - احمد امیری

۱۰ - حمید کریمی - دانشجو

۱۱ - آقای مصطفائی

۱۲ - شادروان محمد محمدی

۱۳ - آقای فخری

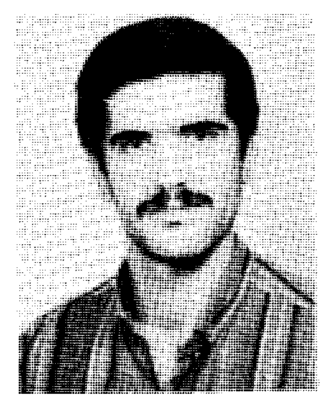
۱۴ - اداره های فرمانداری ، بخشداری ، شهرداری ، ارشاداسلامی ، جهاد سازندگی شهرستان جوانرود

۱۵ - آقای رستمی

۱۶ - عکاسی - صلاح‌الدّین ایوبی

۱۷ - عکاسی معلم

۱۸ - آقای رحمانی - دانشجو



سه ر له بوسربازی چاکــه   نه ک له بوچه تفی گران
دل له بو غم خوری چاکـه   نه ک له بو میهری کچـان
چاو ئه گر فرمیسکی خوینین دانه ریژی بو ولات
ده ک به کویری هر بمینی تاوکو ئاخر زه مان
ده م اگر هاواری هوزی خوه ی نکا پر بی له قور
سینه وک کوتر نه نالی دائیمه پر بی له ژان
بویه شانم پی ئه وی باری غه مم بوهل گری
یازه بانم بویه چاکه ببری وک تیغی دوان
من به ده م میلّت پرستم خزمتی کرُدان ئه کم
خوینی با بیچم ئه ریژم بو تماعی یک.قه ران

«قانع»

دیگر تألیفاتی از مؤلف ،آماده برای چاپ

۱- فرهنگ مردم شهرستان جوانرود

۲- رازها و داستانها

۳- نقش مالکان و بیگ زادگان در منطقه

